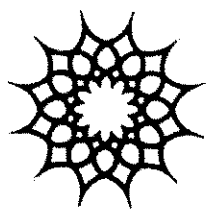


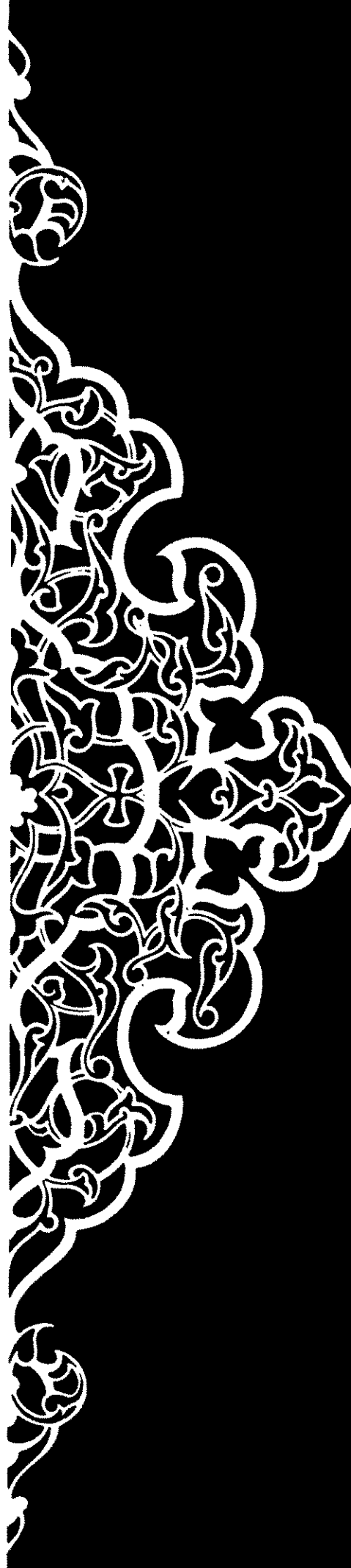
کوشش کردی مهاباد

تحقیق

ایران کلباسی

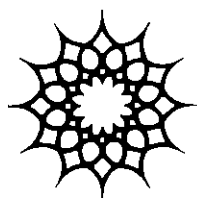


مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی



گوش کردی مهاباد

تأليف
ايران كلباسى



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۲

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

گوش کردی مهاباد

شماره : ۵۱۳

تیراژ : ۲۰۰۰

چاپ : رامین

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

شماره صفحه	
هفت	– نشانه‌های آوانویسی
یازده	– پیش‌گفتار
پانزده	– نژاد کردها
هفده	– شهر مهاباد و ویژگی‌های مردم آن
نوزده	– پیشه و صنعت مردم مهاباد
بیست‌ویک	– کشاورزی و گله‌داری در مهاباد
بیست‌وسه	– خانه و خانه‌سازی در مهاباد

فصل اول – دستگاه واجی

۱	الف – جدول همخوان‌ها، از نظر مشخصات آوایی
۲	ب – جدول واکه‌ها، از نظر مشخصات آوایی
۲	ج – مشخصات آوایی همخوان‌ها (صامت‌ها)
۳	د – مشخصات آوایی واکه‌ها (مصوت‌ها)
۴	ه – ساختمان‌ها
۴	و – خوشه‌های همخوانی
۹	ز – هجاهای تنکيه بر

فصل دوم – دستور

۱۱	قسمت اول – صرف :
۱۱	الف – گروه اسمی
۱۱	یک – هسته
۱۱	۱ – هسته به صورت اسم

۱۱	۲- هسته به صورت ضمیر
۱۱	۲-۱- ضمائر شخصی
۱۱	۲-۱-۱- ضمائر شخصی جدا
۱۲	۲-۱-۲- ضمائر شخصی پیوسته
۱۲	۲-۲- ضمائر اشاره
۱۳	۲-۳- ضمیر مشترک
۱۳	۲-۴- ضمائر متقابل
۱۳	۲-۵- ضمائر پرسشی
۱۴	۲-۶- ضمائر مبهم
۱۴	دو- وابسته
۱۴	۱- وابستهٔ قاموسی
۱۴	۱-۱- اسم در مقام مضاف الیه
۱۵	۱-۲- صفت بیانی
۱۵	۱-۲-۱- صفت ساده
۱۵	۱-۲-۲- صفت برتر
۱۵	۱-۲-۳- صفت برترین
۱۶	۱-۳- صفت عددی
۱۶	۱-۳-۱- عدد اصلی
۱۷	۱-۳-۲- عدد ترتیبی
۱۷	۱-۳-۳- عدد کسری
۱۸	۲- وابستهٔ دستوری
۱۸	۲-۱- شمار (مفرد و جمع)
۱۹	۲-۲- تعریف (معرفه و نکره)
۱۹	سه- نشانهٔ اضافه
۲۰	چهار- نمودار گروه اسمی
۲۱	ب- فعل
۲۱	یک- نشانه مصدر
۲۱	دو- ستاک های فعلی
۲۱	۱- ستاک گذشته
۲۱	۲- ستاک حال
۲۲	سه- وندهای فعلی
۲۵	

۲۵	۱-وندهای وحه
۲۵	۲-وندهای نفی
۲۶	۳-وندهای شخصی
۲۶	چهار-زمانهای فعلی
۲۷	۱-زمانهای فعلی ساده
۲۷	۱-۱-حال اخباری
۲۷	۱-۲-حال التزامی
۲۷	۱-۳-فعل امر
۲۸	۱-۴-گذشته ساده
۲۸	۱-۵-گذشته استمراری
۲۹	۱-۶-گذشته شرطی
۲۹	۲-زمانهای فعلی مرکب
۲۹	۲-۱-گذشته نقلی
۳۰	۲-۲-گذشته دور
۳۰	۲-۳-گذشته التزامی
۳۱	۲-۴-شرطی کامل
۳۱	پنج-افعال مجهول
۳۳	شش-افعال سببی
۳۳	هفت-افعال لازم و متعدی
۳۴	هشت-افعال ساده، مشتق، مرکب
۳۷	نه-افعال خاص
۳۷	۱-بودن شدن همراه با افعال "گمان کردن، شنیدن، نگاهداربودن، مواظب بودن"
۴۳	۲-خواستن، همراه با فعل "دوست داشتن"
۴۶	۳-داشتن
۴۹	۴-تکان خوردن و باز کردن با پسوند "awa"
۵۲	ج-نقش نماها
۵۲	یک-حروف اضافه
۵۲	۱-حروف اضافه پیش از اسم
۵۳	۲-حروف اضافه پس از اسم
۵۴	دو-حروف ربط
۵۴	۱-حروف ربط ساده

۵۵	۲- حروف ربط مرکب
۵۵	سه - پی بندهای اسمی
۵۷	د- اصوات
۵۸	ه- ساختمان قاموسی واژه
۵۸	یک - واژه ساده
۵۸	دو - واژه مشتق
۵۸	۱- پیشوندها
۵۹	۲- پسوندها
۶۴	۳- میانوندها
۶۴	سه - واژه مرکب
۶۷	قسمت دوم - نحو:
۶۷	الف - تعریف جمله و اجزاء آن
۶۷	ب - انواع جمله از نظر نوع فعل
۶۷	۱- جمله با فعل اسنادی
۶۸	۲- جمله با فعل غیر اسنادی
۶۸	ج - انواع جمله از نظر آهنگ کلام
۶۸	یک - جمله با آهنگ برخاسته
۶۸	۱- جمله پرسشی با کلمات پرسشی
۶۸	۲- جمله پرسشی بدون کلمات پرسشی
۶۸	دو- جمله با آهنگ افتاده
۶۸	۱- جمله خبری
۶۹	۲- جمله تعجبی
۶۹	۳- جمله امری
۶۹	د- شناسایی اجزاء جمله و جای آنها
۶۹	یک - فاعل یا مسند الیه
۶۹	دو - مفعول
۶۹	۱- مفعول بی واسطه
۶۹	۲- مفعول با واسطه
۷۰	سه - قید
۷۰	۱- قید مکان
۷۰	۲- قید زمان

۷۰	۲- قید حالت یا وصفی
۷۱	۴- قید مقدار
۷۱	۵- قید نفی
۷۱	۶- قید تأکید
۷۱	۷- قید استثنا
۷۱	۸- قید پرسش
۷۱	۹- قید شک و ظن
۷۲	۱۰- قید تمنی و آرزو
۷۲	چهار- فعل
۷۲	ه- تطابق فاعل و فعل ، از نظر شخص
۷۳	و- ضمائر شخصی بعنوان فاعل و مفعول آزاد و غیر آزاد
۷۳	ز- جای ضمائر شخصی پیوسته ، فاعلی در جمله
۷۴	ح- جای ضمائر شخصی پیوسته ، مفعولی در جمله
۷۵	ط- انواع جمله از نظر بند
۷۵	یک - جمله ساده
۷۶	دو - جمله مرکب همپایه
۷۶	سه جمله مرکب وابسته
۷۶	۱- بند پیرو اسمی
۷۶	۲- بند پیرو وصفی
۷۷	۳- بند پیرو قیدی
۷۸	ی - جمله شرطی
۷۸	یک - شرط ممکن
۷۸	دو- شرط غیر ممکن

فصل سوم - شباهت های کردی با فارسی (گونه محاوره‌ای تهران)

۷۹	الف - شباهت های دستوری
۸۱	ب - شباهت های واژگانی

فصل چهارم - جمله و متن کردی

فصل پنجم - واژگان

۱۰۵	الف - فهرست مصادر، همراه با ستاک گذشته و حال آن ها
۱۲۷	ب - فهرست واژه ها
۲۲۲	ج - نام روزهای هفته
۲۲۲	د - نام ماه های سال
۲۲۲	ه - نام فصل های سال
۲۲۳	و - مقیاس های وزن
۲۴۴	- اصطلاحات زبانشناسی
۲۲۸	- منابع

نشانه‌های آوانویسی

لاتین	الف - همخوان ها فارسی (۱)
P	پ
b	ب
t	ت، ط
d	د
k	ک
g	گ

(۱) - در فصل چهارم و پنجم این کتاب علاوه بر آوانویسی لاتین، آوانویسی به خط فارسی نیز داده شده است. در آوانویسی فارسی بیشتر سعی شده است که نشانه‌ها با خط معمول فارسی هماهنگ گردد. مثلاً وقتی صدای واحدی در خط فارسی بصورت "ت، ط" یا "ز، ذ، ض، ظ" و یا "س، ص، ث" نوشته می شود در آوانویسی فارسی، در این کتاب، نیز همان املاء معمول در خط فارسی بکار رفته است، با توجه باینکه در زبان کردی هم مثل زبان فارسی، برای هر دسته از حروف فوق فقط یک صدا وجود دارد. یا واکه‌های "e" و "ē" وقتی در میان واژه قرار گیرند در آوانویسی فارسی نشانه‌ای ندارند و فقط با "فتحه" و یا "کسره" نشان داده می - شوند، ولی وقتی در پایان واژه باشند، مثل خط فارسی، بصورت "ه" می آیند. و یا برای واکه‌های " کوتاه " "a" و "i" در آوانویسی فارسی نشانه‌ای در نظر گرفته نشده است، ولی وقتی این دو واکه " کشیده " باشند دو نشانه " و " و " ی " برای آنها بکار رفته است، چون در خط فارسی نشانه‌ای برای " کوتاهی " و یا " کشش " صداها وجود ندارند. همچنین برای "i" (برگشته) و "ɪ" (چند زنشی) همان نشانه " ل " و " ر " بکار رفته است.

البته گرچه در زمان انتشار این کتاب نظر نگارنده نسبت به انتخاب بعضی از نشانه‌های فوق تغییر یافته بود ولی چون در کنار آوانویسی فارسی، آوانویسی لاتین آن نیز آمده است، نگارنده در صدد ایجاد تغییراتی در آن بر نیامد.

لاتین

q

ɣ

x

ʔ

ʔ

f

v

s

s̃

z

z̃

h

ḥ

ç

j

m

n

l

ḷ

r

ṛ

w

y

لاتین

i (ای کوتاه)

ī (ای کشیده)

e (ا کوتاه)

ē (ا کشیده)

a (ا)

فارسی

ق

غ

خ

ء (همزه)

ع

ف

و

س، ص، ث

ش

ز، ذ، ض، ظ

ز

ه

ح

چ

ج

م

ن

ل

ل

ر

ر

و

ی

ب - واکه ها

فارسی

بدون نشانه

ب (میان واژه)، بی (پایان واژه)

پ (میان واژه)

پ (میان واژه)، پ (پایان واژه)

پ (میان واژه)، پ (پایان واژه)

لاتین	فارسی
â (آ)	۱ (میان و پایان واژه)
o (ا کوتاه)	۲ (میان واژه)
ô (ا کشیده)	۳ (میان و پایان واژه)
u (او کوتاه)	بدون نشانه
û (او کشیده)	و (میان و پایان واژه)

ج - سایر نشانه‌ها

نشانه	توضیح
c	به جای consonant (همخوان)
v	به جای vowel (واکه)
-	" کشش واکه " (بالای واکه می آید)
/	" تکیه " (روی اولین همخوان هجای تکیه‌دار می آید)
/	به معنی " یا " (بین نشانه‌ها و یا واژه‌ها می آید)
∅	به معنی " صفر "
()	آنچه داخل پرانتز می آید یعنی می تواند باشد یا نباشد
→	تبدیل چیزی به چیز دیگر

بیش گفتار

کردی نام زبانی است که در ایران ، عراق ، سوریه ، ترکیه و قفقاز بدان تکلم می شود و دارای گویش های متعدد است . گویش های کردی همه از دسته گویش های ایرانی غربی هستند .

گویش های ایرانی غربی ، به دو گروه شمالی و جنوبی تقسیم شده اند . فارسی نوین و پهلوی ساسانی (فارسی میانه) ، جزو گروه جنوبی هستند و پهلوی اشکانی و گویش های کردی که تا کنون بررسی شده است ، در دسته شمالی قرار دارند .

گویش های کردی ، مانند همه گویش های ایرانی ، زیر نفوذ فارسی نوین بوده است و علت آن این است که فارسی نوین ، یگانه زبان رسمی ، فرهنگی و همگانی تمام ایرانیان از آغاز دوره اسلامی به بعد بوده و هیچ یک از گویش های ایرانی از نفوذ آن بی بهره نمانده اند . بنابراین در گویش های کردی ، نفوذ فارسی نوین کاملا چشمگیر است و این نفوذ و تاثیر ، گاهی کهن و زمانی تازه است .

واژه های عربی و زبان های دیگر ، مثل ترکی نیز در این گویش ها وارد شده اند ، ولی گویش های کردی ، واژه های فارسی و واژه های گویش ها و زبان های دیگر را غالبا تغییر داده ، با دستگاه آوایی خود ، تطبیق می دهند و به رنگ کردی در می آورند ، بطوری که شناختن آن ها به عنوان یک واژه غیر کردی ، مستلزم شناختن کامل آن زبان ها و دانستن ریشه و بنیاد هر واژه است .

این نکته را نیز باید یاد آوری کرد که گویش های کردی که در خارج مرزهای کنونی ایران قرار دارند و در برخورد با زبان ها و گویش های دیگر هستند ، ناچار زیر نفوذ آن ها قرار گرفته اند .

گویش های کردی ، آثار کهن ادبی ندارند . از برخی از این گویش ها نوشته یا شعرهایی در دست است که چندان قدیمی به نظر نمی رسد و نفوذ فارسی در آن ها آشکار است .

درباره گویش های گوناگون کردی ، تا کنون کتاب ها و رساله هایی نوشته شده ، ولی هنوز یک بررسی کامل و جامع درباره آن ها انجام نگرفته است ، بدین معنی که نه

سخنگویاشان بدقت معلوم شده و نه دسته‌های این گویش‌ها بطور دقیق از هم جدا گردیده است، و این موضوعی است که نیاز به بررسی‌های بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تری دارد.

البته طی تقسیم‌بندی‌هایی که تاکنون شده، گویش‌های مختلف کردی، به نام‌های مختلفی نامیده شده‌اند و خود کردها نیز، گویش‌های فوق‌را به دو دسته بزرگ زیر تقسیم نموده‌اند:

گویش‌های شمالی را "بادینانی" یا "کرمانجی" گویند که غرب دریاچه ارومیه، نواحی کوه‌های آزارات، شمال سوریه، شمال کردستان عراق و نواحی کرد نشین ترکیه و ارمنستان شوروی را در بر می‌گیرد.

گویش‌های جنوبی را "سُورانی" *sōrānī* می‌نامند که گویش ساکنین شهرهای مهاباد، نقده، اشنویه، سقز، بانه، سردشت، بوکان، سنندج در ایران و شهرهای سلیمانیه، خانقین، حلبچه، کوی سنجق، هولیر (ارییل)، قلعه دزه در عراق، باضافه ایلات و عشایر اطراف این شهرها را شامل می‌شود. ولی همانطوری که قبلاً اشاره شد، صحت این تقسیم‌بندی‌ها تا زمانی که یک بررسی جامع، در این باره انجام نگیرد، قابل تردید است.

نکته‌ای که به آن تلویحاً اشاره شد و لازم است دوباره تأکید شود این است که همه این گویش‌ها، ایرانی هستند و به این جهت، با یکدیگر خویشاوندی نزدیک دارند و شاید علت اینکه برخی آن‌ها را یک گویش، محسوب داشته‌اند، همین خویشاوندی نزدیک آن‌ها و نام مشترک سخنگویان آن‌ها یعنی "کرد" است. ولی این خویشاوندی و نزدیکی در گویش‌های دیگر ایرانی، کم و بیش وجود دارد و البته گویش‌های باختری شمالی، طبیعتاً بهم نزدیک هستند ولی اختلافاتی که در میان گویش‌های کردی ملاحظه شده است، گاهی چندان زیاد است که سخنگویان آن، زبان یکدیگر را نمی‌فهمند و نه تنها واژگان در این گویش‌ها متفاوت است بلکه دستور آن‌ها نیز فرق می‌کند و بنابراین بهیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را یک گویش شمرد و تعیین مرز هر یک از آن‌ها، نیاز به بررسی کاملی دارد.

برای تهیه این مجموعه که حدود چهار سال طول کشید به عنوان "پاسخگو" ابتدا از تجارب زبانی آقای صدیق میزانی، اهل مهاباد، آموزگار وزارت آموزش و پرورش استفاده کرده‌ام و حدود یک سال روزها و ساعت‌های متعددی با ایشان کار کردم ولی به علت فوت تاسف‌بار و نابهنگام ایشان کار این بررسی برای مدت کوتاهی متوقف ماند.

پس از چندی بقیه کار را با آقای یوسف ژیان، اهل مهاباد، آموزگار وزارت آموزش و پرورش، ادامه دادم، و ایشان نیز با کمال علاقه، اوقات فراغت خود را در اختیارم قرار دادند تا این بررسی خاتمه پذیرفت. زحمات هر دوی آن‌ها را سپاس می‌دارم.

برای پیدا کردن قواعد دستوری این گویش، از جملات فراوانی که یا از راه گوش شنیده و یا بوسیله ضبط صوت، ضبط و سپس ثبت شده است، استفاده نموده‌ام. از طرف دیگر

مطالعه، متون و نوشته‌های کردی و مقایسه آن‌ها با برگردان‌شان به فارسی و همچنین مطالعه آنچه درباره گویش‌ها و روش جمع آوری آن‌ها، نوشته شده بود، کمک فراوانی در این باره به نگارنده نموده است.

آنچه در قسمت واژگان آمده است نیز از طریق ضبط صوت و یا از راه شنیده‌ها گرد - آوری و ثبت گردیده و برای رفع هر گونه اشکال و یا اشتباه، هر کدام حداقل دوبار مورد پرسش قرار گرفته است. این بخش که حدود ۳۵۰۰ واژه است، بدون تردید کامل نیست و نگارنده امید دارد بتواند در آینده آن را تکمیل نموده و گسترش دهد. از طرف دیگر امید است با سنجش صورت‌های گوناگون کردی و مقایسه اختلافات و یا شباهت‌های آن‌ها، بتوان تحقیق جامع‌تر و کاملتری در این باره نموده و مرز واقعی هر یک از این گویش‌ها را باز شناخت.

در پایان از اساتید گرامی و صاحب نظرانی که نظرات و همکاری‌های آنها در تکمیل این مجموعه راهنمای موثری بوده و نیز از آقای دکتر وهاب ولی که ضمن ویرایش این کار پاره‌ای از اشتباهات آنرا نیز رفع نموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌نماید. هم چنین از زحمات خانم‌ها شهره صابر تهرانی و شمیلا کام‌فر که کار تایپ آنرا با دقت و صمیمیت بانجام رسانیده‌اند قدردانی می‌نماید.

ایران کلباسی

بهمن ماه ۱۳۶۱

نژاد کردها

راجع به نژاد کردها، مستشرقین و نژاد شناسان مطالب زیادی نوشته‌اند، ولی طبق مدارک تاریخی و آثار کشف شده ثابت گردیده است که "کردها" مردمانی هستند "آریایی نژاد" که حدود هزار سال پیش از میلاد مسیح به اراضی و اماکن کنونی که در جنوب ارمنستان واقع است و "کردستان" نام دارد، آمده‌اند. آنها بتدریج و نه در یک زمان، همراه با جریان رودخانه‌ها، از طرف شرق تا خلیج فارس و سواحل عمان، در امتداد سلسله جبال زاگرس پیش رفته‌اند و از طرف غرب در امتداد رود فرات و رشته‌های توروس، تا سوریه، نامات و سواحل دریای مغرب (مدیترانه) پراکنده شده‌اند.

مبدأ حرکت آنان و اینکه از کجا آمده‌اند، معلوم نیست ولی در این مورد عقاید متفاوتی بیان گشته است. چنانکه پرفسور مینورسکی در این باره گوید: "احتمال دارد که گروه کرد از طرف مشرق (ایران امروز) به جانب غرب (کردستان کنونی) آمده و سکونت گزیده باشند". در هر صورت بر طبق روایات خط سیر و تفرق اکراد را، موانع طبیعی و سیاسی محدود کرده و مانع از آن شده که از اماکن کنونی تجاوز کنند.

در میان اقوام ایرانی، کردها بیش از دیگران سالم تر و دست نخورده‌تر باقی مانده‌اند، چون مسکن آنان صعب العبور و کوهستانی بوده و در نتیجه کمتر مورد تهاجم نژادهای دیگر قرار گرفته‌اند. طبق نظریه بعضی از مورخین در ناحیه "کردستان" قبل از آمدن کردهای ایرانی، طایفه دیگری بنام "کاردو" ساکن بوده‌اند که با اقوام ایرانی نژاد بعدی امتزاج و اختلاط پیدا کرده و نامشان روی اینان باقی مانده است. گزنفون، مورخ مشهور، یکی از طرفداران این عقیده است که از سرزمینی به نام "کارد" نام می‌برد که از دریاچه وان به طرف جنوب کشیده شده و نام آن در یکی از لوحه‌های سنگی که در دو هزار سال قبل از آشوری‌ها بدست آمده، ذکر شده است. هم چنین از این اقوام در منقولات "تیکلات پیلسر" یا "تیکلات فلصر" پادشاه آشور، اسم برده شده است. اما چیزی که مسلم است اینکه، مسکن اقوام ایرانی نژاد "کاردو"، سرزمین "کارد" بوده که امروز نیز مهد تربیت و پرورش ایلات مختلفه کرد است و کلمه "کاردو" نزدیکی اکراد امروزی را با کاردوهای قدیم ثابت می‌کند.

عده‌ای از مورخین عقیده دارند که اگراد، از اقوام تورانی یا سامی بوده و برخی آنان را به کلدانیان نسبت می‌دهند. جمعی معتقدند که آنان از اخلاف گوتی‌ها و کاسی‌ها که ساکنین کوهستان‌های غربی بوده‌اند، می‌باشند. اما آن عده که اگراد را منسوب به کلدانیان و سامی‌ها می‌دانند، عقایدشان مبتنی بر این بوده که بعضی از لغات و اصطلاحات اهالی کلد و یا سامی در بین طوایف کرد معمول است. در صورتیکه امروزه این امر بوضوح روشن شده است که برخورد اقوام مختلف با یکدیگر برخورد زبان‌ها را بوجود می‌آورد.

از نوشته‌های "مسعودی" چنین بر می‌آید که نسب کرد از نسل کرد بن اسفندیار بن ضوچهر پیشدادی می‌باشد که منبع آن از آثار پهلوی بوده که اگراد را از نسب سلاطین ایران دانسته‌اند و نوشته‌اند که اول آن‌ها ضوچهر بوده و او از اولاد ایرج است.

"ابن قتیبه" در کتاب "المعارف" گوید: اگراد باقی مانده غذای ضحاک هستند، چه ضحاک فرمان می‌داد که هر روز دو مرد را سر بریده و از گوشت آنان غذایی برای او تهیه کنند و این کار را از وزیرش بنام "آریا پیل" می‌خواست و او یکی از مردان را کشته و دیگری را برای نجات وی، به کوهستان‌ها می‌فرستاد و همین‌ها بودند که دور هم جمع شده و تعدادشان فزونی یافته و در کوهستان‌های غربی ایران ساکن شده‌اند.

"بارتلد" در کتاب "تذکره" جغرافیای تاریخی ایران" می‌نویسد که کردها مرغوب‌ترین شاخه ایرانی‌ها را تشکیل می‌دهند و "ژاک دومرگان" نیز در کتاب "جغرافیای غرب ایران" می‌نویسد که خالص‌ترین و اصیل‌ترین شاخه آریایی را کردها تشکیل می‌دهند. کردها در طول تاریخ به نام‌های مختلفی نامیده شده‌اند:

سومریها به آنها "گوتی" *gūtī*، "جودی" *jūdī* و "جوتی" *jūtī* می‌گفته‌اند. پارس‌ها، آنان را "کرتیو" *kortiv*، "سیرتی" *sirtī*، "کُردراها" *kordrâhâ* نامیده‌اند. یونانی‌ها و رومی‌ها به کردها، "کاردوسوی" *kârdosūy*، "کارد خوی" *kârdoxūy*، "کاردک" *kârdok*، "کُردوکی" *kârdokī*، "کُردوخی" *kardōxī*، "کاردویکای" *kârdowikây* گفته‌اند. ارمن‌ها آنان را "کُردوئین" *kordūʔin*، "کاردوی" *kârdowī*، "باکاردوا" *bâkârdūâ*، "کارتاویه" *kârtâwīye*، "جوردوی" *jūrdūy*، "جودوی" *jūdūy* نامیده‌اند، و بالاخره آشوری‌ها و آرامی‌ها به آنان "کُتی"، "کوتی"، "کورتی" *kūrtī*، "کاردو" *kârdō*، "کارداکا"، "کارتگان" *kârtokân* و "کاردواک" گفته‌اند.

شهر مهاباد و ویژگی های مردم آن

مهاباد امروز، ساوجبلاغ (۱) دیروز، مرکز کردستان مکرری است. حدود جغرافیایی کردستان مکرری، از شمال به اشنویه، دریاچه ارومیه (رضائیه) و مراغه از جنوب به سنندج، از شرق و غرب به ترتیب با تکاب و عراق هم مرز است. این قسمت شامل مهاباد، سقز، بانه، بوکان، سردشت، خانه (پیران شهر) و اشنویه است.

مهاباد در استان آذربایجان غربی واقع شده است. در تقسیمات کشوری بصورت فرمانداری است و در جنوب دریاچه ارومیه، بین شهرستان های نقده، میاندوآب، سقز، بانه و عراق عرب قرار گرفته است. قسمت اعظم مرتفعات بزرگ کردستان مکرری و هم چنین دشت های وسیع، بین حد شمالی رودهای زرینه رود و گادر جزو این شهرستان می باشد. سرتاسرنواحی غربی این شهرستان بحرخانه (پیران شهر) زیرحنگل های وسیع پنهان شده است و رودهای زاب صغیر و مهاباد و قسمت اعظم رودهای جعتووتتهو "تاتاشو" (زرینه رود و سیمینه رود) در این شهرستان جریان دارد. این شهر در ارتفاع ۱۳۲۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است و با تهران ۲۲ دقیقه و ۴۴ ثانیه اختلاف ساعت دارد. طول جغرافیایی این شهرستان ۴۵ درجه و ۴۳ دقیقه و ۳۰ ثانیه شرقی و عرض جغرافیایی آن ۳۶ درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه شمالی است.

شهرستان مهاباد، علاوه بر شهر مهاباد شامل دهستان های متعددی است که مجموعاً عبارت از دو بخش زیر است:

۱- بخش حومه: این بخش شامل دهستان های آختاچی، شهرویران، گورک gewerk، منگور، لاهیجان "لاجان"، پیران و ایل تیمور می باشد که جمعا از ۴۵۱ آبادی تشکیل شده است.

۲- بخش بوکان: که شامل دهستان های آختاچی بوکان، بهی، نرچان با ۱۳۸ آبادی می باشد.

شهر مهاباد از چند محله بزرگ تشکیل شده است که عبارتند از: ارمنیان، بازار، وزگیان، حاجی حسن، قوله قبران، جامعه، سه آشان، تپه تابانی و گمرک. شعب تمام ادارات

(۱) - "ساوجبلاغ" به معنی "چشمه سرد" آمده است.

دولتی و اکثر بانک‌ها در این شهر دایر است .
 در این منطقه ایل‌هایی به نام منگور، ماش، پشدری، گورک، ملگری، پریاحی،
 سوه سینی swēsīnī، پیران، ده بگری و بیگ زاده وجود دارند .
 دین مردم این ناحیه اسلام و مذهب آن‌ها سنی شافعی است، ولی از اقلیت‌های
 مذهبی که اکثراً یهودی و ارمنی زبان هستند نیز در این ناحیه بطور قلیلی ساکنند .
 اکثر مهابادی‌ها با فارسی‌آشنایی دارند . (۱) تعداد با سوادان در این سرزمین فراوان
 و مخصوصاً افراد با مدارک عالی کم نیستند . در این ناحیه گویش کردی گاهی با خط کردی
 نوشته می‌شود . خط کردی در حقیقت همان خط فارسی با جزئی تغییر است .
 گویش کردی این شهر با بخش‌ها و روستاهای آن فرق جزئی دارد . مرزهای این گویش
 هنوز با دقت تعیین نشده و به این جهت نگارنده باختلافاتی که در درون این گویش، جابجا
 و میان تیره‌های مختلف وجود دارد، اشاره نکرده و فقط به گردآوری و بررسی گویش خود شهر
 مهاباد پرداخته است .

طبق سرشماری سازمان برنامه و بودجه، در سال ۱۳۴۵ جمعیت شهر مهاباد حدود
 ۳۰۰۰۰ نفر و شهرستان مهاباد حدود ۲۸۰۰۰۰ نفر بوده است . (۲) ولی در سالهای اخیر
 جمعیت این شهر افزایش یافته و طبق تایید مقامات محلی در حال حاضر حدود ۵۰۰۰۰ نفر
 جمعیت دارد .

مردم مهاباد غالباً متعبدن، مهمان نواز، خوش برخورد و با نشاطند . در حفظ آداب
 و سنن ملی و محلی خود بسیار متعصب بوده و بشدت از آن پیروی و دفاع می‌کنند . و از
 آنجایی که از آب و هوای سالم و لینیات فراوان برخوردارند عموماً قوی بنیه و سالمند . مراسم
 سوگواری عمومی (مرثیه خوانی) ندارند . ولی جشن‌ها، رقص‌های دسته جمعی، آوازهای
 دل‌انگیز کردی، شادمانی‌های عمومی، انواع سرگرمی‌ها و بازی‌های دسته جمعی بین آنان
 رواج فراوان دارد .

مردم، اعم از زن و مرد، عموماً چه در دهات و چه در شهرها لباس محلی مخصوص
 کردی می‌پوشند، بجز کسانی که کارمند دولت هستند . زن‌های شهری چادر به سر می‌اندازند،
 ولی در دهات و میان ایل‌ها، زنان با همان لباس محلی و بدون چادر می‌باشند .

(۱) - پیرزنان و پیرمردان بیسواد در مهاباد یافت می‌شوند که فارسی نمی‌دانند .

(۲) - نشریه سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، شماره ۴ .

پیشه و صنعت مردم مهاباد

مردم این شهر به مشاغلی نظیر کافه‌ورستوران داری، هتل داری، سلمانی و زرگری علاقه ندارند. و اکثرا کسانی که در این شهر به چنین شغل‌هایی اشتغال دارند، غیر بومی هستند. مردم اکثرا گله‌دار، دکاندار یا تاجر بوده و یا در ادارات و موسسات دولتی مشغول به کارند.

پیشه‌هایی نظیر پارچه فروشی، خواربار فروشی، کفشدوزی و کفش فروشی، حلبی سازی با همان سبک و روش شهرهای دیگر ایران مشاهده می‌گردد. در این شهر عده‌ای بساختن کارهای دستی از قبیل کفش‌های بافته، رومیزی و کیف‌های دستی مشغولند.

یکی از پیشه‌هایی که بین کردها رواج دارد، جولایی "پارچه بافی" است. جولایی در مهاباد و سایر نقاط کردستان رواج دارد و از قدیمی‌ترین وسیله بافندگی استفاده می‌شود. با وجود این که امروزه در بازارها، انواع پارچه‌های مختلف با قیمت‌های مناسب در دسترس عموم هست ولی جولاهای به علت اختصاصی بودن نوع پارچه‌هایی که می‌بافند اهمیت خود را از دست نداده‌اند و اجناس تولیدی آنان در میان کردها رواج کامل دارد.

مواد اولیه که برای یافتن این پارچه به کار برده می‌شود از پشم خالص و یا از مو تامین می‌گردد و نخ آن توسط زنان روستایی و شهری بوسیله دوک تهیه می‌شود. جولاهای چند نوع پارچه اختصاصی به نام‌های بَرمال، جاجم، بوزو می‌بافند که اولی برای جانماز، دومی برای حفاظت رختخواب و سومی جهت تهیه لباس مردانه به کار می‌رود.

یکی دیگر از پیشه‌هایی که در مهاباد وجود دارد سراجی است. کار سراج‌ها تهیه زین، براق، لگام و بطور کلی تهیه وسایل اسب سواری است که بازارش در گذشته بسیار گرم بوده و فرآورده‌های آن خریداران زیادی داشته است. و از آنجایی که ساخته‌های سراجان مهاباد از نظر مرغوبیت و زیبایی از سایر نقاط کردستان معتبر تر بوده محصول آن‌ها به جاهای دیگر صادر می‌شده است. ولی امروزه به علت رواج وسایل نقلیه ماشینی و استفاده کمتر از اسب، این صنعت متروک گردیده و فقط چند سراج در مهاباد یافت می‌شود که کارشان بسیار کساد است.

صنعت آهنگری نیز در گذشته در مهاباد اعتبار خوبی داشته است و آهنگران وسایلی

از قبیل بیل، کلنگ، خیش، میخ، نعل اسب، چکش، پتک‌های آهنی، تبر، لولا و سایر وسایل آهنی در و پنجره را تهیه می‌کرده‌اند ولی از زمانی که، این محصولات در کارخانه تهیه می‌شود این حرفه نیز مانند سراجی کم‌کم متروک گردیده است.

صنعت قالی بافی و گلیم بافی از قدیم بین زنان کرد رواج داشته است ولی اکنون در خود شهر مهاباد این صنعت به کلی از بین رفته است ولی در میان ایلات و عشایر اطراف مهاباد هنوز رواج دارد. فرش و گلیم‌های آنان از نظر جنس، رنگ، مصالح اولیه مصرف شده، ولی نه از نظر نقش و نگار و ظرافت، بسیار مرغوب هستند بطوری که سال‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

کشاورزی و گلهداری در مهاباد

شهرستان مهاباد به طور کلی منطقه‌ای کوهستانی است، بنابراین دارای آب و هوای کوهستانی می باشد. زمستان های آن سرد و طولانی و پر برف است. آب در این منطقه به حد وفور یافت می شود ولی زمین مرغوب برای کشاورزی کم دارد. حتی در بعضی نقاط اصولاً زمین برای کشاورزی نیست و در چنین نقاط اصلاً کشاورزی نمی کنند. فقط در شمال مهاباد زمین های نسبتاً مسطح و مرغوبی برای کشاورزی وجود دارد که این زمین ها از رودخانه مهاباد سیرآب می شوند و ساکنین دهات این منطقه تا حدودی به کارهای کشاورزی مشغولند ولی محصولاتشان در محل مصرف شده و جنبه صادراتی و تجارتي ندارد.

از آنجایی که این منطقه کوهستانی است، مراتع بسیار سبز و خرمی دارد، بطوریکه از ماه اردیبهشت به بعد تمام این کوه ها از علف های سبز پوشیده شده است، گلهداری مخصوصاً پرورش گوسفند، در این محل به شدت رواج دارد بطوری که گله دارانی وجود دارند که حدود ۵ الی ۶ هزار راس گوسفند نگه داری می کنند. اصولاً تمام افراد ایل ها به فراخور حالشان حشم دار هستند و از محصولات دام های خود استفاده می کنند. مخصوصاً پشم و روغن بسیار مرغوبی در این ناحیه به دست می آید، بطوری که هر سال مقادیر زیادی از آن را در بازارهای مهاباد و دهات اطراف آن به فروش می رسانند و منبع عایدی این ناحیه اکثراً همان محصولات دامی است.

خانه و خانه سازی در مهاباد

در مهاباد سبک خاصی در ساختمان مشاهده نمی گردد که با سایر اماکن تفاوت داشته باشد. مصالحی که در گذشته در ساختن خانه به کار می برده اند سنگ، آهک، آجر و خشت بوده است. به قول خود مهابادی ها، ساختمان های گذشته، بیش از حال با آب و هوای اقلیمی این منطقه منطبق بوده اند و ساکنین آن در فصول سرما و گرما به راحتی می توانسته اند در آن به سر برند.

ولی اکنون سبک ساختمان های مهاباد، مانند سایر مناطق ایران تغییر کرده است. چون اولاً مساحت زمین هایی که مورد استفاده برای یک باب خانه قرار می دهند، بسیار کم شده است، ثانیاً بهیچ وجه سبک ساختمان ها با آب و هوای منطقه ای سازگار نبوده، بطوری که اطاق ها و محل سکونت در تابستان گرم و در زمستان بیش از حد سرد می شوند.

در این ساختمان ها خشت و چوب اصلاً به کار نمی برند و به جای آن ها بطور کلی از تیر آهن و آجر استفاده می گردد. چهره شهر به طور کلی با گذشته فرق کرده است ولی در دهات سبک ساختمان و خانه ها هیچ تغییری نکرده و با همان مواد و اصول و نقشه قدیمی بنا می گردند.

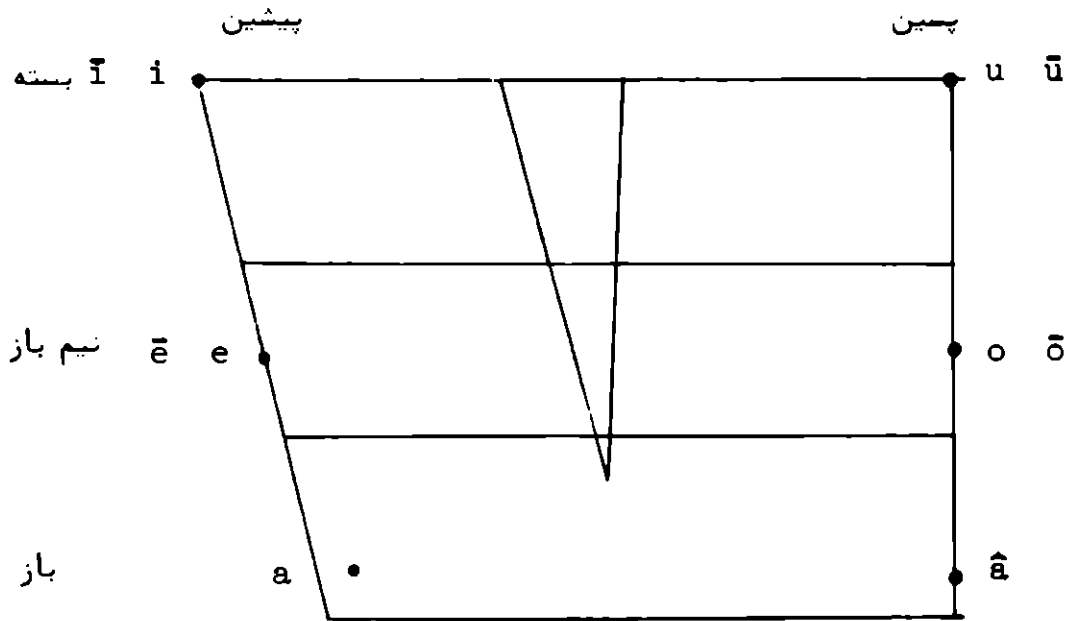
دیوار این خانه ها به طور کلی از سنگ و گل ساخته می شوند و سقف خانه ها را با چوب و پوشال می پوشانند. در دهات مهاباد کمتر چاه آب مشاهده می گردد، زیرا به علت کوهستانی بودن منطقه، آب به حد وفور از چشمه بدست می آید. در خود شهر مهاباد در گذشته آب منازل از چشمه و یا چاه هایی که در حیاط منازل حفر می شد، تامین می شده است، ولی امروز شهر لوله کشی آب دارد.

فصل اول
دستگاه واجی

الف- جدول همخوان ها ، از نظر مشخصات آوایی

	لیبی	لب و دندانی	دندانی	لثوی	پیشکامی	پسکامی	ملاذی	حلقی	چاکنایی
بیواک [بندشی واکدار]	p b		t d			k g	q	ʔ	ʔ
بیواک [سایشی واکدار]		f v		s z	š ž		x ɣ	ħ	h
بیواک [بندشی سایشی واکدار]					ç j				
غنه- واکدار	m		n						
نابرگشته [کناری- واکدار] برگشته				l l̥					
تک زبشی [لرزان- واکدار] چندزبشی				r r̥					
نیم واکه	w				y				

ب - جدول واکه‌ها، از نظر مشخصات آوایی



ج- مشخصات آوایی همخوان‌ها (صامت‌ها)

شماره	واج	نشانه در خط فارسی	مشخصات آوایی	معادل فارسی	مثال کردی
۱	[p]	پ	لبی، بندشی، بیواک، دمیده	پا	pē
۲	[b]	ب	لبی، بندشی، واگذار، نادمیده	بدون	bē
۳	[t]	ت	دندانی، بندشی، بیواک، دمیده	توان	tâw
۴	[d]	د	دندانی، بندشی، واگذار، نادمیده	دام	dâw
۵	[k](۱)	ک	پسگامی، بندشی، بیواک، دمیده	تکلیف	ʔark
۶	[g](۱)	گ	پسگامی، بندشی، واگذار، نادمیده	جگر	ʔarg
۷	[q]	ق	ملاذی، بندشی، بیواک	قیر	qīl
۸	[ʔ]	ع	حلقی، بندشی، بیواک	عبدالله (۲)	ʔaba
۹	[ʔ]	۶ (همزه)	چاکنایی، بندشی، بیواک	آبادی	ʔâwâʔī
۱۰	[f]	ف	لب‌دندانی، سایشی، بیواک	غش	fē
۱۱	[v]	و	لب‌دندانی، سایشی، واگذار	هفده	havda

(۱) - دو واج [k] و [g] پیش از واکه‌های پیشین پیشگامی می‌شوند.

(۲) - ?ablâ نیز گفته می‌شود.

شماره	واج	نشانه در خط فارسی	مشخصات آوایی	مثال کردی	معادل فارسی
۱۲	[s]	س	لثوی، سایشی، بیواک	sē	سه
۱۳	[z]	ز	لثوی، سایشی، واکدار	zē	رودخانه، زاب
۱۴	[š]	ش	پیشکامی، سایشی، بیواک	šē	مرطوب
۱۵	[ž]	ژ	پیشکامی، سایشی، واکدار	žē	زه
۱۶	[x]	خ	ملاذی، سایشی، بیواک	xâḷ	دائی
۱۷	[ɣ]	غ	ملاذی، سایشی، واکدار	yurɣa	یورتمه
۱۸	[ħ]	ح	حلقی، سایشی، بیواک	hâḷ	حال
۱۹	[h]	ه	چاکنایی، سایشی، بیواک	hâr	هار
۲۰	[č̣] (۱)	چ	پیشکامی، بندشی سایشی، بیواک	č̣ūn	رفتن
۲۱	[ʃ̣] (۱)	ج	پیشکامی، بندشی سایشی، واکدار	jūn	جویدن
۲۲	[m]	م	لبی، غنه، واکدار	mâ	مأند
۲۳	[n]	ن	دندانی، غنه، واکدار	nâ	نُه
۲۴	[l]	ل	لثوی، کناری، نابرگشته، واکدار	pala	عجله
۲۵	[ɭ]	ل	لثوی، کناری، برگشته، واکدار	paḷa	لکه
۲۶	[r]	ر	لثوی، لرزان، تکزنشی، واکدار	kar	الاغ
۲۷	[ṛ]	ر	لثوی، لرزان، چندزنشی، واکدار	kaṛ	کَر
۲۸	[w]	و	لبی، نیم واکه	wâ	چنین
۲۹	[y]	ی	پیشکامی، نیم واکه	yak	یک

د - مشخصات آوایی واکه‌ها (مصوت‌ها)

شماره	واج	نشانه در خط فارسی	مشخصات آوایی	مثال کردی	معادل فارسی
۱	[i]	بدون علامت	پیشین، بسته، کوتاه، لب‌گسترده	piṛ	پُر
۲	[ī]	ی/ی	پیشین، بسته، کشیده، لب‌گسترده	pīr	پیر
۳	[e]	َ	پیشین، نیم باز، کوتاه، لب‌گسترده	geḷ	خاک
۴	[ē]	َ / ِ	پیشین، نیم باز، کشیده، لب‌گسترده	jēḷ	سفیه، خُل

(۱) - دو واج [č̣] و [ʃ̣] پیشین تر از این دو واج در فارسی تهران است.

شماره	واچ	نشانه در خط فارسی	مشخصات آوایی	مثال کردی	معادل فارسی
۵	[a]	ا / آ	پیشین، باز، لب‌خنثی	?aw	او
۶	[â]	آ	پسین، باز، لب‌خنثی	?âw	آب
۷	[o]	ا	پسین، نیم باز، کوتاه، لب‌گرد	kol	یکی از ابزار بافندگی گلیم
۸	[ō]	و	پسین، نیم باز، کشیده، لب‌گرد	kōl	چوب آبشخور حیوانات
۹	[u]	بدون علامت	پسین، بسته، کوتاه، لب‌گرد	dur	دُر
۱۰	[ū]	و	پسین، بسته، کشیده، لب‌گرد	dūr	دور

هـ - ساختمان هجا

هجا، در این گویش، دارای طرح‌های زیر است:

طرح هجایی	مثال کردی	معادل فارسی
CV (۱)	čū	رفت
CVC	raš	سیاه
CCV	dwâ	عقب
CVCC	pišt	پشت
CCVC	jwân	قشنگ
CCVCC	swënd	سوگند
CVCCC	rōyšt	رفت

توضیح آن که، هجای CVCCC کم یافت می‌شود.

و - خوشه‌های همخوانی

وقتی دو همخوان و یا بیشتر، در مجاورت هم قرار گیرند به آن‌ها خوشه همخوانی گویند. خوشه‌های همخوانی این گویش در درون یک هجا به انواع زیر تقسیم می‌شوند:

۱- در آغاز هجا که شامل انواع زیر است:

خوشه همخوانی	مثال کردی	معادل فارسی
/kw/	kwē	کجا
/mw/	mwâjib	مواجب

(۱) - C نشانه Consonant (همخوان) و V نشانه Vowel (واکه) است.

خوشهٔ همخوانی	مثال کردی	معادل فارسی
/sw/	swâr	سوار
/bw/	bwâr	گذرگاه روی رودخانه و غیره
/gw/	gwē	گوش
/ẓw/	ẓwân	ملاقات زن و مرد
/čw/	čwâla	جغاله
/xw/	xwēn	خون
/jw/	jwâb	جواب
/đw/	đwâ	عقب
/nw/	nwēž	نماز
/šw/	šwân	چوپان
/zy/	zyân	زیان
/py/	pyâw	مرد
/qy/	qyâmat	قیامت
/ty/	tyân	خزینهٔ حمام
/jy/	jyâz	جهاز
/šy/	šyâka	پهن گاو و گاومیش
/đy/	dyârî	تحفهٔ سوغات
/gy/	gyân	جان

توضیح آن که، دومین همخوان در این خوشه‌ها /y/ یا /w/ است.

– گروهی از کلمات با حذف واکهٔ /i/ از بین دو همخوان آغازی آن‌ها دارای خوشهٔ همخوانی می‌گردند. این همخوان‌ها، معمولاً بصورت /č, z, š, s/ بعنوان اولین همخوان و /r, r̥, l, l̥/ بعنوان دومین همخوان، می‌باشند ولی چون حذف /i/ از بین آن‌ها همیشه صورت نمی‌گیرد این گروه را جزو خوشه‌های همخوانی به حساب نیاورده‌ایم مثال:

sika	→	ska	سکه
šikōfa	→	škōfa	شکوفه
zimân	→	zmân	زبان
čikōla	→	čkōla	کوچک
dilōpa	→	dlōpa	چکه
čila	→	čla	چله

xirâp

xrâp

خراب

birâ

brâ

برادر

۲- در پایان‌ها که شامل انواع زیر است :

خوشهٔ همخوانی

مثال کردی

معادل فارسی

/wm/

qawm

قوم

/qm/

naqm

تونل

/šm/

qorqošm

سرب

/zm/

xizm

خویشاوند

/rm/

čarm

چرم

/lm/

ralm

ریگ

/zn̄/

jizn̄

جشن

/zn/

bizn

بز

/rn/

qarn

قرن

/sp/

?asp

اسب

/rp/

qirp

آروغ

/mb/

rumb

نیزه

/yb/

?ayb

عیب

/fs/

haf̄s

حبس

/ks/

?aks

عکس

/rs/

tirs

ترس

/ls/

qals

غضب

/xš/

naxš

نخش

/rš/

tirš

ترش

/lš/

qalš

ترک

/bz/

nabz

نص

/rz/

barz

بلند

/wj/

gawj

احق

/nj/

tânj

تاج

/qf/

waqf

وقف

/lf/

xalf

نہال

/wk/

šilâwk

مايهٔ بنیر

خوشهء همخوانی	مثال کردی	معادل فارسی
/čk/	pěčk	چرخ ماشین و کاری
/rk/	dark	دَر
/nk/	đank	دانه
/sk/	đask	دسته
/šk/	pirišk	جرقه
/mk/	qâmk	انگشت
/rk/	tirk	تُرک
/lk/	xalk	مردم
/wl/	tâwl	چادر، خیمه
/tl/	satl	سطل، دَلو
/sl/	qisl	آهک
/mr/	?amr	دستور
/wr/	kâwr	بچهء گوسفند
/pr/	kapr	سایه بان
/yr/	tayr	پرنده
/kr/	šakr	شکر
/zr/	?uzr	عذر
/fr/	bafr	برف
/tr/	čatr	چتر
/?y/	ba?y	بیعانه
/m?/	jam?	جمع
/yt/	dâramayt	تابوت
/st/	dōst	دوست
/xt/	taxt	تخت
/št/	pišt	پشت
/mt/	simt	کفل
/rt/	kurt	کوتاه
/wt/	ħawt	هفت
/rd/	bard	سنگ
/qd/	naqd	نقد

خوشه‌های همخوانی	مثال کردی	معادل فارسی
/nd/	hunarmand	هنرمند
/ld/	ǰild	چِلد
/ng/	dang	صدا
/rg/	ǰarg	چگر
/rq/	farq	فرق
/rx/	barx	بره
/rč/	pirč	موی سر زن
/rž/	girž	اخمو
/lh/	bilh	آدم پست و سبک

— بعضی از خوشه‌های همخوانی فوق ، وقتی پس از آن ، همخوان دیگری قرار بگیرد که متعلق به هجای دیگری باشد ، دومین همخوان آن حذف می شود مانند :

dast + band	→	dasband	دستبند
dast + māl	→	dasmāl	دستمال
hawt + sat	→	hawsat	هفتصد
hašt + sat	→	hašsat	هشتصد
xwēnd + nawa	→	xwēnnawa	خواندن ، مطالعه کردن

همخوان /d/ از خوشه‌های /nd/ در پایان واژه نیز گاهی حذف می شود مانند :

čand	→	čan	چند
------	---	-----	-----

— خوشه‌های سه همخوانی در پایان هجا ، در واژه‌های زیر وجود دارد :

/yšt/	rōyšt	رفت
/nčk/	qulīnčk	گوشه‌ای طاق

۳— خوشه‌های همخوانی یکسان، که در دستورها به آنها "مشدد" گویند و در مرز دو

هجا قرار دارند ، شامل انواع زیرند :

خوشه‌های همخوانی	مثال کردی	معادل فارسی
/ll/	gillēra	تگرگ
/nn/	ʔajinna	چن
/mm/	šammō	شبهه
/dd/	ǰâdda	جاده
/qq/	čaqqana (صدای برخورد دو انگشت)	بشکن
/tt/	halbatta	الته

خوشه همخوانی	مثال کردی	معادل فارسی
/ww/	quwwat	قوت
/bb/	dabbâγ	دباغ
/rr/	zarra	ذره
/ss/	mufassal	مفصل
/jj/	muħajjarī	نرده
/zz/	čuzza	نیش

ز- هجاهای تکیه بر

جای تکیه در این گویش بصورت زیر است :

۱- تکیه در اسم ، بر هجای پایانی است مانند :

birâ برادر

kârwân کاروان

تکیه در صفت ، قید ، عدد ، ضمائر و حروف مانند اسم ، بر هجای پایانی است . مثال :

xirâp خراب (صفت)

mindâlâna بیچگانه (قید)

?amin من (ضمیر)

haššat هشتصد (عدد)

balâm ولی ، اما (حرف)

اسم وقتی در حالت ندا باشد ، تکیه بر هجای اول آن قرار می گیرد مانند :

birâ برادر (در حالت ندا)

۲- تکیه در فعل ، بسته به نوع آن فرق می کند .

- افعالی که با پیشوندهای وجه bi- ، da- و یا پیشوند نفی na- ساخته

می شوند تکیه ، بر روی این پیشوندها قرار می گیرد مانند :

đakawim می افتم (حال اخباری)

ḃikawim بیفتم (حال التزامی)

ḃikawa بیفت (امر)

đakawtim می افتادم (گذشته استمراری)

ḃikawtimâya اگر می افتادم (گذشته شرطی)

ḃikawtibâm اگر افتاده بودم (شرطی کامل)

ñakawtim نیفتادم (منفی)

– در گذشته ساده ، تکیه روی هجای آغازی است مانند :

افتادم káwtim

آمدم hátim

رفتم rōyštīm

– در گذشته نقلی ، تکیه روی آخرین هجای اسم مفعول است مانند :

افتاده‌ام kawtūm

– در گذشته دور و التزامی ، تکیه بر آخرین هجای سناک گذشته می آید مانند :

افتاده بودم kawti būm (گذشته دور)

افتاده باشم kawti bim (گذشته التزامی)

فصل دوم دستور

دستور شامل صرف و نحو زبان است . صرف یعنی ساختمان واژه ، و نحو یعنی ساختمان جمله .

قسمت اول – صرف

الف – گروه اسمی

گروه اسمی ، شامل "هسته" و "وابسته" و نشانهء اضافه بین آن ها است .

یک – هسته

هسته ، در گروه اسمی بصورت اسم یا ضمیر است . راه شناسایی هسته آن است که پس از آن نشانهء اضافه بیاید .

۱- هسته بصورت اسم

هر اسمی می تواند به عنوان هسته در یک گروه اسمی قرار بگیرد مانند :

mâlî min

خانه؟ من

?âwî harâr

آب انار

که "mâl" و "?âw" در دو گروه اسمی فوق ، هسته می باشند .

۲- هسته بصورت ضمیر

ضمیر به عنوان هستهء گروه اسمی شامل انواع زیر است :

۱-۲- ضمائر شخصی

این ضمائر بدو دسته تقسیم می شوند : جدا و پیوسته

۱-۱-۲- ضمائر شخصی جدا

این ضمائر عبارتند از :

?amin

من

?atō

تو

?aw

او

?ama

ما

ʔangō	شما
ʔawân	آنها

هسته وقتی به صورت ضمائر شخصی فوق باشد، کمتر وابسته می‌گیرد. این ضمائر وقتی مضاف الیه باشند و یا پس از حروف اضافه بیایند /ʔa/ از آغاز آن‌ها حذف می‌شود. ضمناً در این حالت "ʔaw" ضمیر سوم شخص مفرد به صورت "wī" در می‌آید مانند:

ba min	به من
ba tō	به تو
ba wī	به او
ba ma	به ما
ba ngō	به شما
ba wân	به آنها

۲-۱-۲- ضمائر شخصی پیوسته

این ضمائر عبارتند از:

	پس از همخوان	پس از واکه
اول شخص مفرد	-im	-m
دوم شخص مفرد	-it	-t
سوم شخص مفرد	-ī	-y
اول شخص جمع	-mân	-mân
دوم شخص جمع	-tân	-tân
سوم شخص جمع	-yân	-yân

مثال:

mâl-im	خانام	lê-m	آزم
mâl-it	خانمات	lê-t	ازت
mâl-ī	خانماش	lê-y	ازش
mâl-mân	خانمان	lê-mân	ازمان
mâl-tân	خانمان	lê-tân	ازتان
mâl-yân	خانمان	lê-yân	ازشان

توضیح آن که ضمائر پیوسته فوق، پس از حرف اضافه "lê" هستند ولی پس از کلمه "mâl" وابسته.

۲-۲- ضمائر اشاره

این ضمائر عبارتند از:

?awa	این ، آن (اشاره به نزدیک)
?awâna	" اینها ، آنها
?away	" اینرا ، آنرا
hōwa	آن (اشاره به دور)
hōwâna	" آنها
hōway	" آنرا
?awân	همان (اشارهء تاکیدی)
har?awa	" همین

۲-۳- ضمیر مشترک

این ضمیر ، به صورت "xō" است که با ضمائر شخصی پیوسته می آید مانند :

xōm	خودم
xōt	خودت
xōy	خودش
xōmân	خودمان
xōtân	خودتان
xōyân	خودشان

صورت های فوق وقتی فاعل جمله ای باشند معمولا با حروف اضافهء (bō = با) و یا

(la = از) همراه می شوند مانند :

bō xōm hâtīm	خودم آمدم .
bō xōt hâtī	خودت آمدی .
la xōyawa ?âgir nâgīrē	خودش آتش نمی گیرد .

ضمنا با ضمائر شخصی جدا نیز همراه می شوند مانند :

?atō bō xōt dītīt	تو خودت دیدی .
-------------------	----------------

۲-۴- ضمائر متقابل

این ضمائر عبارتند از :

yaktir	همدیگر ، یکدیگر
--------	-----------------

مثال :

yaktirīyân dīt	یکدیگر را دیدند .
----------------	-------------------

۲-۵- ضمائر پرسشی

ضمایر پرسشی عبارتند از :

čān(d)	چند ، چقدر
--------	------------

čī	چه
kēha	کدام
kē	کی (چه کسی)
kangē	کِی (چه وقت)
kwē	کجا
čōn/čilōn	چگونه

مثال :

čit dawē	چه می خواهی؟
čanda	چند است؟
čōna	چگونه است؟
kēya	کیست؟

۶-۲- ضمائر مبهم

این ضمائر عبارتند از :

čand	چند
hīč	هیچ
hamū	همه
hēndēk/ba?zēk	بعضی
har	هر
filân	فلان

مثال :

hīčim nak(i)rīwa	هیچ نخریده‌ام .
hamūm kirīwa	همه را خریده‌ام .
ba?zēk hâtin	بعضی آمدند .
filânim dī	فلانی را دیدم .

دو- وابسته

وابسته در گروه اسمی بر دو نوع است : قاموسی و دستوری

۱- وابسته قاموسی

وابسته قاموسی به صورت اسم در مقام مضاف الیه است یا صفت بیانی و یا صفت عددی

۱-۱- اسم در مقام مضاف الیه

نشانه اسم وقتی در مقام مضاف الیه باشد این است که پس از نشانه اضافه بدنبال

اسم دیگر می آید مانند :

mālī žin خانۀ زن

mindālī pyâw بچۀ مرد

pyâw در دو مثال فوق مضاف الیه هستند .

۱-۲- صفت بیانی

نشانهٔ صفت بیانی آن است که پس از نشانهٔ اضافه به دنبال موصوف آید . مانند :

birây gawra برادر بزرگ

kičī jwân دختر قشنگ

gawra و jwân در دو مثال فوق ، صفت است .

صفت با موصوف جمع ، مطابقت نمی کند مانند :

birâyânī gawra برادران بزرگ

صفت ، گاهی بصورت اسم و یا قید به کار می رود که در این صورت هسته است ، نه وابسته

مانند :

gawray tâyfa بزرگی طایفه

gawram بزرگم ، اریابم

?amin čâk daxwēnim من خوب می خوانم .

"gawra" در دو مثال اول ، اسم است و "čâk" در مثال آخر ، قید است . گرچه

این دو کلمه در اصل ، صفت هستند .

صفت گاهی قبل از موصوف می آید و آن وقتی است که واژهٔ مرکب می سازد مانند :

raša rēhân سیاه ریحان

raša zulf سیاه زلف

صفت بیانی شامل انواع زیر است :

۱-۲-۱- صفت ساده

صفت ساده آن است که نشانه‌ای در پایان نداشته باشد مانند :

čâk خوب

gawra بزرگ

۱-۲-۲- صفت برتر

نشانهٔ این صفت "tir" است که به پایان صفت ساده اضافه می شود . این صفت

نیز ، پس از موصوف می آید مانند :

birây gawratir برادر بزرگتر

۱-۲-۳- صفت برترین

نشانهٔ این صفت "tirin" است که به پایان صفت ساده اضافه می شود . این

صفت ، معمولا پیش از موصوف می آید مانند :

gawrat(i)rīn birâ

بزرگ ترین برادر

۱-۳- صفت عددی

عدد شامل اصلی ، ترتیبی و کسری است . عدد اصلی و ترتیبی بصورت " هسته " و " وابسته " بکار می روند ولی عدد کسری ، همیشه به صورت " هسته " است .

۱-۳-۱- عدد اصلی

این اعداد پیش از اسم می آیند و عبارتند از :

yak/yêk	یک	bistū dū	بیست و دو
dū	دو	sī	سی
sē	سه	čil	چهل
čwâr	چهار	panjâ(h)	پنجاه
pēnj	پنج	šest	شصت
šas	شش	haftâ(d)	هفتاد
hawt	هفت	haštâ(d)	هشتاد
hašt	هشت	nawad	نود
nō(h)	نه	sat	صد
da(h)	ده	dūsat	دویست
yâzda	یازده	sēsāt	سیصد
dwâzda	دوازده	čwârsat	چهارصد
sēzda	سیزده	pēnsat	پانصد
čârda	چهارده	šassat	ششصد
pâzda	پانزده	hawsat	هفتصد
šâzda	شانزده	hāssat	هشتصد
havda	هفده	nōsat	نهمصد
hažda	هجده	hazâr	هزار
nōzda	نوزده	dūhazâr	دوهزار
bīst	بیست	mīlyōn	میلیون

بیست و یک

bīstū yak

اسم همراه با عدد اصلی نشانهء جمع نمی گیرد مانند :

sē pyâw

سه مرد

۲-۳-۱- عدد ترتیبی

عدد ترتیبی از عدد اصلی با اضافهٔ پسوند "-um" و یا "-umīn" ساخته می‌شود. عدد ترتیبی وقتی با پسوند "-um" ساخته شود پس از اسم می‌آید و اگر با پسوند "-īn" ساخته شود، پیش از اسم می‌آید مانند:

kitēbī yēk-um	کتاب یکم
yēk-umīn kitēb	یکمین کتاب

پسوندهای "-um" و "-umīn" پس از عدد مختوم به واکهٔ /ū/ بصورت "-wum" و "-wumīn" در می‌آیند و پس از سایر واکه‌ها به صورت "-yum" و "yumīn" ، مانند:

dū-wum	دوم
dū-wumīn	دومین
sē-yum	سوم
sē-yumīn	سومین
sī-yum	سی‌ام
sī-yumīn	سی‌امین

اعدادی که در اصل دارای همخوان پایانی می‌باشند ولی همخوان آن‌ها حذف شده است با اضافه شدن پسوندهای فوق، همخوان حذف شده اضافه می‌شود مانند:

da(h) + -um → dah-um	دهم
nō(h) + -um → nōh-um	نهم
haftâ(d) + -um → haftâd-um	هفتم

۲-۳-۲- عدد کسری

عدد کسری از همراهی دو عدد اصلی ساخته می‌شود و همانطور که قبلاً گفته شد، این عدد همیشه "هسته" است و به صورت "وابسته" نمی‌آید مانند:

hašt yēk	یک هشتم
sē yēk	یک سوم
pēnj yēkī mazrâ	یک پنجم مزرعه

– انواع ضمیر (شخصی، اشاره، مشترک، متقابل، پرسشی، مبهم) که در قسمت "هسته" آمد به صورت "وابسته" نیز به کار می‌روند مانند:

(ضمیر شخصی جدا)	mâlī min	خانهٔ من
(ضمیر شخصی پیوسته)	mâl-im	خانم
(اشاره)	?aw mâlâna	آن خانه‌ها

(مشترک)	mâlî xôm	خانه، خودم
(متقابل)	mâlî yaktir	خانه، یکدیگر
(پرسشی)	čand mâl	چند خانه؟
(مبهم)	har mâl	هر خانه

از ضمائر فوق ضمیر شخصی (جدا و پیوسته) را وقتی به صورت "وابسته" باشد ضمیر ملکی نامند و ضمائر اشاره، پرسشی و مبهم را در صورت وابسته بودن، صفت گویند.

۲- وابسته، دستوری

وابسته، دستوری شامل انواع زیر است:

۱-۲- شمار (مفرد و جمع)

نشانه جمع در این گویش "âñ" است که به اسم مفرد اضافه می شود مانند: (۱)

kič-âñ دختران

pyâw-âñ مردان

نشانه "âñ" پس از واژه، مختوم به واکه به صورت های زیر می آید:

- پس از واژه، مختوم به /û/ بصورت "wân" می آید مانند:

xânû-wân خانهها

tarâzû-wân ترازوها

- پس از واژه، مختوم به /a/ با حذف این واکه به همان صورت "âñ" باقی

می ماند مانند:

gwâra + -âñ → gwârân گوشوارهها

birâka + -âñ → birâk-âñ برادران

žinaka + -âñ → žinak-âñ زنان

- پس از سایر واژهها، به صورت "yân" می آید مانند:

birâ-yân برادران

نشانه جمع عربی "ât" نیز در این گویش دیده می شود مانند:

bâ γ-ât باغات

dēh-ât دهات

"ât" در واژههای زیر، به دلیل واکههای پایانی واژه، به صورت "jât" و

(۱) - âñ گاهی با اسم جمع (اسم همراه با عدد) نیز می آید مانند:

haw šawū haw rōžân هفت شب و هفت روز

ba da pūlân به ده پول

"-yât" آمده است .

mîwa-jât

میوه‌جات

tirsî-yât

ترشی‌جات

۲-۲- تعریف (معرفه و نکره)

نشانه معرفه در این گویش "a-" و یا "aka-" است و نشانه نکره "ē-" و یا

"ēk-" می باشد مانند :

mâm-a

عمو (معرفه)

kirâs-aka

پیراهن (معرفه)

pyâw-ē

مردی (نکره)

kič-ēk

دختری (نکره)

اسمی که پس از صفت اشاره بیاید ، همیشه با پسوند معرفه می آید مانند :

?aw pyâw-a

آن مرد

?aw žin-a

آن زن

?aw mâlân-a

این خانه‌ها

"a-" و "aka-" پس از واژه مختوم به واکه /â/ به صورت "ya-" و

"yaka-" می آیند مانند :

birâ-ya

برادر (معرفه)

birâ-yaka

"

و "aka-" گاهی به صورت "ka-" نیز می آید مانند :

birâ-ka

برادر (معرفه)

پسوند نکره "ēk-" پس از واژه مختوم به واکه /â/ به صورت "yēk-" می-

آید مانند :

birâ-yēk

برادری (نکره)

سه - نشانه اضافه

نشانه اضافه در گروه اسمی ، بین دو اسم ، اسم و صفت ، اسم و ضمیر (ضمیر شخصی

جدا ، ضمیر مشترک ، ضمیر متقابل) ، اسم و عدد ترتیبی ، عدد کسری ، و اسم می آید . این

نشانه به صورت "î-" است. مثال :

(بین دو اسم)

mâl-î pyâw

خانه مرد

(بین اسم و صفت)

mâl-î gawra

خانه بزرگ

(بین اسم و ضمیر شخصی جدا)

mâl-î min

خانه من

(بین اسم و ضمیر مشترک)

mâl-î xôm

خانه خودم

(بین اسم و ضمیر متقابل)	mâl-î yaktir	خانه یکدیگر
(بین اسم و عدد ترتیبی)	mâl-î dūwum	خانه دوم
(بین عدد کسری و اسم)	sē yēkî mâl	یک سوم خانه

نشانه "î-" پس از واژه مختوم به واکه بصورت y- در می آید مانند:

birâ-y gawra برادر بزرگ

وقتی چند اسم، ضمیر و یا صفت، به دنبال هم بیایند نشانه اضافه بین آن ها می آید

مانند:

mâl-î bâb-î min خانه پدر من

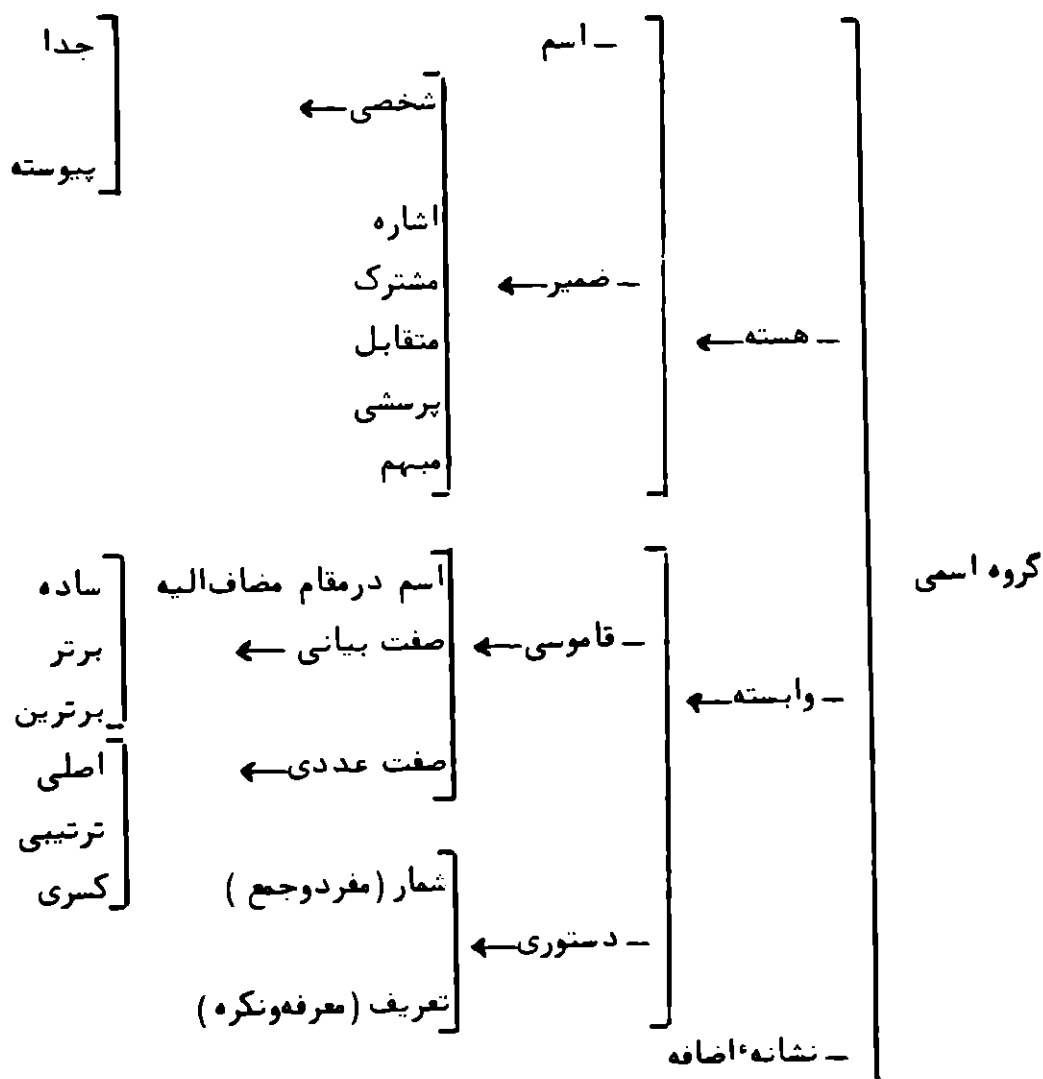
birâ-y bâγawân-î ?arbâb-î pîr برادر باغبان ارباب پیر

نشانه "î-" وقتی تنها بیاید، معنی ملکیت دارد مانند:

?î min مال من

?î birây min مال برادر من

چهار- نمودار گروه اسمی



ب - فعل

فعل در این گویش، دارای دو زمان حال و گذشته است. (۱) و به ترتیب، از ستاک حال و ستاک گذشته ساخته می شوند و در وجوه مختلف همراه با "وند" های وجه، نفی و شخص می آیند. زمان های مرکب (۲) از ستاک گذشته یا اسم مفعول، همراه با زمان های مختلف فعل "بودن" ساخته می شوند.

یک - نشانه مصدر

نشانه مصدر در این گویش، "n-" و "in-" است که اولی پس از واکه و دومی پس از همخوان می آید. مانند:

چکیدن	tikâ-n	(پس از واکه)
افتادن	kawt-in	(پس از همخوان)

دو- ستاک های فعلی

از لحاظ فعل، در این گویش دو ستاک وجود دارد: گذشته و حال

۱- ستاک گذشته

ستاک گذشته از ریشه فعل باضافه نشانه های زیر ساخته می شود:

۱-۱- "â-" ، مانند:

مثال	ستاک گذشته	مصدر
ماندم	mâ-m	ماندن
دادم	dâ-m	دادن
گریه کردم	giryâ-m	گریه کردن
نهادم	nâ-m	نهادن
۱-۲- "î-" ، مانند:		
باریدم	bârî-m	باریدن
بافتم	čînî-m	بافتن، چیدن
تراشیدم	tâšî-m	تراشیدن
نوشتم	nusî-m	نوشتن
۱-۳- "û-" ، مانند:		
جویدم	jû-m	جویدن
رفتم	čû-m	رفتن

(۱) - زمان حال و آینده یکسان است.

(۲) - زمانهای مرکب شامل گذشته نقلی، دور، التزامی و شرطی کامل است.

مثال	ستاک گذشته	مصدر
بودم	bū-m	būn بودن
دوختم	dirū-m	dirūn دوختن
افتادم	kawt-im	kawtin افتادن
گذاشتم	hišt-im	hištin گذاشتن
مکیدم	mižt-im	mižtin مکیدن
پالودم	pâlâwt-im	pâlâwtin پالودن
مردم	mird-im	mirdin مردن
بردم	bird-im	birdin بردن
خواندم	xwënd-im	xwëndin خواندن
سپردم	?aspârd-im	?aspârdin سپردن

۲- ستاک حال

ستاک حال از ریشه، فعل، با اضافه نشانه‌های زیر تشکیل می‌شود:

۱-۲- "ē" ، مانند:

مثال	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
می‌بزم	dalēnē-m	lēnâ-	lēnân پختن
می‌چکم	datikē-m	tikâ-	tikân چکیدن
پخته می‌شوم	dakulē-m	kulī-	kulīn جوشیدن- پخته شدن

می‌بارم dabârē-m bârē- bârī- باریدن bârīn

نشانه "ē" ، درستاک حال معمولاً وقتی می‌آید که نشانه ستاک گذشته "â-" و

یا "ī-" باشد. ولی این قانون، شامل همه افعال نمی‌شود مانند فعل زیر:

مثال	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
می‌مانم	damēn-im	mēn-	mân ماندن

در این فعل، گرچه نشانه ستاک گذشته "â-" ، می‌باشد ولی نشانه ستاک حال ، "ēn" است.

۲-۲- یکسان بودن نشانه ستاک حال، با نشانه ستاک گذشته مانند:

می‌جویم	dajū-m	jū-	jūn جویدن
می‌فرمایم	dafarmū-m	farmū-	farmūn فرمودن
می‌بندم	dabast-im	bast-	bastin بستن

مثال	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
جلامی دهم <i>dasūm-awa</i>	<i>sū-wa</i>	<i>sū-wa</i>	جلادادن (۱) <i>sūn-awa</i>

۲-۳-۲- نبودن هیچ نشانه‌ای در ستاک حال - در این صورت، ستاک حال در مقایسه با ریشه، فعل، دارای انواع زیر است:

۱-۳-۲- ستاک حال با ریشه، فعل یکسان است مانند:

مثال	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
می آورم <i>dahēn-im</i>	<i>hēn-</i>	<i>hēnâ-</i>	آوردن <i>hēnân</i>
می دوزم <i>dadir-im</i>	<i>dir-</i>	<i>dirū-</i>	دوختن <i>dirūn</i>
می روم <i>dač-im</i>	<i>č-</i>	<i>čū-</i>	رفتن <i>čūn</i>
می باشم <i>dab-im</i>	<i>b-</i>	<i>bū-</i>	بودن <i>būn</i>
می بافم <i>dačīn-im</i>	<i>čīn-</i>	<i>čīnī</i>	بافتن، چیدن <i>čīnīn</i>
می فروشم <i>dafirōš-im</i>	<i>firōš</i>	<i>firōšt-</i>	فروختن <i>firōštin</i>
می افتم <i>dakaw-im</i>	<i>kaw-</i>	<i>kawt-</i>	افتادن <i>kawtin</i>
می نشینم <i>dādanīš-im</i>	<i>dānīš-</i>	<i>dānīšt-</i>	نشستن <i>dānīštin</i>
می میرم <i>damir-im</i>	<i>mir-</i>	<i>mird-</i>	مردن <i>mirdin</i>

۲-۳-۲- ستاک حال با ریشه، فعل تفاوت آوایی دارد. این تفاوت شامل انواع زیر است:

۱-۳-۲- تفاوت از نظر نوع صدا، که شامل انواع زیر است:

- /ē/ در ستاک حال، /â/ در ریشه، فعل، مانند:

می پالایم <i>dapâlēw-im</i>	<i>pâlēw-</i>	<i>pâlâwt-</i>	پالودن <i>pâlâwtin</i>
می سپارم <i>daspēr-im</i>	<i>aspēr-</i>	<i>aspârd-</i>	سپردن <i>aspârdin</i>
می فرستم <i>danēr-im</i>	<i>nēr-</i>	<i>nârd-</i>	فرستادن <i>nârdin</i>

به هدف می زم

<i>d(ah)angēw-im</i> (۲)	<i>(h)angēw-</i>	<i>(h)angâwt-</i>	<i>(h)angâwtin</i>
--------------------------	------------------	-------------------	--------------------

- /z/ در ستاک حال، /s/ در ریشه، فعل، مانند:

گاز می زم <i>dagazim</i>	<i>gaz</i>	<i>gast-</i>	گاززدن <i>gastin</i>
نقل مکان می دهم	<i>dagwēzm-awa</i>	<i>gwēz-awa</i>	<i>gwēst(i)n-awa</i>

نقل مکان دادن

(۱) - گروهی از افعال در پایان عنصر غیر فعلی "awa" می گیرند. توضیح در بخش (افعال مرکب) آمده است.

(۲) - همخوان /h/ گاهی از آغاز، میان و یا پایان واژه حذف می شود.

- /i/ در ستاک حال، در مقابل /y/ در ریشه فعل، مانند:

مثال	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
گریه می‌کنم	girī-	giryâ-	گریه کردن
زندگی می‌کنم	žī-	žyâ-	زندگی کردن
- /ū/ و /z/ در ستاک حال، /u/ و /s/ در ریشه فعل، مانند:			
می‌کشم	kuž-	kušt-	کشتن
- /ē/ و /z/ در ستاک حال، /i/ و /s/ در ریشه فعل، مانند:			
می‌ریزم	rež-	rišt-	ریختن
- /ē/ و /z/ در ستاک حال، /i/ و /s/ در ریشه فعل، مانند:			
می‌اندازم	ahawēž-	ahawīšt-	انداختن

۲-۲-۳-۲ تفاوت از نظر تعداد صدا که شامل انواع زیر است:

- نبودن /s/ در ستاک حال، بودن آن در ریشه فعل، مانند:

می‌خوابم	danū-	nū-	nūst-	خوابیدن
- نبودن /y/ و /s/ در ستاک حال، بودن آن‌ها در ریشه فعل، مانند:				
می‌روم	darō-	rō-	rōyšt-	رفتن
می‌رسم	daga-	ga-	gayšt-	رسیدن

۲-۳-۲-۳ تفاوت از نظر نوع و تعداد صدا که شامل انواع زیر است:

- /ē/ در ستاک حال، /i/ و /s/ در ریشه فعل، مانند:

می‌خواهم	damawē	wē-	wīst-	خواستن
- /a/ در ستاک حال، /i/ و /s/ در ریشه فعل، مانند:				
می‌اندازم	daxa-	xa-	xīst-	انداختن
- /ō/ در ستاک حال، /u/ و /s/ در ریشه فعل، مانند:				
می‌شویم	dasō-	sō-	šūšt-	شستن
- /a/ در ستاک حال، /i/ و /r/ در ریشه فعل، مانند:				
می‌برم	daba-	ba-	bird-	بردن
می‌کنم	daka-	ka-	kird-	کردن

دسته‌ای از افعال هستند که ستاک حال آن‌ها با ستاک گذشته شان کاملاً متفاوت است،

شاید در اصل از دو ریشه متفاوت باشند. مانند:

می‌گویم	dalē-	lē-	gut-	گفتن
می‌بینم	dabīn-	bīn-	dīt-	دیدن

سه - "وند" های فعلی

"وند" های فعلی شامل ، "وند" های وجه ، نفی و شخصی است .

۱- "وند" های وجه

این وندها عبارتند از "da-" (در وجه اخباری و استمراری) و "bi-" (در وجه التزامی ، شرطی و امر) مثال :

(حال اخباری)	dahēnim	می آورم
(گذشته استمراری)	damhēnâ	می آوردم
(حال التزامی)	bihēnim	بیاورم
(امر)	bihēna	بیاور
(گذشته شرطی)	bimhēnâya	اگر می آوردم
(شرطی کامل)	bimhēnâbâ	اگر آورده بودم

- واکه این دو "وند" قبل از واکه های دیگر حذف می شود . مانند :

da + (h)ēnim	→	dēnim	می آورم
da + ēm	→	dēm	می آیم
da + aspērim	→	daspērim	می سپارم
da + âwēžim	→	dâwēžim	می اندازم
bi + ēšē	→	bēšē	درد بکند
hal bi+ âwasim	→	hal bâwasim	آویزان بکنم
bi + (h)ēnim	→	bēnim	بیاورم

- واکه /i/ در "bi-" ، گاهی به واکه ای که پس از آن می آید تبدیل می شود .

مانند :

bikulē → bukulē پخته بشود

- bi- در مجاورت همخوانهای بی آوای /k/ و /č/ به /pi/ تبدیل

می شود مانند :

bičō → pičō برو

bika → pika بکن

۲- وندهای نفی

"وند" های نفی عبارتند از : "nâ-" ، "ma-" ، "na-" ، "nâ-" برای منفی

کردن حال اخباری به کار می رود ، "ma-" برای فعل امر و "na-" برای بقیه افعال .

وندهای "nâ-" و "ma-" به جای "وند" های وجه "da-" و "bi-" می-

نشیند ولی "na-" بجای	"bi-" می نشیند ولی همراه با	"da-" می آید مانند :
نمی آورم	می آورم	dahēnim (حال اخباری)
نیاور	بیاور	bihēna (امر)
نیاورم	بیاورم	bihēnim (حال التزامی)
نمی آوردم	می آوردم	damhēnâ (گذشته استمراری)

واکه، این سه "وند"، در مجاورت واکه‌های دیگر حذف می شود. مانند :

آویزان نکردم
 ۳- "وند" های شخصی
 halim na + âwasî → halim nâwasî

"وند" های شخصی که به آن‌ها پی بندهای شخصی نیز گویند بصورت زیرند :

پس از همخوان	پس از واکه
اول شخص مفرد	-im
دوم شخص مفرد	-ī
سوم شخص مفرد	-ē(t)/-∅
اول شخص جمع	-īn
دوم شخص جمع	-in
سوم شخص جمع	-in

این "وند" ها در زمان حال و گذشته افعال لازم و زمان حال افعال متعدی می آیند. زمان گذشته افعال متعدی با ضمائر شخصی پیوسته ساخته می شوند.

از "وند" های سوم شخص مفرد فوق "ē(t)-" در زمان حال می آید و ∅- در زمان گذشته. ضمناً امر دوم شخص مفرد، وند شخصی جداگانه‌ای دارد که در قسمت "فعل امر" خواهد آمد.

مثال :

پس از همخوان	پس از واکه
hišt-im گذاشتم	dajū-m می حوم
hišt-ī گذاشتی	dajū-y می جوی
hišt-∅ گذاشت	dajū-ē(t) می خود
hišt-īn گذاشتیم	da'jū-yn می حویم
hišt-in گذاشتید	dajū-n می حوید
hišt-in گذاشتند	dajū-i می حوند

چهار- زمانهای فعلی

زمان های فعلی به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می شود.

۱- زمان‌های فعلی ساده

زمان‌های فعلی ساده شامل انواع زیرند :

۱-۱- حال اخباری

این فعل از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با "وند" وجه "da-" و "وند" های

شخصی ساخته می‌شود. مثال :

فعل لازم		فعل متعدی	
dakaw-im	می‌افتم	dahēn-im	می‌آورم
-ī	می‌افتی	-ī	می‌آوری
" -ē(t)	می‌افتد	" -ē(t)	می‌آورد
-īn	می‌افتیم	-īn	می‌آوریم
" -in	می‌افتید	" -in	می‌آورید
-in	می‌افتند	-in	می‌آورند

این فعل، با "وند" نفی "nā-" منفی می‌شود که به جای "da-" می‌آید.

مانند :

nākawim	نی‌افتم	nāhēnim	نی‌آورم
---------	---------	---------	---------

۱-۲- حال التزامی

این فعل، از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با "وند" وجه "bi-" و

"وند" های شخصی ساخته می‌شود.

مثال :

فعل لازم		فعل متعدی	
bikaw-im	بیفتم	bihēn-im	بیاورم
-ī	بیفتی	-ī	بیاوری
" -ē(t)	بیفتد	" -ē(t)	بیاورد
-īn	بیفتیم	-īn	بیاوریم
" -in	بیفتید	" -in	بیاورید
-in	بیفتند	-in	بیاورند

این فعل، با "وند" نفی "na-" منفی می‌شود که به جای "bi-" می‌آید مانند :

nakawim	نیفتم	nahēnim	نیاورم
---------	-------	---------	--------

۱-۳- فعل امر

این فعل، از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با "وند" وجه "bi-" و "وند"

شخصی ساخته می‌شود. "وند" شخصی که در فعل امر به کار می‌رود به صورت زیر است :

پس از واکه	پس از همخوان
-∅	-a
مثال :	
binū-∅ خواب	bikaw-a بیفت
biga-∅ بَرَس	bihēn-a بیاور
manū خواب	makawa نیفت
maga نَرَس	mahēna نیاور

این فعل، با "ma-" منفی می شود که به جای "bi-" می آید مانند :

امر	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
wara بیا	ē-	hât-	hâtin آمدن
picō برو	č-	čū-	čün رفتن

۴-۱- گذشته ساده

این فعل، از ستاک گذشته، با اضافه "وند" های شخصی در افعال لازم و ضمائر شخصی پیوسته در افعال متعدی ساخته می شود.

مثال :

فعل متعدی	فعل لازم
آوردم hēnâ-m	افتادم kawt-im
آوردی -t	افتادی -I
آورد -y	افتاد "
آوردیم -mân	افتادیم -Īn
آوردید -tân	افتادید -in
آوردند -yân	افتادند -in

این فعل، با "na-" منفی می شود که در آغاز فعل می آید مانند :

نیاوردم nēmhēnâ	نیفتادم nakawtim
-----------------	------------------

۵-۱- گذشته استمراری

این فعل، از ستاک گذشته و "وند" وجه "da-" با اضافه "وند" های شخصی در افعال لازم و ضمائر شخصی پیوسته در افعال متعدی ساخته می شود. ضمائر شخصی پیوسته به "وند" "da-" اضافه می شوند. مثال :

فعل متعدی	فعل لازم
می آوردم damhēnâ	می افتادم dakawtim

فعل لازم		فعل متعدی	
dakawt-ī	می افتادی	dat hēnâ	می آوردی
" -∅	می افتاد	day	می آورد
" -īn	می افتادیم	damân	می آوردیم
" -in	می افتادید	datân	می آوردید
" -in	می افتادند	dayân	می آوردند

این فعل، با "na-" منفی می شود که پیش از "da-" می آید. ضمنا در افعال متعدی، ضمائر شخصی پیوسته به "na-" اضافه می شود مانند:

nadakawtim	نمی افتادم	namdahēnâ	نمی آوردم
------------	------------	-----------	-----------

۶-۱- گذشته شرطی

این فعل، از ستاک گذشته و "وند" وجه "bi-" باضافه "وند" های شخصی در افعال لازم و ضمائر شخصی پیوسته در افعال متعدی ساخته می شود. ضمائر شخصی پیوسته به "وند" "bi-" اضافه می شوند. ضمنا در پایان، پسوند "âya-" می گیرد. این پسوند پس از واکه تبدیل به "ya-" می شود. مثال:

فعل لازم		فعل متعدی	
bikawtim-âya	اگر می افتادم	bim hēnâ-ya	اگر می آوردم
" ī	اگر می افتادی	bit	اگر می آوردی
" ∅	اگر می افتاد	biy	اگر می آورد
" īn	اگر می افتادیم	bimân	اگر می آوردیم
" in	اگر می افتادید	bitân	اگر می آوردید
in	اگر می افتادند	biyân	اگر می آوردند

این فعل، با "na-" منفی می شود که به جای "bi-" می آید مانند:

nakawtimâya	اگر نمی افتادم	namhēnâya	اگر نمی آوردم
-------------	----------------	-----------	---------------

۲- زمان های فعلی مرکب

زمان های فعلی مرکب، شامل انواع زیر است:

۱-۲- گذشته نقلی

افعال لازم این فعل، از ستاک گذشته باضافه نشانه اسم مفعول "būn-" (پس از همخوان) یا "w-" (پس از واکه) همراه با زمان حال پیوسته فعل (بودن = būn) ساخته می شود (۱) و افعال متعدی این فعل از ستاک گذشته، باضافه نشانه اسم مفعول و

(۱)- صرف کامل فعل "بودن" = būn در قسمت "افعال خاص" آمده است.

ضمایر شخصی پیوسته همراه با "g-" (زمان حال سوم شخص فعل "بودن" ساخته می - شوند .

مثال :

فعل متعدی	فعل لازم
آوردهام hēnâ-w-(i)ma	افتادهام kawt-ū-m
آوردهای -(i)ta	افتادهای -y
آوردهاست " -īya	افتادهاست -wa
آوردهایم -mâna	افتادهایم -yn
آوردهاید " -tâna	افتادهاید -n
آوردهاند -yâna	افتادهاند -n

این فعل با "na-" منفی می شود که در آغاز فعل می آید .

نیاوردهام namhēnâwa	نیفتادهام nakawtūm
---------------------	--------------------

۲-۲- گذشته دور

افعال لازم این فعل، از ستاک گذشته باضافه زمان گذشته ساده فعل "بودن" ساخته می شود، و افعال متعدی از ستاک گذشته، باضافه "bū" (گذشته سوم شخص مفرد فعل "بودن") همراه با ضمایر شخصی پیوسته، ساخته می شود. ضمنا پس از ستاک گذشته مختوم به همخوان، واکه /i/ اضافه می شود.

مثال :

فعل متعدی	فعل لازم
آورده بودم hēnâ būm	افتاده بودم kawti būm
آورده بودی bût	افتاده بودی būy
آورده بود " būy	افتاده بود " bū
آورده بودیم būmân	افتاده بودیم būyn
آورده بودید " bûtân	افتاده بودید " būn
آورده بودند būyân	افتاده بودند būn

این فعل با "na-" منفی می شود که در آغاز فعل می آید. مانند :

نیاورده بودم namhēnâ bū	نیفتاده بودم nakawti būm
-------------------------	--------------------------

۲-۳- گذشته التزامی

این فعل، در افعال لازم از ستاک گذشته باضافه حال التزامی فعل "بودن" ساخته می شود و در افعال متعدی از ستاک گذشته باضافه "bē(t)" (حال التزامی سوم شخص مفرد فعل "بودن") همراه با ضمایر شخصی پیوسته ساخته می شود. ضمنا پس از ستاک گذشته،

مختوم به همخوان ، واکه / i / اضافه می شود .
مثال :

فعل متعدی	فعل لازم
آورده باشم hēnâ bē(ti)m	افتاده باشم kawti bim
آورده باشی bē(ti)t	bī
آورده باشد " bē(ti)y	" bē(t)
آورده باشیم bē(t)mân	bīn
آورده باشید " bē(t)tân	" bin
آورده باشند bē(t)yân	bin

این فعل با "na-" منفی می شود که در آغاز آن می آید مانند :

نیآورده باشم namhēnâ bē(t)	نیفتاده باشم nakawti bim
----------------------------	--------------------------

۴-۲- شرطی کامل

افعال لازم این فعل ، از ستاک گذشته با اضافه "bi-" همراه با گذشته شرطی فعل "بودن" ساخته می شود و افعال متعدی از ستاک گذشته با اضافه "وند" "bi-" همراه با گذشته شرطی سوم شخص مفرد فعل "بودن" و ضمائر شخصی پیوسته ساخته می شود . ضمنا پس از ستاک گذشته مختوم به همخوان ، واکه / i / اضافه می شود .
مثال :

فعل متعدی	فعل لازم
اگر آورده بودم bim hēnâ bâ(ya)	اگر افتاده بودم bikawti bām (âya)
اگر آورده بودی bit	bây (âya)
اگر آورده بود " " biy	" bâ (ya)
اگر آورده بودیم bimân	bâyn (âya)
اگر آورده بودید bitân " "	" bân (âya)
اگر آورده بودند biyân	bân (âya)

این فعل با "na-" منفی می شود که به جای "bi-" می آید مانند :

اگر نیآورده بودم namhēnâ bâ(ya)	اگر نیفتاده بودم nakawti bām(âya)
---------------------------------	-----------------------------------

پنج - افعال مجهول

افعال مجهول از افعال متعدی معلوم بدو طریق زیر ساخته می شود :

۱- از ستاک حال افعال متعدی معلوم با اضافه واژک (۱) "rē-" در ستاک حال و "râ-"

(۱) - توضیح "واژک" در "ساختمان قاموسی واژه" آمده است .

در ستاک گذشته مانند :

مصدر مجهول	ستاک حال مجهول	ستاک گذشته مجهول	مصدر مجهول
firōštin فروختن	firōš-rē-	firōš-râ-	firōšrân فروخته شدن
nūsīn نوشتن	nūs-rē-	nūs-râ-	nūs-rân نوشته شدن
nâsīn شناختن	naš-rē-	nâs-râ-	nâsrân شناخته شدن

– وقتی ستاک حال فعل معلوم مختوم به همخوان /r/ باشد در فعل مجهول

بجای -rē و -râ به ترتیب -ē و -â اضافه می شود مانند :

gīrtin گرفتن	gīr-ē-	gīr-â-	gīrân گرفته شدن
kirdin کردن	kir-ē-	kir-â-	kirân کرده شدن
birdin بردن	bir-ē-	bir-â-	birân برده شدن
birīn بریدن	bir-ē-	bir-â-	birân بریده شدن

– در ستاک حال افعال زیر تغییرات آوایی ایجاد می شود .

kuştin کشتن	kūz-rē-	kūz-râ-	kūzrân کشته شدن
hēnân آوردن	hēnd-rē-	hēnd-rê-	hēndrân آورده شدن
xwârdin خوردن	xu-rē-	xu-râ-	xurân خورده شدن

۲– از ستاک گذشته افعال متعدی معلوم باضافه واژک "-rē" در ستاک حال و

"-râ" در ستاک گذشته . مانند :

gutin گفتن	gut-rē-	gut-râ-	gut-rân گفته شدن
dītin دیدن	dīt-rē-	dīt-râ-	dītrân دیده شدن
čândin کاشتن	čând-rē-	čând-râ-	čândrân کاشته شدن

– در ستاک گذشته فعل زیر ، تغییر آوایی ایجاد می شود .

nârdin فرستادن	nêrd-rē-	nêrd-râ-	nêrd-rân فرستاده شدن
----------------	----------	----------	----------------------

افعال مجهول ، از نظر صرف شبیه افعال لازمند . (۱)

مثال :

danūs-rē	نوشته می شود
danūs-râ	نوشته می شد
dadītrēm	دیده می شوم
dadītrâm	دیده می شدم

(۱) – برای اطلاع از صرف کامل این دسته از افعال به افعال لازم در قسمت "زمان های فعلی" مراجعه شود .

dagutrē	گفته می شود
dagutrâ	گفته می شد
danâsrēm	شناخته می شوم
nânâsrēm	شناخته نمی شوم

شش- افعال سببی

این دسته از افعال، از ستاک حال افعال لازم با اضافهٔ واژک "ēn-" در ستاک حال و "ând-" در ستاک گذشته ساخته می شوند. ضمناً اگر نشانهٔ پایانی ستاک حال فعل لازم "ē-" باشد در فعل سببی حذف می شود مانند:

مصدر سببی	ستاک گذشتهٔ سببی	ستاک حال سببی	مصدر لازم
sūtândin	sūt-ând-	sūt-ēn-	سوختن sūtân
bârândin	bâr-ând-	bâr-ēn-	باریدن bârîn
hal-firândin	hal-fir-ând-	hal-fir-ēn-	پرواز کردن، پریدن hal-firîn

ستاک حال دو فعل لازم "سوختن" و "باریدن"، به ترتیب به صورت "sūtē-" و "bârē-" می باشد که نشانهٔ "ē-" در فعل سببی، از پایان آن ها حذف می شود. افعال سببی از نظر صرف، شبیه افعال متعدی هستند. (۱)

مثال:

dasūtēnim	می سوزانم
sūtândim	سوزانیدم
damsūtând	می سوزانیدم
nâsūtēnim	نمی سوزانم
hal-dafirēnim	می پرانم
hal-firândim	پرانیدم

هفت- افعال لازم و متعدی

فرق افعال لازم و متعدی از نظر صوری، این است که افعال لازم در کلیهٔ زمان ها، با "وند" های شخصی ساخته می شوند که این "وند" ها، همیشه در پایان فعل می آیند مانند:

dačîn	می روید
dačûn	می رفتید

(۱) - برای اطلاع از صرف کامل این دسته از افعال، به افعال متعدی در قسمت "زمان های فعلی" مراجعه شود.

ولی افعال متعدی در زمان‌های حال (حال اخباری، التزامی، امر) با "وند" های شخصی، ساخته می شوند که این "وند" ها، در پایان فعل می آیند و در زمان‌های گذشته (ساده، استمراری، شرطی، نقلی، دور، التزامی، شرطی کامل)، با ضمائر شخصی پیوسته، فاعلی ساخته می شوند. جای این ضمائر در موارد مختلف، متفاوت است که توضیح کامل آن در قسمت "نحو، جای ضمائر شخصی پیوسته" فاعلی آمده است.

مثال:

dabīnin	می بینید
bihēnin	بیاورید
dīttān	دیدید
datāndīt	می دیدید

هشت - افعال ساده، مشتق، مرکب

- فعل ساده، به فعلی گفته می شود که عنصر غیر فعلی نداشته باشد مانند:

būn	بودن
čūn	رفتن
hēnān	آوردن

- فعل مشتق، به فعلی گفته می شود که دارای عنصر غیر فعلی بصورت "وند" باشد.

این "وند"، به صورت پیشوند و یا پسوند می آید. پیشوندهای فعلی در این گوش به صورت زیرند:

پیشوند	مثال	
wa-	wa-stān	والیستادن، بازماندن
wa dar-	wa dar-kawtin	خارج شدن
wa lâ-	wa lâ-nān	کنارزدن
war-	war-garāndin	برگرداندن
bar-	bar-būnawa	پائین افتادن
bara lâ-	bara lâ-kirdin	آزاد کردن
dar-	dar-hātin	بیرون آمدن
dā	dā-hātin	فروآمدن، خم شدن
da bar-	da bar-kirdin	پوشیدن، پوشانیدن
rā-	rā-parīn	بریدن از جا
rā wa-	rā wa-stān	ایستادن
rō-	rō-nān	روی چیزی نهادن

مثال

پیشوند	مثال	
rō dâ-	rō dâ-nân	روی چیزی نهادن
rēk-	rēk-kawtin	آشتی شدن ، سازش کردن
hal-	hal-âwasîn	آویزان کردن
hal wa-	hal wa-stân	خواستن با زور
firē-	firē-dân	پائین انداختن
la-	la-warân	چریدن
lâ-	lâ-čün	دور شدن
lē-	lē-kōlīnawa	جستجو کردن ، کاویدن
lēk-	lēk-kirdin	از هم جدا کردن
tē-	tē-kušîn	ترید کردن
tē hal-	tē hal-(h)âtin	آب تنی کردن ، غوطه خوردن در آب
tē rā-	tē rā-čün	فرو رفتن
tēk-	tēk-čün	بهم خوردن
tēk hal-	tēk hal-ângūtin	روبرو شدن ، برخورد کردن
pē-	pē-čaqândin	ایستادگی کردن
pē wa-	pē wa-čün	به عیادت رفتن ، بازدید کردن
pē hal-	pē hal-rūskân	بالا رفتن از دیوار یا درخت
pē dâ-	pē dâ-dân	پرتاب کردن "سنگ"
lagal-	lagal-xistin	همراهی کردن ، همراه کردن

- تنها پسوند فعلی که در این گویش وجود دارد ، پسوند "awa-" است . این پسوند ، گاهی به فعل ، مفهوم "دوباره" و یا "تکرار" می دهد مانند :

bârīn-awa	دوباره باریدن
gīrtn-awa	دوباره گرفتن
	و در بقیهء افعال مانند :
dītīn-awa	پیدا کردن
bar dān-awa	فرو انداختن
kuštīn-awa	کشتن ، ذبح کردن
gwēstīn-awa	نقل مکان دادن

وقتی پسوند "awa-" ، در انتهای فعلی قرار بگیرد نشانهء مصدری "in-" به صورت "n-" ، در می آید مانند مثال های بالا . صرف کامل فعل ، با این پسوند در قسمت "افعال خاص" آمده است .

– فعل مرکب ، به فعلی گفته می شود که دارای عنصر غیر فعلی به صورت اسم ، صفت و یا قید باشد . این عنصر غیر فعلی را متمم فعل گوئیم . متمم فعل ، خود بر دو نوع است : ساده و مرکب

۱- متمم فعل ساده آن است که از یک جزء تشکیل شده باشد مانند :

palp-gīrtin

بهبانه گرفتن

kār-kirdin

کار کردن

۲- متمم فعل مرکب ، آن است که از یک جزء بیشتر تشکیل شده باشد مانند :

rū-māc-kirdin

روبوسی کردن

gwē-lē-būn

شنیدن

lē-bīr-čūn

فرا موش کردن

در صرف افعال مشتق و مرکب ، به موارد زیر توجه شود :

۱- "وند" های وجه و نفی بین عنصر غیر فعلی و فعل اصلی می آید . مانند :

hal-dahēnim

بلند می کنم

rēk-bikawa

آشتی بکن ، سازش کن

rā-nawastim

نمی ایستم

۲- در زمان های گذشته افعال متعدی ، ضمائر شخصی پیوسته فاعلی بین عنصر غیر

فعلی و فعل اصلی می آیند . مانند :

halmân-?âwasī

آویزان کردیم

haltân-hēnâ

بلند کردید

۳- در زمان های گذشته افعال متعدی ، وقتی "وند" های وجه و نفی وجود داشته

باشد ضمائر شخصی پیوسته فاعلی ، بین عنصر غیر فعلی و "وند" های وجه یا نفی می آید .

مانند :

halmân-nadâwasī

آویزان نمی کردیم

haltân-dahēnâ

بلند می کردید

۴- در زمان های حال افعال متعدی که "وند" های شخصی در پایان فعل می آید ، اگر

فعل با ضمائر شخصی پیوسته مفعولی ، همراه باشد ، این ضمائر بین عنصر غیر فعلی و فعل

اصلی ، پیش از "وند" های وجه و نفی ، قرار می گیرند . مانند :

halī-dâwasīn

آویزان می کنیم

halī-bâwasa

آویزانش بکن

۵- افعال مشتق و مرکبی که با فعل "بودن" = "būn" ساخته می شوند ، صرف

خاصی دارند که توضیح کامل آن در قسمت "افعال خاص" آمده است . مثال :

pēm-wâ-bū	گمان می کردم
pēm-wâ-ya	گمان می کنم
gwēm-lē-bū	شنیدم
gwēm-lē-ya	می شنوم
pēt-wâ-bē	گمان بکن

نوع افعال خاص

چون سه فعل "بودن"، "خواستن"، "داشتن" و افعال مشتق و یا مرکبی که با این دسته از افعال ساخته می شوند و همچنین افعالی که در پایان پسوند "-awa" می گیرند، در مقایسه با سایر افعال از نظر صرف تفاوت‌هایی دارند. در اینجا، این سه فعل و دو فعل لازم و متعدی با پسوند "-awa" بطور کامل صرف می شود.

۱- بودن، شدن = būn

۱-۱- حال اخباری

این فعل، به دو صورت پیوسته و جدا وجود دارد:

- صورت پیوسته آن بصورت زیر است:

	پس از همخوان	پس از واکه
اول شخص مفرد	-im	-m
دوم شخص مفرد	-ī	-y
سوم شخص مفرد	-a	-ya/-wa (۱)
اول شخص جمع	-īn	-yn
دوم شخص جمع	-in	-n
سوم شخص جمع	-in	-n

مثال:

rūnâkim	روشنم
rūnâkī	روشنی
rūnâka	روشن است
rūnâkīn	روشنیم
rūnâkin	روشنید
rūnâkin	روشنند
این صورت‌های پیوسته با واژک "-na" همراه می شوند و به صورت زیر می آیند:	
ham	هستم

(۱) - "wa" پس از کلمهٔ مختوم به واکه /ū/ می آید.

hay	هستی
haya	هست
hayn	هستیم
han	هستید
han	هستند

منفی آن ها به صورت زیر است :

nīn	نیستم
nīy	نیستی
nīya	نیست
nīyn	نیستیم
nīn	نیستید
nīn	نیستند

— صورت جدای این فعل به صورت زیر است :

da bim	می باشم ، می شوم
" bī	می باشی ، می شوی
" bē(t)	می باشد ، می شود
" bīn	می باشیم ، می شویم
" bin	می باشید ، می شوید
" bin	می باشند ، می شوند

این فعل با "nâ-" ، منفی می شود مانند :

nâbim	نمی باشم ، نمی شوم
-------	--------------------

۱-۲- حال التزامی

این فعل به صورت زیر است :

(bi) bim	باشم ، بشوم
" bī	باشی ، بشوی
" bē(t)	باشد ، بشود
" bīn	باشیم ، بشویم
" bin	باشید ، بشوید
" bin	باشند ، بشوند

این فعل با "na-" ، منفی می شود مانند :

nabim

نباشم ، نشوم

۳-۱-۳

این فعل، به صورت زیر است :

(bi)ba

باش، بشو

که با "ma-" منفی می شود مانند :

maba

نباش، نشو

و گاهی با "na-" هم منفی می شود :

naba

نباش، نشو

۴-۱-گذشته ساده

این فعل، به صورت زیر است :

būm

بودم، شدم

būy

بودی، شدی

bū

بود، شد

būyn

بودیم، شدیم

būn

بودید، شدید

būn

بودند، شدند

با "na-" منفی می شود :

nabūm

نبودم، نشدم

۵-۱-گذشته استمراری

این فعل به صورت زیر است :

da būm

می بودم، می شدم

" būy

می بودی، می شدی

" bū

می بود، می شد

" būyn

می بودیم، می شدیم

" būn

می بودید، می شدید

" būn

می بودند، می شدند

با "na-" منفی می شود مانند :

nadabūm

نمی بودم، نمی تدم

۶-۱-گذشته شرطی

این فعل، به صورت زیر است :

(bi) būm âya

اگر می بودم، می شدم

" būy "

اگر می بودی، می شدی

(bi) bū âya

اگر می بود ، می شد

" būyn "

اگر می بودیم ، می شدیم

" būn "

اگر می بودید ، می شدید

" būn "

اگر می بودند ، می شدند

و منفی آن به صورت زیر است :

nabūmâya

اگر نمی بودم ، نمی شدم

۷-۱- گذشته نقلی

این فعل ، به صورت زیر است :

būm(a)

بودهام ، شدهام

būy(a)

بودهای ، شدهای

būwa

بوده‌است ، شده است

būyn(a)

بوده‌ایم ، شده‌ایم

būn(a)

بوده‌اید ، شده‌اید

būn(a)

بوده‌اند ، شده‌اند

و منفی آن :

nabūma

نبوده‌ام ، نشده‌ام

۸-۱- گذشته دور

این فعل به صورت زیر است :

bi būm

شده بودم

" būy

شده بودی

" bū

شده بود

" būyn

شده بودیم

" būn

شده بودید

" būn

شده بودند

و منفی آن :

nabi būm

نشده بودم

۹-۱- گذشته التزامی

این فعل به صورت زیر است :

bū bīm

بوده‌باشم ، شده‌باشم

" bī

بوده‌باشی ، شده‌باشی

" bē(t)

بوده‌باشد ، شده‌باشد

bū bīn	بوده باشیم ، شده باشیم
" bin	بوده باشید ، شده باشید
" bin	بوده باشند ، شده باشند
و منفی آن :	
nabū bim	نبوده باشم ، نشده باشم
۱۰-۱- شرطی کامل	

این فعل به صورت زیر است :

bū bām (âya)	اگر شده بودم
" bāy "	اگر شده بودی
" bā "	اگر شده بود
" bāyn "	اگر شده بودیم
" bān "	اگر شده بودید
" bān "	اگر شده بودند

و منفی آن :

nabū bām(âya)	اگر نشده بودم
---------------	---------------

— افعال مشتق و یا مرکبی که با فعل "بودن" ساخته می شوند در کلیه زمانها از سوم شخص مفرد این فعل استفاده می کنند و بجای "وند" های شخصی ، در همه زمانها ، ضمائر شخصی پیوسته می آید مانند :

گمان کردن = pē wâ būn

pēm wāya	گمان می کنم
pēt "	گمان می کنی
pēy "	گمان می کند
pēmân "	گمان می کنیم
pētân "	گمان می کنید
pēyân "	گمان می کنند

pēm wâ bū	گمان کردم
pēt " "	گمان کردی
pēy " "	گمان کرد
pēmân" "	گمان کردیم
pētân" "	گمان کردید

pēyân wâ bû	کمان کردند
pēt wâ bē(t)	کمان بکن
pēt wâ nabē(t)	کمان نکن
	gwē lē bûn = ننیدن
gwēm lēya	می شنوم
gwēt "	می شنوی
gwēy "	می شنود
gwēmân "	می شنویم
gwētân "	می شنوید
gwēyân "	می شنوند
gwēm lē bû	شنیدم
gwēt " "	شنیدی
gwēy " "	شنید
gwēmân " "	شنیدیم
gwētân " "	شنیدید
gwēyân " "	شنیدند
gwēt lē bē(t)	بشنو
gwēt lē nabē(t)	نشنو
	?âmânat bûn = نگاهدار بودن ، مواظب بودن
?âmânatim haya	نگاهداری هستم ، مواظب هستم
?âmânatit "	نگاهداری هستی ، مواظب هستی
?âmânatî "	نگاهداری هست ، مواظب هست
?âmânatmân "	نگاهداری هستیم ، مواظب هستیم
?âmânattân "	نگاهداری هستید ، مواظب هستید
?âmânatyân "	نگاهداری هستند ، مواظب هستند
?âmânatim bû	نگاهداری بودم ، مواظب بودم
?âmânatit "	نگاهداری بودی ، مواظب بودی

ʔâmânatī	bū	نگاهداری بود ، مواظب بود
ʔâmânatmân	"	نگاهداری بودیم ، مواظب بودیم
ʔâmânattân	"	نگاهداری بودید ، مواظب بودید
ʔâmânatyân	"	نگاهداری بودند ، مواظب بودند

ʔâmânatit	bē(t)	نگاهداری باش ، مواظب باش
ʔâmânatit	nabē(t)	نگاهداری نباش ، مواظب نباش

۲- خواستن = wīstin

۲-۱- حال اخباری

dam	awē	می خواهم
dat	"	می خواهی
day	"	می خواهد
damân	"	می خواهیم
datân	"	می خواهید
dayân	"	می خواهند

منفی :

nāmawē		نمی خواهم
--------	--	-----------

۲-۲- حال التزامی

bim	awē	بخوام
bit	"	بخوایی
biy	"	بخواید
bimân	"	بخوایم
bitân	"	بخواید
biyân	"	بخوایند

منفی :

namawē		نخواهم
--------	--	--------

۲-۳- امر

bitawē		بخواه
--------	--	-------

منفی :

natawē		نخواه
--------	--	-------

۴-۲-گذشته ساده

wīstim	خواستم
wīstit	خواستی
wīstī	خواست
wīstmân	خواستیم
wīsttân	خواستید
wīstyân	خواستند

منفی :

namwīst

نخواستم

۵-۲-گذشته استمراری

dam awīst	می خواستم
dat "	می خواستی
day "	می خواست
damân "	می خواستیم
datân "	می خواستید
dayân "	می خواستند

منفی :

namdawīst

نمی خواستم

۶-۲-گذشته شرطی

bim awīst âya	اگر می خواستم
bit " "	اگر می خواستی
biy " "	اگر می خواست
bimân " "	اگر می خواستیم
bitân " "	اگر می خواستید
biyân " "	اگر می خواستند

منفی :

namawīstâya

اگر نمی خواستم

۷-۲-گذشته نقلی

wīstū ma	خواستام
" ta	خواستهای
" ya	خواستهایست

wīstū mâna	خواستہ ایم
" tâna	خواستہ آید
" yâna	خواستہ اند
	منفی :
namwīstūwa	نخواستہ ام
	۸-۲- گذشتہ دور
wīsti bûm	خواستہ بودم
" bût	خواستہ بودی
" bûy	خواستہ بود
" bûmân	خواستہ بودیم
" bûtân	خواستہ بودید
" bûyân	خواستہ بودند
	منفی :
namwīstibû	نخواستہ بودم
	۹-۲- گذشتہ التزامی
wīsti bēm	خواستہ باشم
" bēt	خواستہ باشی
" bēy	خواستہ باشد
" bēmân	خواستہ باشیم
" bētân	خواستہ باشید
" bēyân	خواستہ باشند
	منفی :
namwīsti bē	نخواستہ باشم
	۱۰-۲- شرطی کامل
bim awīsti bâ(ya)	اگر خواستہ بودم
bit " "	اگر خواستہ بودی
biy " "	اگر خواستہ بود
bimân " "	اگر خواستہ بودیم
bitân " "	اگر خواستہ بودید
biyân " "	اگر خواستہ بودند
	منفی :

namawīsti bā(ya)	اگر نخواسته بودم
	— به فعل مرکب زیر که با "خواستن" ساخته می شود توجه شود:
	xōša-wīstin = دوست داشتن
xōšim dawē	دوست می دارم
xōšit "	دوست می داری
xōšī "	دوست می دارد
xōšmân "	دوست می داریم
xōštân "	دوست می دارید
xōšyân "	دوست می دارند
xōšim wīst	دوست داشتم
xōšit "	دوست داشتی
xōšī "	دوست داشت
xōšmân "	دوست داشتیم
xōštân "	دوست داشتید
xōšyân "	دوست داشتند
xōšit biwē	دوست بدار
xōšit nawē	دوست ندار
	habūn = ۳- داشتن
	۳-۱- حال اخباری
hama	دارم
hata	داری
haya(tī)(۱)	دارد
hamâna	داریم
hatâna	دارید
hayâna	دارند
	منفی:
nīma	ندارم

(۱) - haya به تنهایی، بدون (tī) به معنی "هست" و "موجود است" نیز معنی می دهد.

	۳-۲- حال التزامی
ham bē(t)	داشته باشم
hat "	داشته باشی
hay "	داشته باشد.
hamân "	داشته باشیم
hatân "	داشته باشید
hayân "	داشته باشند
	منفی :
nam bē(t)	نداشته باشم
	۳-۳- امر
hat bē(t)	داشته باش
	منفی :
nat bē(t)	نداشته باش
	۳-۴- گذشته ساده
ham bū	داشتم
hat "	داشتی
hay "	داشت
hamân "	داشتیم
hatân "	داشتید
hayân "	داشتند
	منفی :
nambū	نداشتم
	۳-۵- گذشته استمراری
dam bū	می داشتم
dat "	می داشتی
day "	می داشت
damân "	می داشتیم
datân "	می داشتید
dayân "	می داشتند
	منفی :
namdabū	نمی داشتم

	۶-۳- گذشته شرطی
ham bû âya	اگر می داشتم
hat " "	اگر می داشتی
hay " "	اگر می داشت
hamân " "	اگر می داشتیم
hatân " "	اگر می داشتید
hayân " "	اگر می داشتند
	منفی :
nambûâya	اگر نمی داشتم
	۷-۳- گذشته نقلی
ham bûwa	داشتم
hat " "	داشته‌ای
hay " "	داشته‌است
hamân " "	داشته‌ایم
hatân " "	داشته‌اید
hayân " "	داشته‌اند
	منفی :
nambûwa	نداشتم
	۸-۳- گذشته دور
ham bi bû	داشته‌بودم
hat " "	داشته بودی
hay " "	داشته بود
hamân " "	داشته بودیم
hatân " "	داشته بودید
hayân " "	داشته بودند
	منفی :
nam bi bû	نداشته بودم
	۹-۳- گذشته التزامی
ham bû bē(t)	داشته بوده باشم
hat " "	داشته بوده باشی
hay " "	داشته بوده باشد

hamân bû bē(t)	داشته بوده باشیم
hatân " "	داشته بوده باشید
hayân " "	داشته بوده باشند
منفی :	
nam bû bē(t)	نداشته بوده باشم
۱۰-۳- شرطی کامل	
ham (bû) bâya	اگر داشته بودم
hat " "	اگر داشته بودی
hay " "	اگر داشته بود
hamân " "	اگر داشته بودیم
hatân " "	اگر داشته بودید
hayân " "	اگر داشته بودند

منفی :

nam (bû) bâya	اگر نداشته بودم
۴- تکان خوردن = jûlânawa و باز کردن = kirdnawa با پسوند "-awa"	
۱-۴- حال اخباری	

لازم

متعدی

dajûlê mawa	تکان می خورم	da kam awa	باز می کنم
" yawa	تکان می خوری	da kay "	باز می کنی
" tawa	تکان می خورد	da kât "(۱)	باز می کند
" ynawa	تکان می خوریم	da kayn "	باز می کنیم
" nawa	تکان می خورید	da kan "	باز می کنید
" nawa	تکان می خورند	da kan "	باز می کنند

منفی :

nâjûlê mawa	تکان نمی خورم	nâkamawa	باز نمی کنم
۲-۴- حال التزامی			
bijûlê mawa	تکان بخورم	bi kam awa	باز بکنم
" yawa	تکان بخوری	bi kay "	باز بکنی
" tawa	تکان بخورد	bi kât "	باز بکند

(۱) - "ka" با اضافه "-ēt" ("وند" سوم شخص مفرد) تبدیل به "kât" می شود.

لازم		متعدی	
bijūlē ynawa	تکان بخوریم	bi kayn awa	بازبکنیم
" nawa	تکان بخورید	bi kan "	بازبکنید
" nawa	تکان بخورند	bi kan "	بازبکنند
			منفی :
najūlēmawa	تکان نخورم	nakamawa	بازنکنم
			۳-۴- امر
bijūlēwa (۱)	تکان بخور	bikawa	بازبکن
			منفی :
majūlēwa	تکان نخور	makawa	بازنکن
			۴-۴- گذشته ساده
jūlâ mawa	تکان خوردم	kird mawa	بازکردم
" yawa	تکان خوردی	" tawa	بازکردی
" Øwa	تکان خورد	" yawa	بازکرد
" ynawa	تکان خوردیم	" mânawa	بازکردیم
" nawa	تکان خوردید	" tânawa	بازکردید
" nawa	تکان خوردند	" yânawa	بازکردند
			منفی :
najūlâmawa	تکان نخوردم	namkirdawa	بازنکردم
			۵-۴- گذشته استمراری
dajūlâ mawa	تکان می خوردم	dam kirdawa	باز می کردم
" yawa	تکان می خوردی	dat "	باز می کردی
" Øwa	تکان می خورد	day "	باز می کرد
" ynawa	تکان می خوردیم	damân "	باز می کردیم
" nawa	تکان می خوردید	datân "	باز می کردید
" nawa	تکان می خوردند	dayân "	باز می کردند
			منفی :
nadajūlâmawa	تکان نمی خوردم	namdakirdawa	باز نمی کردم

(۱) - پسوند "awa" پس از واکه های /â/, /ē/, /a/ بصورت "wa" می آید.

۴- گذشته شرطی

منعدی

لازم

bijūlâ mâyawa	اگر تکان می خوردم	bim kirdâyawa	اگر بازمی کردم
" yâyawa	اگر تکان می خوردی	bit "	اگر بازمی کردی
" Øyawa	اگر تکان می خورد	biy "	اگر بازمی کرد
" ynâyawa	اگر تکان می خوردیم	bimân "	اگر بازمی کردیم
" nâyawa	اگر تکان می خوردید	bitân "	اگر بازمی کردید
" nâyawa	اگر تکان می خوردند	biyân "	اگر بازمی کردند

منفی :

na.jūlâmâyawa	اگر تکان نمی خوردم	namkirdâyawa	اگر بازنمی کردم
---------------	--------------------	--------------	-----------------

۴-۷ گذشته نقلی

jūlâw imawa	تکان خورده ام	kirdū mawa	باز کرده ام
" īawa	تکان خورده ای	" tawa	باز کرده ای
" awa	تکان خورده است	" yawa	باز کرده است
" īnawa	تکان خورده ایم	" mânawa	باز کرده ایم
" inawa	تکان خورده اید	" tânawa	باز کرده اید
" inawa	تکان خورده اند	" yânawa	باز کرده اند

منفی :

na.jūlâwimawa	تکان نخورده ام	namkirdūawa	باز نکرده ام
---------------	----------------	-------------	--------------

۴-۸ گذشته دور

jūlâ būmawa	تکان خورده بودم	kirdi būmawâ	باز کرده بودم
" būyawa	تکان خورده بودی	" bûtawa	باز کرده بودی
" būawa	تکان خورده بود	" būyawa	باز کرده بود
" būynawa	تکان خورده بودیم	" būmânawa	باز کرده بودیم
" būnawa	تکان خورده بودید	" bûtânawa	باز کرده بودید
" būnawa	تکان خورده بودند	" būyânawa	باز کرده بودند

منفی :

na.jūlâbūmawa	تکان نخورده بودم	namkirdibūawa	باز نکرده بودم
---------------	------------------	---------------	----------------

۴-۹ گذشته التزامی

jūlâ bimawa	تکان خورده باشم	kirdi bēmawa	باز کرده باشم
" bīawa	تکان خورده باشی	" bētawa	باز کرده باشی

لازم		متعدی	
jūlâ bêtawa	تکان خورده باشد	kirdi bēyawa	باز کرده باشد
" bīnawa	تکان خورده باشیم	" bēmânawa	باز کرده باشیم
" binawa	تکان خورده باشید	" bêtânawa	باز کرده باشید
" binawa	تکان خورده باشند	" bēyânawa	باز کرده باشند
منفی :			
najūlâbimawa	تکان نخورده باشم	namkirdibēwa	باز نکرده باشم
ه ۱-۴- شرطی کامل			
bijūlâ bāmawa	اگر تکان خورده بودم	bim kirdibâyawa	اگر باز کرده بودم
" bâyawa	اگر تکان خورده بودی	bit "	اگر باز کرده بودی
" bâwa	اگر تکان خورده بود	biy "	اگر باز کرده بود
" bâynawa	اگر تکان خورده بودیم	bimân "	اگر باز کرده بودیم
" bânawa	اگر تکان خورده بودید	bitân "	اگر باز کرده بودید
" bânawa	اگر تکان خورده بودند	biyân "	اگر باز کرده بودند
منفی :			
najūlâbāmawa	اگر تکان نخورده بودم	namkirdibâyawa	اگر باز نکرده بودم
ح- نقش نماها			
نقش نماها شامل حروف اضافه ، حروف ربط و پس بند های اسمی می باشند .			
یک- حروف اضافه			
حروف اضافه، اسم یا گروه اسمی را وابسته، فعل می سازند بنابراین آن‌ها را "وابسته - ساز" نیز گویند .			
حروف اضافه به دو دسته تقسیم می شوند :			
۱- حروف اضافه، پیش از اسم			
این حروف عبارتند از :			
da	در ، به		
tē	در		
la	به ، در ، از		
lē	از ، در		
pē	به		
wa	به		
ba	به ، با		

bō	برای
bē	بدون
lagal/dagal	با

مثال:

ba sar	بروی
la pišt	در پشت
bō min	برای من
la dam	در کنار

واکه آغازی کلماتی که پس از حروف اضافه، فوق می آید، حذف می شود. مانند:

ba-awa → bawa	به آن
lē-ēra → lēra	از اینجا
la-awē → lawē	از آنجا
pē-awa → pēwa	به آن
tē-awa → tēwa	در آن

حروف اضافه، pē, lē, tē با واژگ "k" که صورت کوتاه شده،

(ضمیر متقابل) می باشد ترکیب می شوند و به صورتهای زیر می آیند:

pēk	باهم
lēk	از هم
tēk	درهم

۲- حروف اضافه پس از اسم

این حروف که معمولا با حروف اضافه پیش از اسم (ba, da, la) می آیند،

عبارتند از: rā, dā, awa

مثال:

la dūr awa	از دور
la xō awa	از خود، خود بخود
ba kōlabâr awa	با کوله پشتی
la nēw xōyân dâ	در میان خودشان
la nīwašawē dâ	در نیمه شب
da ?arzi dâ	در زمین
la xō râ	از خود، خود بخود

دو - حروف ربط

حروف ربط دو اسم ، دو گروه اسمی و یا دو جمله را بهم ربط می دهند و به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می شوند :

۱- حروف ربط ساده

این حروف عبارتند از :

wa/ū/w (۱)	و
ka	که
(ha)tâ	تا
ʔagar	اگر
čūn	چون
yâ	یا
bal̥ka	بلکه
walī, bālām	ولی ، اما
na	نه
-īš, ham	هم

-īš به صورت پیوسته می آید و به همه اجزاء جمله نیز می پیوندد . ضمنا واکه

آغازی آن ، پس از واکه دیگر حذف می شود مانند :

(پس از فاعل)	ʔama-š kawtīn	ماهم افتادیم .
(پس از مفعول)	ʔawân-īš-im dīt	آنان را هم دیدم .
(پس از ستاک فعل)	hât-īš-im	آدم هم .
(پس از وند وجه فعل)	da-š-īnâsim	می شناسمش هم .
(پس از وند نفی فعل)	nâ-š-īnâsim	نمی شناسمش هم .
(پس از پیشوند اشتقاقی فعل)	lê-š-im dâ	زدمش هم .
(پس از متمم فعل مرکب)	kâr-īš-im dakird	کار هم می کردم .

- "ka" به معنی "وقتی" نیز بکار می رود مانند :

ka čūma žūrē, mindâlakânî nwândi bû.

وقتی رفتم تو ، بچه ها را خوابانیده بود .

(۱) - "ū" پس از همخوان می آید و "w" پس از واکه مانند :

hât ū čū	آمد و رفت
dirō w dalasa	دروغ و فریب

ضمنا "که" به صورت ?agar نیز به کار می رود مانند :

waxtēkī xwēndīawa, dazânē ?agar kurī ?aw niya.

وقتی خواند، می داند که پسر او نیست.

"که" وقتی برای تاکید باشد به صورت (jâ)xō می آید مانند :

la tō zyâtir (jâ)xō kas lēra nabū.

کسی غیر از تو اینجا نبود که.

?amin (jâ)xō batōm kut.

من به تو گفتم که.

۲- حروف ربط مرکب

مانند :

?agar čī

اگرچه

čūnka, čūnkī

چونکه

labar ?awa

بنابراین

labar ?away

برای اینکه، زیرا که

waxtēkī

وقتی

har ?agar

بمحض اینکه

ba wijūdī way

با وجود اینکه

pēš way ka

پیش از اینکه

سه - پی بندهای اسمی

این پی بندها در حالات مختلف اسم (متم فعل، مفعول، همراه با حرف اضافه، در

مقام مضاف الیه، قیدی، ندا) در انتهای آن می آیند و عبارتند از "ī-" و "ē-". (۱)

۱- با مفعول و یا متمم فعل، مانند :

?âš-ī daxōm

آش می خورم.

kâr-ē dakam

کار می کنم.

?âw-ē bifrōšē

آب را بفروشد.

۲- با اسم، همراه با حرف اضافه مانند :

bō pyâw-ī

برای مرد

bō xalk-ī

برای مردم

(۱) - "ī-" معمولا با اسم مذکر می آید و "ē-" با اسم مؤنث، ولی نظر قطعی در این

باره نمی توان داد.

bō žin-ē	برای زن
bō šaw-ē	برای شب
	۳- با اسم ، در مقام مضاف الیه مانند :
kitēbī pyâw-ī	کتاب مرد
ʔâwī čôm-ī	آب رودخانه
kitēbī žin-ē	کتاب زن
dilōpī xwēn-ē	قطرهٔ خون
	۴- با اسم یا مفهوم قیدی ، مانند :
šaw-ē	در شب
čūma mâl-ē	رفتم به خانه.
sâʔat hašt-ī dēm	ساعت هشت می آیم .
rōžēk-ī dēm	روزی می آیم .
	- اگر اسم با نشانهٔ معرفهٔ " -aka" یا " -a" و یا با نشانهٔ نکرهٔ " -ēk" همراه باشد در کلیهٔ حالات فوق به جای دو نشانهٔ ذکر شده ، نشانه‌های " -y" و یا " -ī" می آید . (" -y" پس از واکه ظاهر می شود و " -ī" پس از همخوان .) ، مانند :
kuraka-y dabīnim	پسر را می بینم .
pyâwēk-ī dabīnim	مردی را می بینم .
bō žinaka-y	برای زن
kitēbī žinaka-y	کتاب زن
ʔaw šawa-y	آن شب
hamū waxtēk-ī	همیشه ، همه وقت
bō pyâwaka-y	برای مرد
	- وقتی اسم ، با نشانهٔ جمع " -ân" همراه باشد ، و یا مفعول فعلی باشد که در آن فعل ، ضمائر شخصی پیوستهٔ فاعلی در انتهای مفعول قرار گیرد بی بندهای فوق ، در انتهای آن نمی آیند مانند :
kičak-ân dabīnim	دخترها را می بینم .
ʔaw pyâwaka-m dīt	آن مرد را دیدم .
	و یا در بعضی موارد ، بر خلاف قاعده‌های فوق ، بی بندهای ذکر شده ظاهر نمی شوند مانند :
ʔâwī hanâr	آب انار
mâlī pyâw	خانهٔ مرد

هـ- با اسم در حالت ندا

اسم وقتی در حالت ندا باشد، دو بی بند "ē" و یا "a" می گیرد.
 "ē" معمولا برای مونث می آید و "a" برای مذکر و مونث هر دو مانند:

kič-ē دختر (در حالت ندا)

kušk-ē خواهر

kâk-a داداش، برادر بزرگ

bâb-a پدر

z̄inīn-a(۱) زن

kurīn-a پسران

"a" پس از واکه بصورت "ya" می آید مانند:

kuđâ-ya خدا

اسم در حالت ندا، گاهی بدون هیچ نشانه پایانی می آید و فقط اولین هجای آن تکیه می گیرد مانند:

birâ برادر

و یا با اصوات "ʔay" یا "yâ" می آید مانند:

ʔay pyâw ای مرد

yâ kulâ ای خدا

د- اصوات

اصوات آواهایی هستند که در مواقع تحسین، شگفتی، درد، ترس و افسوس بیان می -
 شوند، عبارتند از:

ʔâx آخ

ʔây آی

ʔōx اُخ

ʔōf اُف

ʔufay اوف

ʔay آی

ʔâys آیش

hōy هُی

way وای

(۱) - "īn" نشانه جمع عربی است، که در این گویش وارد شده است.

?uxay

هآ

هـ - ساختمان قاموسی واژه

واژه از نظر ساختمان قاموسی ، به سه دسته تقسیم می شود : ساده ، مشتق ، مرکب

یک - واژه ساده

واژه ساده آن است که از یک واژک آزاد (۱) ساخته شده باشد ، مانند :

pyâw

مرد

žin

زن

čâk

خوب

دو - واژه مشتق

واژه مشتق از یک واژک آزاد و یک یا چند واژک وابسته ساخته می شود . واژکهای

وابسته که به آن ها "وند" نیز گویند ، به سه دسته تقسیم می شوند : پیشوند ، پسوند ، میانوند .

۱- پیشوندها

پیشوندها عبارتند از :

پیشوند

مثال

lâ-

lâ-rē

راه فرعی

la-

la-dūy

دنبال

nâ-

nâ-humēd

ناامید

na-

na-sâz

مریض - ناسازگار

bâ-

bâ-wafâ

باوفا

ba-

ba-gwē

فرمانبر

bē-

bē-dang

بی صدا

bar-

bar-mâl

حانماز

da-

da-jâ

سپس

dar-

dar-pē

شلوارزنانه کردی

ham-

ham-dard

همدرد

hâw-

hâw-rē

همراه

(۱) - واژک به کوچکترین واحد معنایی زبان گفته می شود و به دو دسته آزاد و وابسته تقسیم می گردد . به واژک وابسته "وند" نیز گویند .

۲- پسوندها

(۱) پسوندها عبارتند از :

مثال

پسوند	مثال	
-â	zân-â	دانا
-âr	wut-âr	گفتار
-ân	sar-ân	قله
-âna	pyâw-âna	مردانه
-ânka	kul-ânka	روزنه
-âk	rûn-âk	روشن
-âkî	rûn-âkî	روشنی
-âkâyî	rûn-âkâyî	روشنایی
-âw	dōγ-âw	دو غاب
-âwî	xwēn-âwî	خونی
-âyî	dirēž-âyî	درازی
-âyatî	dōst-âyatî	دوستی
-âyasî	kam-âyasî	کمی، کسادی
-âsâ	kurd-âsâ	کرد مانند
-a	xōmân-a	خودمانی
-ar	nūs-ar	نویسنده
-atî	pyâw-atî (۲)	مردی
-ak	kâl-ak	خریزه

(۱) - در طبقه‌بندی این پسوندها، تنها ملاک صوری در نظر گرفته شده است و نه معنایی.

(۲) - کلیه پسوندهایی که با واکه، آغاز می‌شوند، وقتی پس از واژهٔ مختوم به واکه قرار

گیرند بین آن‌ها همخوان میانجی /y/ می‌آید مانند :

birâ + atî	—	birâ-y-atî	برادری
ʔâzâ + âna	—	ʔâzâ-y-âna	شجاعانه
mâ + ĩn	—	mâ-y-ĭn	مادیان
dâ + ân	—	dâ-y-ân	دایه
dwâ + a	—	dwâ-y-a	آینده
sipî + âw	—	sipî-y-âw	مایل به سفید

پسوند	مثال	
-aka	mēx-aka	مخچه
-akī	?âw-akī	آبکی
-al	tēk-al	آمیخته
-ala	kūp-ala	خمره
-alân	bard-alân	حای سنگی
-alūka	gēž-alūka	گردباد
-alin	qâmīš-alin	نیزار
-awa	hasân-awa	آسایش
-awar	jân-awar	حانور
-awân	?âš-awân	آسیابان
-awâna	pūz-awâna	نوعی جوراب برای ساق پا
-awânī	zōr-awânī	کشتی
-an	masal-an	مثلا
-anda	šarm-anda (۱)	شرمنده
-amanī	xwârd-amanī	خوردنی
-adân	?âw-adân	آباد
-adânī	?âw-adânī	آبادی
-ō	xâl-ō	دائی
-ōk	tīr-ōk	تیرک
-ōka	firfir-ōka	فرفره
-ōl	miž-ōl	مزه
-ōla	kič-ōla	دختر کوچک
-ōlka	tap-ōlka	تپه کوچک
-ōca	qâl-ōca	سوسک سیاه
-ōčika	qurqur-ōčika	حنجره
-ū	rōž-ū (۲)	روزه

(۱) - پسوند "anda" با ستاک حال فعل می آید و اسم فاعل می سازد مانند:

سازنده

sâz-anda

(۲) - پسوند "ū" با ستاک گذشته فعل می آید و اسم مفعول می سازد مانند:

پسوند	مثال	
-ūk	dind-ūk	نوک مرغ
-ūka	jâl jâl-ūka	عنکبوت
-ūla	mēs-ūla	پشه
-ūlka	dās-ūlka	داس کوچک
-ūyī	zard-ūyī	بیرقان
-ē	žūr-ē	تو، داخل
-ēn	tōp-ēn	توپ بازی
-ēna	zard-ēna	زرده، تخم مرغ
-ēnī	kič-ēnī	بکارت
-ēnē	dw-ēnē	دیروز
-ēnēka	dw-ēnēka	"
-ēt	ra?-ēt	رعیت
-ētī	yak-ētī	یکانگی
-ī	râhat-ī(۱)	قیف
-īn	ʔâgir-īn	آتشین
-īna	mis-īna	میسی
-īla	ʔangust-īla	انگشتر
-īlka	qid-īlka	غلفک
-īca	kal-īca	گاومیش سه ساله، نر
-īyatī	čâk-īyatī	خوبی
-in	tūk-in	مودار



tēgayšt-ū

فهمیده

این پسوند پس از واکه بصورت "w" می آید مانند :

nâsrâ-w

شناخته شده، مشهور

(۱) - پسوند "ī" با اسم می آید، صفت نسبی می سازد و با صفت می آید، اسم مصدر

می سازد مانند :

(اسم) qâwa + ī — qâwayī

(صفت نسبی) قهوه‌ای

(صفت) čâk + ī — čâkī

(اسم مصدر) خوبی

پسوند	مثال	
-ir	jūt-ir	زارع
-il	hang-il	زیربغل
-iš	sifâr-iš	سفارش
-ist	xôr-ist	خورش
-istân	kurd-istân	کردستان
-cî	râw-cî	شکارچی
-cîla	gûr-cîla	قلوه
-cik	jû-cik	حوجه
-cika	rê-cika	راه باریک
-ca	bâγ-ca	باغچه
-caka	qû-caka	انگستانه
-k	das-k	دسته
-kû	wa-kû	مانند اینکه
-ka	dol-ka	سطل
-kal	dû-kal	دود
-kala	xir-kala	کوتاه و چاق (خپله)
-kar	râw-kar	شکارچی
-kâr	kirê-kâr	مزدکار
-kât	šora-kât	شوره‌زار
-kân	pilî-kân	پله‌کان
-kâna	lêra-kâna	در اینجا
-g	?âwir-g	آتشدان، اجاق
-ga	rê-ga	راه
-gala	jô-gala	حوی
-gar	?âsin-gar	آهنگر
-gara	niz-gara	سکسه
-garî	?âsin-garî	آهنگری
-gâ	jê-gâ	حایگاه
-gâr	pârêz-gâr	پرهیزگار
-gârî	pârêz-gârî	پرهیزکاری

مثال

پسوند	مثال	
-gānī	zinda-gānī	زندگی ، زندگانی
-lik	gwē-lik	گوساله
-laka	jū-laka	جهود ، یهودی
-lama	tāw-lama	آتش گردان
-laja	ku-laja	کت زنانه محلی
-ma	sūz-ma	آبکش
-mand	?ârzū-mand	آرزومند
-matī	yâr-matī	یاری ، کمک
-mân	?âs-mân	آسمان
-n	xaw-n	خواب ، رؤیا
-nōk	tirs-nōk	ترسو
-nâk	γam-nâk	غمناک
-wa	baxō-wa	تنومند
-waš	bâ-waš	باد مانند
-war	sar-war	سرور ، آقا
-wâr	humēd-wâr	امیدوار
-wâra	g-wâra	گوشواره
-wân	gâ-wân	چوپان گاو
-wânk	mil-wânka	گردن بند
-bâr	taqsīr-bâr	گناهکار
-bâz	qumâr-bâz	قمارباز
-bâw	raš-bâw	مایل به سیاه
-dâ	?awlây-dâ	آنطرف
-dâr	baš-dâr	شریک ، سهم دار
-dârī	?âgâ-dârī	آگاهی
-dân	darzī-dân	سوزن دان
-zâr	gul-zâr	گلزار
-sâr	sak-sâr	میمون
-stân	kwē-stân	کوهستان
-r	farmânda-r	فرمانده

پسوند	مثال	
-yâr	baxt-yâr	خوشبخت
		۳- میانوندها (۱)
		میانوندها عبارتند از:
میانوند	مثال	
-û-/-w-/ (۲)	bažn-û-bâlâ	قد و قامت
-î-	xišt-î-sûr	آجر
-a-	bard-a-pê	سنگ پا
-aw-	pâš-aw-pâš	عقب عقب
-âw-	gōš-âw-gōš	گوش تا گوش
-ba-	das-ba-jê	فوری
-baraw-	sar-baraw-xwâr	سرازیر
		سه- واژه مرکب

واژه مرکب، از چند واژک آزاد ساخته می شود و دارای انواع زیر است:

۱- مضاف باضافه مضاف الیه بدون میانوند مانند:

dâr-xurmâ	درخت خرما
bard-âš	سنگ آسیا
çâl-âw	چاه آب
galâ-tûtin	برگ توتون
dâr-hanâr	درخت انار

۲- مضاف باضافه مضاف الیه با میانوند "a-" مانند:

gul-a-ganim	گل گندم
bard-a-pê	سنگ پا
kalâf-a-dazû	کلاف نخ، ماسوره
mâl-a-bâb	خانه پدر

(۱)- واژه‌هایی که با میانوند، ساخته می شوند معمولا جزو واژه‌های مرکب به حساب می‌آیند. بنابراین انواع میانوندها را در اینجا می‌آوریم، ولی توضیح آن‌ها در قسمت "واژه‌های مرکب" آمده است.

(۲)- "w-" پس از واکه می‌آید مانند:

جاوراه jê-w-rê

kič-a-mâm	دختر عمو
gul-a-bâγ	گل سرخ
kur-a-pâšâ	شاهزاده (پسر پادشاه)
būk-a-šūša	عروسک شیشه
۳- مضاف الیه باضافه، مضاف بدون میانوند مانند :	
birâ-žin	زن برادر
žin-birâ	برادر زن
dēw-jâma	لباس شکار
xâlō-žin	زن دایی
garū-ŋēša	گلو درد
۴- مضاف الیه باضافه، مضاف با میانوند "-a-" مانند :	
būm-a-larza	زمین لرزه
barx-a-gal	گله، بره
۵- موصوف باضافه، صفت بدون میانوند مانند :	
bâlâ-barz	بلند قامت
čâw-šīn	چشم آبی
dil-tang	دل تنگ
kayf-xōš	خوشحال
bōn-xōš	خوشبو
۶- موصوف باضافه، صفت با میانوند "-a-" مانند :	
pyâw-a-pīr	پیرمرد
mēš-a-kar	خرمگس
bizn-a-kēwī	بز کوهی
۷- صفت باضافه، موصوف بدون میانوند مانند :	
šâ-rag	شاهرگ
šâ-hang	زنبور ملکه
raša-zulf	سیاه زلف
raš-asmār	سیاه چرده
۸- صفت باضافه، موصوف با میانوند "-a-" مانند :	
narm-a-zīn	تشکچی روی زیس
nâsk-a-tīr	تیر نازک

raš-a-rēhān	سیاه ریحان
pīr-a-pyâw	پیرمرد
kurt-a-bâlâ	کوتاه قد
	۹- صفت عددی باضافه موصوف مانند :
dū-rū	دو رو
sē-šammō	سه شنبه
čwâr-gōš	چهارگوش
	۱۰- صفت اشاره باضافه موصوف مانند :
ʔaw-rō	امروز
ʔaw-lâ	آنطرف
ʔaw-waxt	آنوقت
	۱۱- صفت مبهم یا موصوف مانند :
har-yak	هر یک
hič-kas	هیچ کس
	۱۲- اسم باضافه مصدر مرخم ، بدون میانوند مانند :
rōž-halât	شرق ، طلوع آفتاب
dast-kird	دست ساز ، ساخت دست
dast-kawt	درآمد
	۱۳- اسم باضافه مصدر مرخم یا میانوند "-a-" مانند :
pâš-a-kawt	پس انداز
	۱۴- اسم یا صفت باضافه اسم فاعل مرخم مانند :
rē-gīr	راهزن
pyâw-kūž	قاتل (مردکُش)
dâr-firōš	چوب فروش
sar-tâš	سلماننی (سرتراش)
zōr-zân	عافل (زیاد دان)
	۱۵- تکرار یک اسم یا صفت بدون میانوند مانند :
tik-tik	چک چک
ʔajin-ʔajin	خُرد خُرد
pičir-pičir	تکه تکه
	۱۶- تکرار یک اسم با میانوند "-a-" . معمولاً نام آواها (اسم صوت) به این طریق ساخته

می شوند مانند :

qâsp-a-qâsp	صدای کبک
xirt-a-xirt	خرت خرت
jirîw-a-jirîw	جیر جیر
qîž-a-qîž	قیژ قیژ
šîr-a-šîr	شُر شُر
xir-a-xir	خِر خِر
qirč-a-qirč	قِرچ قِرچ

۱۷- مصدر مرخم باضافه مصدر مرخم با میانوند " -ū-" ، مانند :

hât-ū-čū	رفت و آمد
hât-ū-nahât	آمد و نیامد

۱۸- دو اسم با میانوندهای " -ū-" ، " -aw-" ، " -âw-" ، " -ba-" ، " -baraw-" که مثال های آن ، در قسمت " میانوندها " آمده است .

۱۹- گروه اسم و صفت و فعل ، مانند :

ba-qîmat-girân	گرانبها
qara-čwâr-šammō	چهارشنبه سوری
zōr-bilē	پرحرف
la-mēžîn-a	تاریخی
xwâlē-xōš-bu	آمرزیده

قسمت دوم - نحو

الف - تعریف جمله و اجزاء آن

به بخشی از کلام که حداقل از یک فعل تشکیل شده باشد ، جمله گویند ، بنابراین جمله می تواند فقط از یک فعل ساخته شود مانند :

damēnim می مانم .

و یا دارای اجزاء دیگری مثل فاعل ، مفعول و قید باشد مانند :

zōrim humēd ba tōya امیدم خیلی به تو است .

ب - انواع جمله از نظر نوع فعل

از نظر نوع فعل جمله دارای انواع زیر است :

۱- جمله با فعل اسنادی

فعل اسنادی به فعل "بودن" = būn گفته می شود . جمله ای که با فعل اسنادی

ساخته شود به بقیه اجزایش مسند الیه و مسند گویند مانند :

hawâ sârda

هوا سرد است .

که "hawâ" "مسند الیه" ، "sârd" "مسند" و "a" فعل اسنادی است .
مسند ، معمولاً صفت است .

۲- جمله با فعل غیر اسنادی

این دسته از جمله‌ها با افعالی ، بجز فعل اسنادی ساخته می شوند و سایر اجزاء آن را
فاعل ، مفعول و قید نامند . مانند :

ʔamin ʔaway bō mâlē dahēnim

من آن را به خانه می آورم .

در این جمله ʔamin "فاعل" ، ʔaway "مفعول" ، bōmâlē "قید مکان" و
dahēnim "فعل غیر اسنادی" است .

ج- انواع جمله از نظر آهنگ کلام

جمله از نظر آهنگ کلام دارای انواع زیر است .

یک- جمله با آهنگ برخاسته

جمله‌های پرسشی با آهنگ برخاسته بیان می شوند . این نوع جمله‌ها که پرسشی را می-
رسانند یا با کلمات پرسشی می آیند و یا بدون آن .

۱- جمله پرسشی با کلمات پرسشی

مانند :

čit dawē?

چه می خواهی ؟

kwēya?

کجاست ؟

kēya?

کیست ؟

bōčī hât?

چرا آمد ؟

ʔadī hât?

آیا آمد ؟

۲- جمله پرسشی بدون کلمات پرسشی

مانند :

dahēnī?

می آوری ؟

daybīnī?

می بینی اش ؟

دو- جمله با آهنگ افتاده

جمله با آهنگ افتاده ، شامل جمله‌های خبری ، تعجبی و امری می شود .

۱- جمله خبری

نمونه این نوع جمله‌ها ، که خبری را بیان می کنند ، بصورت زیر است :

dvēnē cūm

رفتند .

birsīma

گرسنه‌ام .

۲- جملهٔ تعجیبی

نمونهٔ این نوع جمله‌ها ، که با تعجب بیان می‌شوند ، بصورت زیر است :

čī jwāna

چه قشنگ است .

۳- جملهٔ امری

نمونهٔ این نوع جمله‌ها که به صورت امر بیان می‌شوند ، بصورت زیر است :

ʔawam bō bihēna

آن را برایم بیاور .

bimgaya

برس به من .

د- شناسایی اجزاء جمله و جای آن‌ها

اجزاء جمله عبارتند از : فاعل یا مسند الیه ، مفعول ، قید ، فعل

یک- فاعل یا مسند الیه

فاعل در این گویش ، هیچ نشانه‌ای ندارد و معمولا در آغاز جمله می‌آید . مانند :

ʔamin dahēnim

من می‌آورم .

ʔamin فاعل جملهٔ فوق است . فاعل می‌تواند آزاد و یا غیر آزاد باشد که در

قسمت "ضمایر شخصی به عنوان فاعل و مفعول آزاد و غیر آزاد" توضیح داده شده است .

دو- مفعول

مفعول با افعال متعدی می‌آید و دو نوع است : بی واسطه و با واسطه

۱- مفعول بی واسطه

مفعول بی واسطه بدون حرف اضافه می‌آید و اگر در پایانش ضمایر شخصی پیوستهٔ

فاعلی و یا مفعولی نباشد ، معمولا نشانهٔ "y-" (پس از واکه) و یا "i-" (پس از

همخوان) در پایان می‌گیرد . جای این مفعول ، بین فاعل و فعل جمله است مانند :

ʔamin kitēbaka-y dahēnim

من کتاب را می‌آورم .

"kitēbakay" مفعول بی واسطهٔ جملهٔ فوق است .

۲- مفعول با واسطه

مفعول با واسطه ، با حروف اضافه می‌آید و مانند مفعول بی واسطه ، اگر در پایانش

ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی و یا مفعولی نیامده باشد ، نشانه‌های "y-" و یا "i-"

می‌گیرد . جای این مفعول نیز ، بین فاعل و فعل جمله است و اگر با مفعول بی واسطه بیاید ،

معمولا پس از آن قرار می‌گیرد مانند :

ʔamin kitēbaka-y bō kičaka-y dahēnim

من کتاب را برای دختر می‌آورم .

"bō kičakay" مفعول با واسطه، این جمله است .

سه - قید

قید زمان ، مکان ، حالت و یا چگونگی فعل را بیان می کند . قید با حرف اضافه و یا بدون آن می آید و در قید مکان یا زمان نشانه‌های " -ē " و یا " -ī " به پایان آن اضافه می شود . جای قید مکان و حالت معمولا قبل از فعل جمله است ولی جای قیود دیگر متغیر است .

مثال :

?amin sibhayn-ē kitēbaka-y bō kičaka-y bō māl-ē dahēnim.

من فردا کتاب را برای دختر به خانه می آورم .

"sibhaynē" ، قید زمان و "bō mālē" قید مکان است .

قید دارای انواع زیر است :

۱- قید مکان

مانند :

?ēra

اینجا

?awē

آنجا

۲- قید زمان

مانند :

?awrō

امروز

?imsaw

امشب

?awsâl

امسال

sibhaynē

فردا

waxtēkî

یک وقتی

۳- قید حالت یا وصفی

مانند :

pyâwâna

مردانه

tund

تند

čâk

خوب

?awa, wâ

چنین

wahâ, bajūrêk

چنان

	۴- قید مقدار
	مانند :
kam	کم
zōr	خیلی
	۵- قید نفی
	مانند :
hīč	هیچ
?aslan	اصلا
qat	هرگز
	۶- قید تاکید
	مانند :
halbatta	البته
râstī	راستی
hatman	حتما
dabē	باید
nakay	میادا
	۷- قید استثنا
	مانند :
faqat	فقط
bējgala	جز، غیر از
	۸- قید پرسش
	مانند :
bōčī	چرا
magar	مگر
?adī, ?âyâ	آیا
čōn, čilōn	چگونه
kwē	کجا
čand	چند، چقدر
kangē	کی (چه وقت)
	۹- قید شک و ظن
	مانند :

balka	شاید ، بلکه
dalēy	گویا ، شاید
	هـ- قید تمنی و آرزو مانند :
kāškī, xōzga, biryâ, dak, hak	کاش ، کاشکی چهار- فعل

راجع به ساختمان فعل ، قبلا در قسمت "صرف" توضیح کامل داده شده است . جای فعل ، معمولا در پایان جمله است ولی در محلی بجز پایان نیز می آید . در این صورت ، معمولا در پایان ، نشانه " _a " و یا " _a) ta " می گیرد . به جملات زیر توجه شود :

bōmâlē čūm / čūma mâlē	بخانه رفتم .
bōmâlē čūma / čūmata mâlē	بخانه رفتم .
bō mâlē čū būm / čū būmata mâlē	بخانه رفته بودم .
bō mâlē dačē / dačēta mâlē	بخانه می رود .
ba minī dâ / dâya min	بمن داد .

و یا جملات زیر ، که به چند صورت می تواند بیاید :

ba min biga(ya)	به من برس .
biga(ya) min	
biga(ba) min	
bimga(ya)	
ba min bida(ya)	به من بده .
bida(ya) min	
bida(ba) min	
bimda(ya)	

هـ- تطابق فاعل و فعل ، از نظر شخص

فاعل یا مسند الیه از نظر شخص ، با فعل مطابقت دارد . باین معنی که فاعل مفرد ، با فعل مفرد می آید و فاعل جمع ، با فعل جمع . مانند :

râwkar daygîrē	شکارچی می گیردش .
râwkarân daygîrin	شکارچیان می گیرندش .
	همچنین گروه فاعل که با حروف ربط بهم متصل شده باشند ، با فعل جمع می آیند . مانند :
?amin čūm	من رفتم .

۳- افعال مشتق و مرکب که با پیشوند و یا متمم فعل ساخته می شوند، ضمائر شخصی پیوسته فاعلی پس از این پیشوندها و یا متمم فعل می آیند . مانند :

hal-tân girt برداشتید .

bâng-tân kird صدا زدید .

۴- وقتی "وند" های وجه و نفی با افعال مشتق و مرکب ، همراه باشند ضمائر شخصی پیوسته فاعلی به عناصر غیر فعلی افعال مشتق و مرکب می چسبند . مانند :

hal-tân nagirt بر نداشتید .

hal-tân dagirt بر می داشتید .

bâng-tân dakird صدا می زدید .

۵- اگر فعل با مفعول با واسطه و یا بی واسطه همراه باشد این ضمائر به مفعول می-چسبند مانند :

ba mintân gut به من گفتید .

?awân-tân dît آنان را دیدید .

۶- اگر فعل با مفعول با واسطه و بی واسطه ، هر دو ، همراه باشد ، این ضمائر به مفعول بی واسطه می پیوندند . مانند :

?awâna-tân ba min dâ آن ها را به من دادید .

۷- اگر فعل ، با قید همراه باشد ، این ضمائر به قید می پیوندند . مانند :

sê jâr-tân dît سه بار دیدید .

۸- اگر همه موارد فوق در جمله وجود داشته باشند ، این ضمائر به جزیی که قبل از همه آمده باشد ، می پیوندند . مانند :

?awâna-tân bō min bō mālê nadahênâ.

آن ها را برای من به خانه نمی آوردید .

۹- در مواردی بجز آنچه در فوق آمده است ، ضمائر شخصی پیوسته فاعلی در انتهای فعل می آیند . مانند :

dît-tân دیدید .

dîti bû-tân دیده بودید .

dîti bē-tân دیده باشید .

ح- جای ضمائر شخصی پیوسته مفعولی در جمله

یک - در افعالی که با ضمائر شخصی پیوسته فاعلی ساخته می شوند و این ضمائر در جایی ، بجز پایان فعل قرار می گیرند ، اگر فعل ، با ضمائر شخصی پیوسته مفعولی همراه باشد ، این ضمائر ، در پایان فعل می آیند . مانند :

datândīt-ī می دیدش .

bāngtân kird-im صدایم زدید .

haltân girt-ī برش داشتید .

دو - افعالی که با "وند" های شخصی ساخته می شوند، چون این "وند" ها ، در پایان فعل قرار می گیرند، اگر فعل با ضمائر شخصی پیوسته مفعولی همراه باشد، این ضمائر در موارد مختلف به صورت های زیر می آیند :

۱- افعالی که با "وند" های وجه "bi-" ، "da-" و یا "وند" نفی "na-" ساخته می شوند ، ضمائر شخصی مفعولی پیوسته، پس از این "وند" ها می آیند . مانند :

bi-mbīnē ببیندم .

da-mbīnē می بیندم .

na-mbīnē نبیندم .

۲- در افعال مشتق و مرکب ضمائر شخصی پیوسته مفعولی پس از پیشوند، و یا متمم فعل این دسته از افعال قرار می گیرند . مانند :

hal-ī dagīrin برش می دارید .

bāng-im dakan صدایم می زنید .

۳- اگر فعل با مفعول بی واسطه همراه باشد، ضمائر شخصی پیوسته مفعولی به آن می پیوندند . مانند :

?awâna-tân lē war dagīrē.

آن ها را ازتان (از شما) می گیرد .

۴- اگر فعل با قید همراه باشد، ضمائر شخصی پیوسته مفعولی به قید می پیوندند . مانند :

waxtēk-im dabīnē وقتی می بیندم .

۵- اگر فعل با فاعل و یا مسند الیه همراه باشد، ضمائر شخصی پیوسته مفعولی به فاعل و یا مسند الیه می چسبند . مانند :

durū-t da pē rā dačē. خار به پایت می رود .

?awa-m lakin bē. این نزد من (من) باشد .

ط- انواع جمله از نظر بند

بند به جمله ای گویند که از یک فعل ساخته شده باشد . جملات از نظر نوع بند به سه دسته تقسیم می شوند : ساده، مرکب همپایه، مرکب وابسته .

یک - جمله ساده

به جمله ای ساده گویند که از یک بند ساخته شده باشد مانند :

من می آیم .

ʔamin dēm

دو- جملهٔ مرکب همپایه

به جمله‌ای مرکب همپایه گویند که از دو یا چند بند همپایه ساخته شده باشد. بندهای همپایه بوسیلهٔ یکی از حروف ربط "ū = و" ، "yâ = یا" ، "ham = هم" ، "na = نه" بهم متصل می شوند. مانند:

رفتم و او را دیدم .

čūm ū ʔawim dīt

افتاد یا نیفتاد .

kawt, yâ nakawt

هم رفتم ، هم آمدم .

ham čūm, ham hâtim (۱)

نه رفتم ، نه آمدم .

na čūm, na hâtim

سه - جملهٔ مرکب وابسته

به جمله‌ای مرکب وابسته گویند که از دو یا چند بند غیر همپایه ساخته شده باشد. یکی از این بندها که منظور اصلی کلام است پایه نامیده می شود، و سایر بندها را که معنی بند پایه را کامل می کند، پیرو نامند. بندهای پایه و پیرو، به وسیلهٔ حروف ربطی که در زیر خواهد آمد، بهم متصل می شوند. بندهای پیرو به سه دسته تقسیم می شوند: اسمی، وصفی، قیدی.

۱- بند پیرو اسمی

پیرو اسمی بندی است که معمولاً بجای مفعول بند پایه می نشیند و با حرف ربط "ka = که" به آن متصل می شود. مانند:

می دانم که می آید .

dazânim, ka dē

می گوید که به او داده است .

dalē, ka ba wī dâwa

در دو جملهٔ فوق، بندهای "dē" و "ba wī dâwa"، پیرو اسمی بندهایی هستند که قبل از آن ها آمده‌اند .

۲- بند پیرو وصفی

پیرو وصفی یکی از اجزاء بند پایه یعنی فاعل یا مفعول (بی واسطه و با واسطه) آن را توصیف می کند. این بند به وسیلهٔ حرف ربط "ka" ، به بند پایه متصل می شود که به آن "که" موصول گویند. اسم یا گروه اسمی که قبل از "که" موصول بیاید، در پایان نشانهٔ "-y" می گیرد مانند:

(۱) - چون "ham" به صورت پیوستهٔ "-iš" نیز وجود دارد، بنابراین جملهٔ فوق

به صورت زیر نیز می آید:

čūšim hâtišim

هم رفتم ، هم آمدم .

(توصیف فاعل) kičaka-y ka dabīnī xōškī mina

دختری که می بینی خواهر من است .

(توصیف مفعول بی واسطه) kuraka-y ka hātūwa dītūma

پسری را که آمده است دیده‌ام .

(توصیف مفعول با واسطه) ba žinaka-y ka dītīt kutim

به زنی که دیدی گفتم .

در سه جمله فوق بندهای "dabīnī" ، "hātūwa" ، "dītīt" پیرو وصفی می باشند .

۳- بند پیرو قیدی

پیرو قیدی که برای بند پایه نقش قید را دارد ، با حروف ربط زیر به آن متصل می-

شود :

ʔagar	اگر
hatâ	تا ، به محض این که
čūn	چون
walī	ولی
waxtēkī	وقتی
ʔagarčī	اگرچه
labar ʔaway	زیرا که ، برای این که
labar ʔawa	بنا بر این
čūnka	چون که

مثال :

ʔagar bēy, darōm اگر بیایی می‌روم .

hâtīm, hatâ ʔawī bibīnim آمدم تا اورا ببینم .

nahâtīm, čūnka kârim habū نیامدم ، چون که کار داشتم .

čūm, walī ʔawim nadīt رفتم ، ولی اورا ندیدم .

waxtēkī ʔawī bibīnim, bawī dalēm . وقتی اورا ببینم ، به‌اومی‌گویم .

ʔagarčī qisân dakâ, nâtwânē binūsē

اگر چه حرف می‌زند ، نمی‌تواند بنویسد .

pēt nâlēm, labar ʔaway ʔatō dazânī

به تو نمی‌گویم ، برای این که تو می‌دانی .

تومی دانی ، بنا براین به تو نمی گویم . *ʔātō dazânī, labarʔawa pēt nālēm*
 به محض این که او آمد ، من رفتم . *hatâ ʔaw hât, amin čūm*

ی- جمله شرطی

وقتی پیرو قیدی با حرف ربط " *ʔagar* اگر " بیاید جمله را شرطی نامند . در این صورت پیرو قیدی ، "بند شرط" نامیده می شود و بند پایه ، جواب شرط . جمله های شرطی بر دو نوع است : شرط ممکن و شرط غیر ممکن .

یک - شرط ممکن

در شرط ممکن ، فعل در بند شرط می تواند گذشته ، ساده ، گذشته دور ، گذشته نقلی ، گذشته التزامی ، حال اخباری ، حال التزامی باشد ، و در جواب شرط ، حال اخباری و امر . مانند :

اگر آمد برو .	<i>ʔagar hât, birō</i>	(گذشته ساده و امر)
اگر آمده بود ، می آیم .	<i>ʔagar hâtibū, dēm</i>	(گذشته دور و حال اخباری)
اگر آمده است ، برو .	<i>ʔagar hâtūwa, birō</i>	(گذشته نقلی و امر)
اگر آمده باشد ، می آیم .	<i>ʔagar hâtibē, dēm</i>	(گذشته التزامی و حال اخباری)
اگر می آیی ، می آیم .	<i>ʔagar dēy, dēm</i>	(حال اخباری و حال اخباری)
اگر بیایی ، می آیم .	<i>ʔagar bēy, dēm</i>	(حال التزامی و حال اخباری)

دو - شرط غیر ممکن

در شرط غیر ممکن ، فعل در بند شرط می تواند گذشته ، استمراری ، گذشته دور ، گذشته شرطی و شرطی کامل باشد و در جواب شرط ، گذشته ، استمراری و گذشته دور . مانند :
 اگر می آمدی ، می رفتم .

اگر آمده بودی ، می رفتم .	<i>ʔagar dahâtī, darōyštīm</i>	(گذشته استمراری و گذشته استمراری)
اگر می آمدم ، می رفتم .	<i>ʔagar hâtibūy darōyštīm</i>	(گذشته دور و گذشته استمراری)
اگر آمده بودم ، رفته بودم .	<i>ʔagar bihâtimâya, darōyštīm</i>	(گذشته شرطی و گذشته استمراری)
	<i>ʔagar bihâtibâm, rōyštībūm</i>	(شرطی کامل و گذشته دور)

فصل سوم

شبهات های کردی با فارسی (گونه محاوره‌ای تهران)

الف - شبهات های دستوری

از نظر دستوری ، شبهات های زیر با مختصر تغییر آوایی ، بین کردی و فارسی وجود دارد :

۱- نشانهٔ صفت برتر و برترین . مانند :

کردی	فارسی	
gawra-tir	bozorg-tar	بزرگ‌تر
gawra-trīn	bozorg-tarīn	بزرگ‌ترین
		۲- نشانهٔ جمع . مانند :

pyâw-ân	mard-ân	مردان
		۳- اعداد اصلی ، ترتیبی ، کسری و جای آن ها نسبت به معدود . مانند :

hašt māl	hašt xâne	هشت خانه
mālī haštum	xâneye haštóm	خانهٔ هشتم
hašt yēkī māl	hašt yeke xâne	هشت یک خانه

۴- ترتیب مضاف و مضاف الیه ، صفت و موصوف و نشانهٔ اضافه بین آن ها . مانند :

māl-ī žin	xâne-ye zan	خانهٔ زن
māl-ī gawra	xâne-ye bozorg	خانهٔ بزرگ

۵- قلب مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف . مانند :

būm-a-larza	zamīn larze	زمین لرزه
pīr-a-pyâw	pīr-e-mard	پیرمرد

۶- ضمائر شخصی جدا و پیوسته . مانند :

?amin	man	من
birâka-m	barâdar-am	برادرم

۷- ضمائر مشترک ، متقابل ، پرسشی و مبهم . مانند :

کردی	فارسی	
xōm	xodam	خودم
yaktir	yekdīgar	یکدیگر
čand	čand	چند
ba?zēk	ba?zī	بعضی

۸- جای تکیه در اسم ، صفت ، حرف و فعل . مانند :

kwēstān	kūhestān	کوهستان
pyāwāna	mardāne	مردانه
čūnka	čonke	چون که
bībīnim	bēbīnam	ببینم

۹- نشانه مصدر . مانند :

dīt-in	dīd-an	دیدن
--------	--------	------

۱۰- "وند" های وجه ، نفي و شخص در فعل : مانند :

bi-bīna	bebīn	بین
ma-bīna	nabīn	نبین
dabīn-im	mībīn-am	می بینم

۱۱- کاربرد ستاک گذشته ، در زمان های گذشته و ستاک حال در زمان های حال . مانند :

xwēnd-im	xānd-am	خواندم
bi-xwēn-im	be-xān-am	بخوانم

۱۲- کاربرد فعل "بودن" در زمان های مرکب افعال . مانند :

dītūm-a	dīde-?am	دیده‌ام
dīti-būm	dīde-būdam	دیده بودم
dīti-bēm	dīde-bāšam	دیده باشم

۱۳- نشانه اسم مفعول و اسم فاعل . مانند :

dīt-ū	dīd-e	دیده
sāz-anda	sāz-ande	سازنده

۱۴- بعضی از حروف اضافه و ربط ساده و مرکب . مانند :

da	dar	در
ba	be	به
râ	râ	را

کردی	فارسی	
bē	bī	بی، بدون
ka	ke	که
balka	balke	هلهکه
ʔagarčī	ʔagarče	اگرچه
۱۵- ساختمان افعال مشتق و مرکب از نظر "وند" های اشتقاقی و یا متمم فعل . مانند :		
war-garān	bar-gaštan	برگشتن
warē-xistin	be rāh-ʔandāxtan	براه انداختن
da bar-kirdin	dar bar-kardan	دربرکردن ، پوشیدن
۱۶- ساختمان واژه‌های مشتق و مرکب از نظر "وند" های اشتقاقی و یا نحوه، ترکیب آن‌ها . مانند :		
hāw-rē	ham-rāh	همراه
zān-â	dān-â	دانا
pīr-a-žin	pīr-e-zan	پیرزن
dil-tang	del-tang	دل‌تنگ
šā-rag	šāh-rag	شاه‌رگ
۱۷- جای فاعل ، مفعول ، قید و فعل در جمله . مانند :		
ʔamin ʔaway sibhaynē bōtō dahēnim. . من این‌را فردا، برای تومی آورم .		
۱۸- تطابق فاعل و فعل از نظر شخص . مانند :		
ʔamin rōyšt-im		من رفتم .
min ū tō rōyšt-īn		من و تو رفتیم .
۱۹- جملات پرسشی با کلمهٔ پرسشی و یا بدون آن . مانند :		
ʔadī dayhēnī?		آیا می‌آوریش؟
dayhēnī?		می‌آوریش؟
۲۰- انواع جمله‌های ساده ، مرکب و ترکیبی ، از نظر نوع بند . نگ : "انواع جمله از نظر نوع بندها"		
۲۱- جمله‌های شرطی و زمان‌هایی که در آن به کار می‌رود . نگ : "جمله‌های شرطی"		
۲۲- انواع قید . نگ : "قید"		
ب- شباهت های واژگانی		
واژه‌های این‌گوش را در مقایسه با واژه‌های فارسی ، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد :		
یک - گروهی که کاملاً متفاوتند . مانند :		

mindâl	بچه
pyâw	مرد
	دو- گروهی که کاملاً یکسانند . مانند :
bârîk	باریک
bârân	باران

سه - گروهی که با هم تفاوت آوایی دارند . این تفاوت‌ها ، شامل انواع زیر است :

۱- تفاوت در نوع صداها ، که خود به دو دسته تقسیم می شود :

۱-۱- تفاوت در نوع واژه‌ها که عبارتند از :

- /o/ فارسی در مقابل /i/ کردی . مانند :

کردی	فارسی	
mirdin	mordan	مُردن
dinyâ	donyâ	دنیا
	- /o/ فارسی در مقابل /u/ کردی . مانند :	
gul	gol	کُل
tund	tond	تند
	- /o/ فارسی در مقابل /a/ کردی . مانند :	
dawlat	dowlat	دولت
gawhar	gowhar	گوهر
	- /o/ فارسی در مقابل /û/ کردی . مانند :	
sûr	sorx	سرخ
nûk	nok	نوک
	- /o/ فارسی در مقابل /â/ کردی . مانند :	
pilâw	polow	پلو
xâwlî	howle	حوله
	- /o/ فارسی در مقابل /ê/ کردی . مانند :	
fēnik	xonok	خنک
mēw	mow	مُو ، رُز
	- /û/ فارسی در مقابل /ō/ کردی . مانند :	
rōž	rūz	روز
dōst	dūst	دوست
	- /û/ فارسی در مقابل /i/ کردی . مانند :	

کردی	فارسی	
tūtīn	tūtūn	توتون
timan	tūmān	تومان
xwēn	xūn	خون
kwēr	kūr	کور
swēr	šūr	شور
	/ū/ فارسی در مقابل /ē/ کردی، همراه با همخوان /w/ پیش از آن . مانند :	
kulīča	kolūče	کلوچه
kūkī	kūkū	کوکو
	/a/ فارسی در مقابل /â/ کردی . مانند :	
sârd	sard	سرد
xarmân	xarman	خرمن
	/a/ فارسی در مقابل /ē/ کردی . مانند :	
zēr	zar	زر
nēr	nar	نر
	/a/ فارسی در مقابل /i/ کردی . مانند :	
gardin	gardan	گردن
laškir	laškar	لشکر
	/e/ فارسی در مقابل /a/ کردی، در میان واژه . مانند :	
šas	šes	شش
maydân	meydân	میدان
	/e/ فارسی در مقابل /a/ ، /ū/ ، /ī/ کردی، در پایان واژه . مانند :	
tâza	tâze	تازه
dēwâna	dîwâne	دیوانه
zindū	zende	زنده
mirdū	morde	مُرده
xâwlī	howle	حوله
balkī	balke	هلکه
	/ë/ فارسی در مقابل /ī/ کردی . مانند :	
ʔimêṁ	ʔemâm	امام

کردی	فارسی	استکان
ʔistikân	ʔestekân	استکان
	/ē/ در مقابل /ī/ فارسی در مقابل /ē/ کردی . مانند :	-
žēr	zīr	زیر
pēs	pīs	پیش
dēw	dīv	دیو
	/ū/ در مقابل /ī/ فارسی در مقابل /ū/ کردی . مانند :	-
šūša	šīše	شیشه
pēsū	pīšī	پیشی
	/a/ در مقابل /â/ فارسی در مقابل /a/ کردی . مانند :	-
xana	hanâ	حنا
šahēn	šâhīn	شاهین
čayal	šoqâl	شغال
	/ē/ در مقابل /â/ فارسی در مقابل /ē/ کردی . مانند :	-
pē	pâ	پا
rikēf	rekâb	رکاب
kitēb	ketâb	کتاب
dirēž	derâz	دراز
	۱-۲- تفاوت در نوع همخوانها که عبارتند از :	
	/w/ در مقابل /b/ فارسی در مقابل /w/ کردی . مانند :	-
šaw	šab	شب
lēw	lab	لب
firīw	farīb	فریب
	/f/ در مقابل /b/ فارسی در مقابل /f/ کردی . مانند :	-
rikēf	rekâb	رکاب
hafs	habs	حبس
	/p/ در مقابل /b/ فارسی در مقابل /p/ کردی . مانند :	-
xirâp	xarâb	خراب
qulâp	qollâb	قلاب
	/m/ در مقابل /b/ فارسی در مقابل /m/ کردی . مانند :	-
zimân	zabân	زبان

کردی	فارسی	
mēša	bīše	بیشه
simēl	sebīl	سبیل
	/d/ فارسی در مقابل /z/ کردی . مانند :	
zâwâ	dâmâd	داماد
zânâ	dânâ	دانا
	/d/ فارسی در مقابل /t/ کردی . مانند :	
sat	sad	صد
qat	qad	قد
	/d/ فارسی در مقابل /y/ کردی . مانند :	
jyâ	jodâ	جدا
bâyinjân	bâdenjân	بادنجان
	/m/ فارسی در مقابل /w/ کردی . مانند :	
tawâw	tamâm	تمام
nîw	nîm	نیم
	/n/ فارسی در مقابل /m/ کردی . مانند :	
naqîm	negîn	نگین
	/f/ فارسی در مقابل /w/ کردی . مانند :	
hawt	haft	هفت
kawš	kafš	کفش
wanawša	banafše	بنفشه
	/f/ فارسی در مقابل /p/ کردی . مانند :	
sipî	sefid	سفید
?aspanâγ	?esfanâj	اسفناج
	/z/ فارسی در مقابل /ž/ کردی . مانند :	
žang	zang	زنگ
tîž	tîz	تیز
žin	zan	زن
	/z/ فارسی در مقابل /s/ کردی . مانند :	
nâsik	nâzok	نازک
	/s/ فارسی در مقابل /z/ و یا /ž/ کردی . مانند :	

کردی	فارسی	
qiž	gīs	گیس
zēw	sīm	سیم، نقره
karowz	karafs	کرفس
	/s/ فارسی در مقابل /š/ کردی. مانند:	
šūžin	sūzan	سوزن
pās	pas	پس
	/s/ فارسی در مقابل /č/ کردی. مانند:	
wirč	xers	خرس
čirēs	seriš	سریشم
	/š/ فارسی در مقابل /ž/ کردی. مانند:	
jižn	jašn	جشن
bažn	bašn	بشن
dužmin	došman	دشمن
	/š/ فارسی در مقابل /s/ کردی. مانند:	
mist	mošt	مشت
swēr	šūr	شور
	/š/ فارسی در مقابل /č/ کردی. مانند:	
čakūč	čakkoš	چکش
čaγal	šoqâl	شغال
	/k/ فارسی در مقابل /g/ کردی. مانند:	
kumag	komak	کمک
gōza	kūze	کوزه
	/g/ فارسی در مقابل /q/ و یا /γ/ کردی. مانند:	
qiž	gīs	گیس
naqīm	negīn	نگین
sīγâr	sīgâr	سیگار
līγâw	legâm	لگام
	/q/ فارسی در مقابل /g/ کردی. مانند:	
mērg	marqzâr	مرغزار
	/q/ فارسی در مقابل /k/ کردی. مانند:	

کردی	فارسی	
xalk	xalq	خَلق
kârg	qârc	قارچ
xandak	xandaq	خندق
	/q/ فارسی در مقابل /w/ کردی . مانند :	
čwâla	čâqâle	چغاله
čawandar	čoqondar	چغندر
	/q/ فارسی در مقابل /x/ کردی . مانند :	
čaxmâx	čaxmâq	چخماق
dâx	dâq	داغ
xam	qam	غم
xâfil	qâfel	غافل
	/h/ فارسی در مقابل /s/ کردی . مانند :	
mâsî	mâhî	ماهی
?âsin	?âhan	آهن
	/h/ فارسی در مقابل /y/ کردی . مانند :	
tanyâ	tanhâ	تنها
jyâz	jâhâz	جهاز
byânû	bahâne	بهانه
	/h/ فارسی در مقابل /w/ کردی . مانند :	
kêw	kûh	کوه
čwâr	čâhâr	چهار
xwâr	xâhar	خواهر
	/h/ فارسی در مقابل /x/ کردی . مانند :	
buxtân	bohtân	بهتان
xana	hanâ	حنا
xâwlî	howle	حوله
	/h/ فارسی در مقابل /?/ یا /?/ کردی ، در آغاز واژه . مانند :	
?ajâmat	hajâmat	حجامت
?âlqa	halqe	حلقه
?ašr	hašr	حشر

کردی	فارسی	
	/ʔ/ - فارسی در مقابل /h/ کردی، در آغاز واژه. مانند:	
hâsân	ʔâsân	آسان
hanâr	ʔanâr	انار
hawr	ʔabr	ابر
humêd	ʔomîd	امید
	/ʔ/ - فارسی در مقابل /h/ کردی. مانند:	
ʔihtibâr	ʔeʔtebâr	اعتبار
mahtal	maʔtal	معطل
	/w/ - فارسی در مقابل /w/ کردی، در آغاز واژه. مانند:	
watâq	ʔotâq	اطاق
wastâ	ʔostâd	استاد
wajâx	ʔojâq	اجاق
	/x/ - فارسی در مقابل /k/ کردی. مانند:	
kar	xar	خر
kalâwa	xarâbe	خرابه
	/x/ - فارسی در مقابل /w/ کردی. مانند:	
wirç	xers	خرس
wird	xord	خُرد
wišk	xošk	خشک
	/x/ - فارسی در مقابل /h/ کردی. مانند:	
hawîr	xamîr	خمیر
hêşû	xûşe	خوشه
	/x/ - فارسی در مقابل /q/ و یا /ʔ/ کردی. مانند:	
midbaq	matbax	مطبخ
baʔîl	baxîl	بَخیل
	/x/ - فارسی در مقابل /f/ کردی. مانند:	
fēnik	xonok	خنک
	/l/ - فارسی در مقابل /r/ کردی. مانند:	
garû	galû	گلو
barû	balût	بلوط

– /r/ فارسی در مقابل /l/ کردی . مانند :

کردی	فارسی	
qīl	qīr	قیر
balga	barge	برگه
kalâwa	xarâbe	خرابه

– /y/ فارسی در مقابل /w/ کردی . مانند :

ʔâwēna	ʔâyene	آینه
pīwâz	pīyâz	پیاز

– /y/ فارسی در مقابل /h/ کردی . مانند :

hatīw	yatīm	یتیم
-------	-------	------

– /č/ فارسی در مقابل /g/ کردی . مانند :

kârg	qârc̣	قارچ
------	-------	------

۲– تفاوت در تعداد صداها (همخوان و واکه) ، که عبارتند از :

– بودن /y/ در فارسی و نبودن آن در کردی در بعضی از واژه‌ها ، همراه با تبدیل واکهء مجاور آن به /ē/ . مانند :

dēm	deym	دیم
xēr	xeyr	خیر
pēʔambar	peyqambar	پیغمبر
raʔēt	raʔīyyat	رعیت
ʔazēt	ʔazīyyat	اذیت
wasēt	wasīyyat	وصیت

– حذف /ʔ/ از میان و پایان بعضی از واژه‌ها در کردی ، بیش از آنچه که در فارسی

وجود دارد ، همراه با تبدیل واکهء مجاور آن به /â/ ، مانند :

qalâ	qalʔe	قلعه
xalâṭ	xalʔat	خلعت
nâl	naʔl	نعل
tâm	taʔm	طعم
tamâ	tamaʔ	طمع
zâw	zâʔû	زائو

– حذف /h/ از میان و پایان بعضی از واژه‌ها در کردی ، بیش از آنچه که در فارسی

وجود دارد ، همراه با تبدیل واکهء مجاور آن به /â/ ، مانند :

کردی	فارسی	
bâs	bahs	بحث
šâr	šahr	شهر
pârêz	parhîz	پرهیز
pân	pahn	پهن
ʔâgâ	ʔâgâh	آگاه

– حذف /t/ و /d/ از میان و پایان بعضی از واژه‌ها در کردی، بیش از آنچه که در فارسی وجود دارد. مانند:

zû	zûd	زود
bâ	bâd	باد
zâwâ	dâmâd	داماد
pôlâ	pûlâd	پولاد
sipî	sefîd	سفید
tû	tût	توت
barû	balût	بلوط
ʔisrâhat	ʔesterâhat	استراحت

– حذف همخوان‌های مشدد در کردی در بعضی از واژه‌ها، بیش از آنچه که در فارسی وجود دارد. مانند:

sika	sekke	سکه
čila	čelle	چله

– بودن همخوان‌هایی مثل /k/ ، /d/ ، /v/ ، /š/ ، /x/ ، /n/ و جز آن در بعضی از واژه‌های فارسی و نبودن آن در کردی، همراه با تفاوت‌های واکهای. مانند:

zawî	zamîn	زمین
tâl	talx	تلخ
čâw	čašm	چشم
gâ	gâv	گاو
ganim	gandom	گندم
kaw	kabk	کبک

– بودن واکه پایانی در بعضی از واژه‌های فارسی و نبودن آن در کردی. مانند:

kôn	kohnê	کهنه
-----	-------	------

– بودن همخوان /w/ به عنوان دومین همخوان آغازی در بعضی از واژه‌های کردی و

نبودن آن در فارسی . مانند :

کردی	فارسی	
xwân	xân	خوان ، سفره
kwēr	kūr	کور
swēr	šūr	شور
xwēn	xūn	خون

– بودن همخوان‌هایی مثل /n/ ، /m/ ، /d/ و جز آن در بعضی از واژه‌های

کردی و نبودن آن در فارسی ، همراه با تفاوت‌های واکهای مانند :

bōn	bū	بو
tânj	tâj	تاج
barâmbar	barâbar	برابر
tandūr	tanūr	تنور

۳- تفاوت در جابجایی دو صدا که با تفاوت تعداد و نوع صدا نیز همراه است . مانند :

jarg	jegar	جگر
bafir	barf	برف
čawr	čarb	چرب
?ažnō	zânū	زانو
?astēra	setâre	ستاره

۴- تفاوت در نوع ، تعداد و جابجایی چند صدا و شباهت فقط در یکی دو صدا . مانند :

kōtr	kabūtar	کیوتر
rēwī	rūbâh	روباه
mēs	magas	مگس

فصل چهارم

جمله و متن کردی

الف - جمله

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------------|
| kumagit pē dakan. | ۱- به تو کمک می کنند . |
| xudā hāfizit lē dakam. | ۲- از تو خداحافظی می کنم . |
| mumkinmāna. | ۳- برای ما ممکن است . |
| ʔavānem bidaya. | ۴- آن ها را به من بده . |
| bindaya. | ۵- بده به من . |
| dambīnē. | ۶- می بینم . |
| nāykūzē. | ۷- نمی گذش . |
| nambīnē. | ۸- نمی بینم . |
| haltān dagīrim. | ۹- بلندتان می کنم . |
| bāngim dakā. | ۱۰- صدایم می کند . |
| kumagim dakā. | ۱۱- کمکم می کند . |
| bō minī dahēnē. | ۱۲- آن را برای من می آورد . |
| ba minī bilē. | ۱۳- آن را به من بگو . |
| wartēkim dabīnē. | ۱۴- وقتی مرا می بیند . |
| biyānda ba min. | ۱۵- پدشان به من . |
| xudā ʔavānī la ma dā. | ۱۶- خدا آن ها را به ماداد . |
| ʔav kuraka ba minī kut. | ۱۷- آن پسر به من گفت . |
| ʔavānay la ma vargirt. | ۱۸- آن ها را از ما گرفت . |
| har sēkyānim bō tō hāzir kird. | ۱۹- هر سه آن ها را برای توجاضرکردم . |
| čiyān lēt dīt? | ۲۰- از توجه دیدند ؟ |
| ba minī dā. | ۲۱- به من داد . |

- hamū jēyakam dī. ۲۲- همه جا را دیدم .
- hamū kasēkim dī. ۲۳- همه کس را دیدم .
- filân kasī dīwa. ۲۴- فلان کس را دیده‌است .
- kitēbēkī dīkam dawē. ۲۵- کتاب دیگر را می‌خواهم .
- hīčim nakirīwa. ۲۶- هیچ نخریده‌ام .
- hamūm kirīwa. ۲۷- همه را خریده‌ام .
- ba?zēk hâtin. ۲۸- بعضی آمدند .
- filânim dī. ۲۹- فلانی را دیدم .
- ?aw ?idīm dīwa. ۳۰- آن دیگری را دیدم .
- ?idīkam dawē. ۳۱- دیگری را می‌خواهم .
- durūt da pē râ-dačē. ۳۲- خار به پایت می‌رود .
- ?awam la kin bē. ۳۳- این نزد من باشد .
- dâxēkim la dilī dâya. ۳۴- حسرتی در دلم هست .
- čand sâlyân pē dačē. ۳۵- چند سال بر آن‌ها می‌گذرد .
- ?aw čōla kâbrâyēkī lē bū. ۳۶- در آن بیابان مردی بود .
- ?aw žina ba min dalē. ۳۷- آن زن به من می‌گوید .
- damdâtē. ۳۸- به من می‌دهد .
- nâydâtē. ۳۹- به او نمی‌دهد .
- bimgaya. ۴۰- برس به من .
- ?awam bō bihēna. ۴۱- آن را برایم بیاور .
- ?awam lē dastēnē. ۴۲- آن را از من می‌ستاند .
- ?tōm dadâtē. ۴۳- تو را به من می‌دهد .
- mâlakam haye. ۴۴- خانه دارم .
- birsīma. ۴۵- گرسنه‌ام .
- ?âmânatī ?angōm haya. ۴۶- نگاهدار شما هستم .
- ?âmânattânim haya. ۴۷- نگاهدارتان هستم .
- daykūžim. ۴۸- می‌گشمش .
- ?awân lēra čī daxwēnawa? ۴۹- آن‌ها این‌چاه می‌خوانند ؟
- ?awân hamīša kitēb daxwēnawa. ۵۰- آن‌ها همیشه کتاب می‌خوانند .
- wâm lēra. ۵۱- من اینجا هستم .
- ?awa darōm. ۵۲- دارم می‌روم .

- swēndī dām ka nēwī nalēm. ۵۳- سوگندم داد که نامش را نگویم .
- dabē birōn. ۵۴- باید بروند .
- bilâ/bâ birōn. ۵۵- بگذار بروند .
- dâ birōn. ۵۶- اجازه دارند بروند .
- ʔagar bilēy dalēm. ۵۷- اگر بگویی می گویم .
- datwānim birōm. ۵۸- می توانم بروم .
- damawē birōm. ۵۹- می خواهم بروم .
- nâhēlē birōm. ۶۰- نمی گذارد بروم .
- nâwērim birōm. ۶۱- جرات نمی کنم بروم .
- nakay bēy. ۶۲- مبادا بیایی .
- nakâ bē. ۶۳- مبادا بیاید .
- zōrim yârmatī tō dâwa. ۶۴- زیاد به تو کمک کرده ام .
- swēndī dām. ۶۵- سوگندم داد .
- yârmatīyân dâwim. ۶۶- کمک کرده اند .
- sēwēkī dar-(h)ēnâ. ۶۷- سببی بیرون آورد .
- čitân dawē? ۶۸- چه می خواهید ؟
- ba may kut. ۶۹- به ما گفت .
- yakēk la darkay dâ. ۷۰- یکی به در زد .
- rây girtim ۷۱- نگهم داشت .
- warim nagirt lētân. ۷۲- نگرفتم ازتان .
- bāngyân kirdim. ۷۳- صدایم کردند .
- dâya min. ۷۴- داد به من .
- pēy kutim. ۷۵- پیم گفت .
- lagal xōy birdī. ۷۶- با خودش برد .
- sarit ʔēsāndim. ۷۷- سرم را درد آوردی .
- kičakay birdim. ۷۸- دخترم را برد .
- sē jârim dīt. ۷۹- سه بار دیدم .
- zōrim nasīhat kird. ۸۰- خیلی نصیحت کردم .
- xuškakānim xōš dawīst. ۸۱- خواهرها را دوست می داشتم .
- birâkam nadītī ۸۲- برادرش را ندیدم .
- birâkay nadītīn. ۸۳- برادرم را ندید .

- mindâlakay râ-girtim. ۸۴- بچه‌ام را نگه‌داشت .
- mindâlakam râ-girtî. ۸۵- بچه‌اش را نگه‌داشتم .
- nakan bën. ۸۶- مبادا بیاید .
- kâškî bittwânî bâya birōy. ۸۷- کاش توانسته بودی بروی .
- rōžekî lawē bûm. ۸۸- روزی در آنجا بودم .
- la mamlakatî xōy hâtûwa. ۸۹- از کشور خودش آمده‌است .
- kâškî narōyşti bûy. ۹۰- کاش نرفته بودی .
- ۹۱- داشت آن دشت را تماشا می‌کرد ، چشمش به او افتاد .
- tamâšây ?aw daštay dakird, çawî ba wî kawt. ۹۲- رادیو نبود ، به گرامافون گوش می‌دادیم .
- râdyō nabû, gwēmân la girâmafôn dagirt. ۹۳- کاش می‌رفتی .
- kâškî/biryâ/xōzga darōyşti. ۹۴- اگر می‌آمدم می‌دیدمش .
- ?agar bihâtimâya damdîtî. ۹۵- کاش نرفته بودی .
- kâškî narōyşti bây. ۹۶- فراموش کردم .
- lê bîrim çû. ۹۷- فراموش می‌کنم .
- lê bîrim daçê. ۹۸- فراموش کن .
- lê bîrit biçê. ۹۹- خدا نکند بیایند .
- xudâ nakâ bën. ۱۰۰- هم رفتم ، هم آمدم .
- hâtîsim, çûsim. ۱۰۱- یکی‌تان بمانید .
- yakêktân bimēnin. ۱۰۲- کتابی که خریده‌ام روی میزاست .
- kitêbakay ka kirîwima lasar mîziya. ۱۰۳- دختر زیبایی که دیروز دیدی خواهر من است .
- kiça jwânakay ka dwēnē dîtûta xōškî mina. ۱۰۴- تهران شهر بزرگی است .
- târân šârêkî gawraya. ۱۰۵- اینکه او کار نمی‌کند من نمی‌دانم .
- ?away ka ?aw kêrê nadakâ ?amin nâzânim.

ب - متن کردی همراه با برگردان آن به فارسی

hikâyat

حکایت

1) Jârêkî sê pyâwî kurd bô kâsbî daçna wulâtêkî dūr. Çan
چَن دور ولاتکی دَچنَه کاسی بو کرد پیای سِه جارکی
sâlyân pē daçew har yak la wân sî diramân wa dast daxan wa
وَ دَخَن دَسْت وَه دَرَمَان سِی وان لَه یَک هَر دَچو پِه سالیان
garânawa bô wulâtî xōyân.

خویان ولاتی بو گرانوه

۱- یک بار سه مرد کرد به ولایتی دور برای کاسی می روند. چند سال می گذرد و هر یک از آنها سی درم پیدا می کنند و به ولایت خودشان بر می گردند.

2) Zistân dabê. Şawê rēyân da jēyēkî dakawē wa la
لَه وَ دَکَوَه چیکِ ده ریان شوه دَبِه زستان
mâlêkî mîwân dabin. Zōr mândū dabin. dūyân xawyân lē kawt wa
وَ کَوَت لِه خویان دویان دَبِن ماندو زور دَبِن میوان مالکی
yakyân harçî hawlîdâ labar xamū nârâhatyân xawî lē nakawt.
نَکَوَت لِه خوی ناراحتیان خامو لَبَر حولی دا هَر چی یکیان

hastâw cû kin sâhab mâlaka ka la tanîşt ?awirgēkî dânişt bû.
بو دانیشت آورگی تنیشت لَه که مالگه صاحب کن چو هستاو

۲- زمستان می شود. شب راهشان به دهی می افتد و در خانه‌ای مهمان می شوند. خیلی خسته بودند. دوتایشان به خواب می روند و یکیشان هر چه می کند به علت غم و ناراحتی خوابش نمی برد. بلند می شود و نزد صاحب خانه که در کنار آتشدان (اجاق) نشسته بود، می رود.

3) Zōr dâdanîşew hîçyân qisân nâkan. ?aw jâr mîwânaka ba
بِه میوانگه جار او ناکن قسان هیچان دادنیشو زور
sâhab mâlakay ka kâbrâyakî zōr pîr bû dalê: "mâma, bōçî qisân
قسان بوجی مامه دلِه بو پیر زور کابرایکی که مالکی صاحب
nâkay?" ?awîş dalê: "kasî māmî, ?amin qisay ba pûlî dakam."
دکم پولی به قسی. امن مامی کسی دلِه اویش ناکی
dalê: "qisay ba çandî?" dalê: "ba da pûlân." tamâh kâbrây
کارا. کطماح پولان ده به دلِه چندی به قسی دلِه

haldagrēw da pūlān dadâ ba kâbrây pīraw dalē: "qisam bō bika!"
 بکه بو قسم دلّه پیرو کابرای به ددا پولان ده هل دگرو

۳- خیلی می نشیند و هیچ کدامشان حرف نمی زنند. این بار مهمان به صاحب خانه که مرد خیلی پیری بود می گوید: "عمو، چرا حرف نمی زنی؟" او هم می گوید: "عزیز عمو، من حرف با پول می زنم." می گوید: "حرفی به چند؟" می گوید: "به ده پول." طمع مرد را می گیرد و ده پول به مرد پیر می دهد و می گوید: "برایم حرف بزن."

4) ?awīš da pūlakay lē wardagrēw dalē: "kasī .māmī,
 مامی کسی دلّه وردگرو له پولکئی ده اویش

dinyâya ka zistân bû, bafir la ?arzi dâ bû, rêt kawta jeyêkî
 جیکی کوته رت بو دا آرزی له بفر بو زستان که دنیا

wa šawē lawē māyawa, sibhaynē ka hastây, dītīt sâwaw hawrīš
 هوریش ساوو دیتت هستای که صبحینه مایوه لوه شوه و

ba ?âsmânēwa nīya balâm kizabâyakî dē ?agar darīšyân kirdî
 کردی دریشیان اگر ده کزبایکی بلام نیه آسمانوه به

mabâdâ darē kawî, ?awanda rāwastâ hatâ kizabâyakay daxâ."
 دخا کزبایکی هتا راوستا اونده کوی دره مبادا

?away kutū bē dang bû.
 بو دنگ به کتو اوئی

۴- او هم ده پول را از او می گیرد و می گوید: "عزیز عمو، اگر دنیا زمستان بود، برف در زمین بود، راحت به جایی افتاد و شب در آنجا ماندی، صبح که بلند شدی، دیدی هوا صاف است و ابری هم در آسمان نیست ولی سوزی می آید اگر بیرونت هم کردند مبادا براه بیفتی، آنقدر بمان تا سوز تمام شود." این را گفت و ساکت شد.

5) Kâbrâ kutî: "mâma, bōcî qisân nâkay?" ?awīš jwâbî
 جوابی اویش ناکی قسان بوچی مامه کتی کابرا

dâwa, kutî: "kasî māmî, ?amin qisân ba pūlî dakam. da diramim
 درم ده دکم پولی به قسان امن مامی کسی کتی داوه

daya tâ qisat bō bikam." dîsânaka tamâh kâbrây girtû da pūlî
 پولی ده گرتو کابرای طماح دیسانکه بکم بو قست تا دیه

dîkay dâ ba pyâwa pîrakay.
 پیرکئی پیاوه به دا دیکئی

۵- مرد گفت: "عمو، چرا حرف نمی زنی؟" او هم جواب داد، گفت: "عزیز عمو، من

حرف با پول می زنم . ده درم به من بده تا برایت حرف بزنم . " دوباره طع مرد را گرفت و ده پول دیگر به پیرمرد داد .

6) Kābrāy pīr diramakānī wargirtū kutī: "kasī māmī, tā ta māmi kāsī kti wrgirtū dīr mākani pīr kabray
 qisayān lē napirsīwī le xō rā halmadaya." ?away kutū bē dang
 دنگ به کتو اوی هل مدیه را خو له نپرسیوی له قسیان
 bū. Kābrā kutī: "māma pīra, dīsān qisān pika." ?awīš jwābī
 جوابی اویش پکه قسان دیسان پیره مامه کتی کابرا بو
 dāwa, kutī: "kasī māmī, ?amin hīč qisayēkī bē pūl nākam.
 ناگم پول به قسیکی هیچ امن مامی کتی داوه
 Pūlim daya tā qisat bō bikam." Kābrā kutī: "nīma." Kābrāy pīr
 پیر کابرای نیمه کتی کابرا بکم بو قست تا دیه پولم
 jwābī dāwa, kutī: "?agar wāya hastā, birō binū."
 بنو برؤ هستا وایه اگر کتی داوه جوابی

۶- مرد پیر درمها را گرفت و گفت : "عزیز عمو، تا حرفی از تو نپرسیده‌اند خودبخود جواب نده . " این را گفت و ساکت شد . مرد گفت : " عموی پیر ، دوباره حرف بزن . " او هم جواب داد ، گفت : " عزیز عمو ، من هیچ حرفی بدون پول نمی زنم . پول به من بده تا برایت حرف بزنم . " مرد گفت : " ندارم . " پیرمرد جواب داد ، گفت : " اگر چنین است بلند شو ، برو بخواب . "

7) Kābrā hastāw čū sar jēgākayū lēy nūst. bayānī dagal
 دگل بیانی نوست لی جگاکو سر چو هستاو کابرا
 hāwrēkānī hastāw čūna darē. dītyān, bafir da ?arzi dāyaw
 دایو آرزوی ده بفر دیتیان دره چونه هستاو هاورکانی
 bastūyatī, hawrēkīš ba dyārawa nīya balām kizabāyaki tundi
 تندی کزبایکی بلام نیه دیاروه به هورکیش بستویتی
 dē.

ده

۷- مرد بلند شد و سرچایش (رختخوابش) رفت و خوابید . صبح با همراهانش بلند شد و بیرون رفتند . دیدند ، برف در زمین است و یخ بسته است ، ابری هم در آسمان نیست ولی سوز تندی می آید .

8) kâbrâ ba hâwrêkânî kut: "ʔamin nâyam, ʔangōš marōn."
 مَرُون اَنگوش نایم اَمَن کت هاورکانی بَه کابرا
 la nêw xōyân dâ qisayân tēkawt. ʔawīš kutī: "bâ narōyn."
 نَرین با کتی اویش تِه کَوَت قَسیان دا خویان نو لَه
 hâwrêkânî kutyân: "bâ birōyn, rōž laway xōštir nâbê." Kâbrâ
 کابرا نابه خوستر لوی رُوژ برُوین با کتیان هاورکانی
 fikrêkî kirdū kutī: "ʔamin ʔaw qisayam ba da pūlân kirīwa,
 کریوه پولان دَه بَه قَسیم اَو اَمَن کتی کردو فکرکی
 dagal ʔangō nâyam. ʔangōš ka darōn maylī xōtâna, ʔamin
 اَمَن خوتانه میلی دَرُون کَه اَنگوش نایم اَنگُو دَکَل
 nâyam."
 نایم

۸- مرد به همراهانش گفت: "من نمی آیم، شما هم نروید." در بین خودشان حرف افتاد. او هم گفت: "بگذار نرویم." همراهانش گفتند: "بگذار برویم، روز از این خوشتر نمی شود." مرد فکری کرد و گفت: "من این حرف را به ده پول خریده‌ام، با شما نمی آیم. شما هم که می روید میل خودتان است، من نمی آیم."

9) ʔawân lēyândâw rōyštīn. Kâbrâ pīraka hâta kinīw
 کنیو هاته پیرکه کابرا رُویشتن لیان داو اَوان
 kutī: "kurim bōcī narōyštī?" ʔawīš kutī: "mâma, labar ʔaw
 اَو لَبَر مامَه کتی اویش نَرُویشتی بُوچی کرم کتی
 qisayay ka tō ba da pūlânit ba min firōšt."
 فروشت من بَه پولانت دَه بَه تُو کَه قَسیی

۹- آنها زدند و رفتند. پیرمرد نزد او آمد و گفت: "پسرم چرا نرفتی؟" او هم گفت:

"عمو، بعلت آن حرفی که تو به ده پول به من فروختی"

10) zōrī pē načū, hawrêkî hēnâw bafir dâydâya. Pyâwaka
 پیاوکه دای دایه بفر هِناو هورکی نچو په زوری
 haw šawū haw rōžân lawē mawaw rēgây lē girâ.
 گِیرا لِه رگای ماوو لَوِه رُوژان خَو شوو خَو

۱۰- طولی نکشید، ابری آورد و برف باریدن گرفت. مرد هفت شب و هفت روز در

آنجا ماند و راه بر او بسته شد.

11) rōžī haštum hawâ xōšī kird. ?awiš xudâ hâfizī kirdū
 کردو حافظی خدا اویش کرد خوشی هوا هشتم روزی
 lēydâw rōyšt. hēnda narōyšt, dītī, hâwrēkânī la sarmâ raq
 ری سرما له هاورکائی دیتی نرویشته هنده رویشته لی داو
 halâtūn wa mirdūn. ?awânī ba xâk ?aspârdū pūlay ka pēyân bû
 بو بیان که پولی اسپاردو خاک به آوانی مردون و هلاتون
 la gīrfânī darēnânū kutī: "wâ čâka bō mindâlakânyân barmawa."
 برموه صدالکانیان بو چاکه وا کتی دَره‌نانو گیرفانی له
 ۱۱- روز هشتم هوا خوش کرد. او هم خداحافظی کرد و زد و رفت. آن قدر نرفت،
 دید، همراهانش از سرما یخ بسته‌اند و مرده‌اند. آنان را به خاک سپرد و پولی که با آنان بود
 از حیثان در آورد و گفت: "خوبست برای بچه‌هایشان ببرم."

12) ?aw rōza tâ ?ewâre rōyšt. Šawī ba sar dâ hât. rēy da
 ده ری هات دا سر به شوی رویشته لواره تا روزه او
 kârwânsarâyēkī kawt. lawē mâwa. la nīwa šawē dâ hastū xustū
 خستو هستو دا شوه نیوه له ماوه لوه کوت کاروانسرایکی
 hâtū hâwârēk paydâ bû. har wâ ka dirēž bibū, dītī, čan
 چن دیتی ببو درژ که وا هر بو پیدا هوارک هاتو
 nafarek hâtnū haryēkī kōlabârēkī qursyân pē bû. Kârwânsarâčēka
 کاروانسراچکه بو په قرصیان کولبارکی هریکی هاتنو نفرک
 dastū bajē hastâw rōyšt, qafazayēk ka la sūčī kârwânsarâkay
 کاروانسراکی سوچی له که قفریک رویشته هستاو بجه دسو
 bû kirdiawa wa ?awânīš ba kōlabârawa čūna nēw qafazakayawa.
 قفرکیوه بو چونه کولباروه به آوانیش و کردبوه بو
 lapâšân kârwânsarâčēka qafazakay dâxistū hâtawa sar jēgâkay
 چگاکئی سر هاتوه داخستو قفرکی کاروانسراچکه له پاشان
 xōyū lēy nūst.

نوشت لی خوینو

۱۲- آن روز تا عصر رفت. شب فرا رسید. راهش به کاروانسرای افتاد. در آن جا
 ماند. در نیمه شب بچ و سر و صدایی پیدا شد. همین طور که درازکش بود، دید، چند
 نفری آمدند و هر یک کوله‌پشته‌ای سنگین داشتند. کاروانسراچی فوری بلند شد و رفت، قفسه‌ای
 را که در گوشه کاروانسرا بود، باز کرد و آنان هم با کوله‌پشته‌ها توی قفسه رفتند. سپس

کاروانسراچی قفسه را بست و سر حای خود آمد و خوابید .

13) bayânî kâbrâ çan swârêkî la dūrawa dî ka ba
بِه گَه دِی دُورَوَه لَه سوارِکی چَن کابرا بَیانی

?aslahawa rūyân da kârwânsarâkay kirdûwa wa kârwânsarâkayân
کاروانسراکیان وَ کردووه کاروانسراکی دَه رویان اسلحوه

da mihâsara nâ. yêkêk la wân hâta zūrêw ba kârwânsarâçiyakay
کاروانسراچی یکی بَه زورِو هاته وان لَه یکک نا محاصره دَه

kut: "dwēnē šawē xazēnay pāšâyân dizîwa. Šwēnî pēy wānmân tâ
تا وانمان پی شونی دزیوه پاشایان خزنی شوه دونه کت

?ēra halgirtûwa. ?al?ân kē hâtûta ?ēra?" dastû bajē
بچه دستو اره هاتوته که الان هل گرتووه اره

kârwânçekî dî ka lawē bû halîdâyaw kutî: "dwēnē šawē hâtû
هاتو شوه دونه کوتی هلی دایو بو لوه که دی کاروانچی

hâwârêk lēra dahât." ?aw pyâwaš har ?awanday dazânî.

دزانی اوندی هر پیاوش او دهات لره هاوارک

۱۳- صبح مرد چند سواری از دور دید که با اسلحه روی به کاروانسرا کرده اند و

کاروانسرا را در محاصره نهادند . یکی از آنان آمدتو به کاروانسراچی گفت : "دیشب خزانه"

پادشاه را دزدیده اند . رد پای آنها را تا اینجا گرفته ایم . حالا کی اینجا آمده است ؟" فوری

کاروانچی دیگری که در آنجا بود بر شد و گفت : "دیشب سر و صدایی اینجا می آمد . " آن مرد

هم همین اندازه می دانست .

14) Karwânsarâçeka kutî: "hîç nabûwa wa hîç kas nahâtûta

نهاتوته کس هیچ و نبووه هیچ کوتی کاروانسراچکه

?ēra. ?aw pyâwaš dirōyân dakâ." Swârakân zōr garânû hîçyân

هیچیان گرانو زور سوارکان دکا . درویان پیاوش او اره

nadîtawa. Kâbrây kârwânçiyân girtû zōryân lēdâ wa kutyân:

کتیان و لهدا زوریان گرتو کاروانچیان کابرای ندیتوه

"bēw nabē, ?atō dazânî." harçî hâwârî kird kas gwēy nadâya.

ندایه گوی کس کرد هاواری هرچی دزانی اتو نیه بو

۱۴- کاروانسراچی گفت : "هیچ نبوده است و هیچ کس اینجا نیامده است . این مرد

هم دروغ می گوید . " سواران خیلی گشتند و هیچ ندیدند . مرد کاروانچی را گرفتند و خیلی

زدند و گفتند : "باشد و نباشد ، تو می دانی . " هر چه فریاد کرد کسی گوش نداد .

15) law hātū hāwāra ka būnawa cāwyān ba kābrāy kawtū
 کَوْتُو کابرای بَه چاویان بوئوه که هاوارَه هاتو لُو
 lawyān pirsī: "ʔatō dwēnē šawē čit dīw čit nadī?" ʔawīš harčī
 هَرچِی اَوِیش نَدِی چِت دِیو چِت شَوِه دَوْنِه اَتُو بِرِسی لَوِیان
 ka dīt būy bō wānī gērāwa. ʔawānīs rōyštñū qafazakayān
 قَفَرکِیان رُویشتنو اَوانِیش گِراوَه وانِی بُو بوی دیت کُه
 kirdawaw kōlabâarakânū zōr šitī dīkaš ka ʔīdizētī būn daryān
 کِریان بون ای دزتی که دیکش شتی زور کولبارکانو کردوو

hēnâ. Kārwan̄sarâčēkaš rēy pē nišân dâ būn.

بون دا نشان په ری کاروانسراجکش هِنَا

۱۵- از این داد و فریاد که بشدند چشمان به مرد افتاد و از او پرسیدند: "تو دیشب چه دیدی و چه ندیدی؟" او هم هر چه که دیده بود برای آنان بازگو کرد. آنها هم رفتند و قفسه را بازکردند و کوله پشتیها و خیلی چیز دیگر هم که مال دزدی بودند بیرون آوردند. کاروانسراچی هم راهنمایشان بود.

16) dastī dizakânū kārwan̄sarâčīyakaw kārwan̄cēkayān
 دَستی دزکانو کاروانسراچی یکو کاروانچکیان

bastnū dagal kābrāy hamūyān birdna kin pāšāy. ʔaway bibū bō
 بُو ببو اَوِی پاشای کن بردنه همویان کابرای دگل بستنو
 pāšāyān gērāwa. Pāšās ʔawānī la zindānē kirdū pūlēkī zōrī dâ
 دا زوری پولکی کردو زندانه له اوانی پاشاش گِراوَه پاشایان
 ba kābrāyū ʔawīšī ʔāzād kird.

کرد آزاد اَوِیشی کابرایو بَه

۱۶- دست دزدان و کاروانسراچی و کاروانچی را بستند و با مرد همه را نزد پادشاه بردند. آنچه شده بود برای پادشاه بازگو کردند. پادشاه هم آنها را به زندان انداخت و پول زیادی هم به مرد داد و آزادش کرد.

فصل پنجم

واژگان

الف - فهرست مصادر و همراه با ستاک گذشته و حال آن ها

مصدر کردی

ستاک گذشته

ستاک حال

مصادر فارسی

آویرژاندن	ʔəw-pirzāndin	نگ (باشیدن)	-	آب پاشی کردن
تِه هَلاتِن	tē hal-(h)âtin	نگ (آمدن)	-	آب بتنی کردن
آور تِه بَرَدان	ʔawir tē bar-dân	نگ (دادن)	-	آتش زدن
آور گِرِن	ʔawir-girtin	نگ (گرفتن)	-	آتش گرفتن
سِرَوانَدن	sirawândin	sirawând-	sirawên-	آرام کردن
سِرَوَتِن	sirawtin	sirawt-	sirawê-	آرام گرفتن
اَهون بون	ʔahwan-bûn	نگ (بودن)	-	آرام گرفتن
رازاندنَوَه	râzândn-awa	râzând-awa	râzên-awa	آرایش دادن
رازانَوَه	râzân-awa	râzâ-awa	râzên-awa	آرایش شدن
لِه کردن	lê-kirdin	نگ (کردن)	-	آرد کردن
بَر بون	bar-bûn	نگ (بودن)	-	آزاد شدن
بَره لاکردن	bara lâ-kirdin	نگ (کردن)	-	آزاد کردن
بَر دان	bar-dân	نگ (دادن)	-	آزاد کردن
لِه آشی کردن	lê ʔâšî-kirdin	نگ (کردن)	-	آسیاب کردن
خوارنَوَه	xwârdn-awa	نگ (خوردن)	-	آشامیدن

مصدر کردی

رک‌کوش	rēk-kawtin
آش‌بوتوه	ʔās-būn-awa
آش‌کردنوه	ʔās-kirdn-awa
شوان	šewân
خلفاندن	xalqândin
آگاهون	ʔâgâ-būn
سازکردن	sâz-kirdin
هاتن	hâtin
گورانی‌کتن	gōrâni-kutin
هِنان	hēnân
شوربوتوه	šōr-būn-awa
هلا و سنین	hal-âwasin
له‌شیرکردنوه	la šîr-kirdn-awa
له‌کارگوتن	la kâr-kawtin
لک‌کردن	lek-kirdin
اجازهدان	ʔijâza-dân
په‌ویست‌بون	pē wîst-būn
گوتن	kawtin
به‌هیواون	ba hiwâ-būn
طایه‌بون	tamâ pē-būn

سناک گذشته

سناک حال

نگ (افتادن)	ng	-
نگ (بودن) (با پسوند -awa)	ng-awa	-
نگ (کردن) (با پسوند -awa)	ng-awa	-
سِوَ	šewâ-	šew-
خَلْفَانْد-	xalqând-	xalqân-
نگ (بودن)	ng	-
نگ (کردن)	ng	-
هَات-	hât-	ê-
نگ (گفتن)	ng	-
هِنَا-	hēnâ-	hēn-
نگ (بودن) (با پسوند -awa)	ng-awa	-
هَلَا وَ سِنِی-	-âwasî-	-âwas-
نگ (کردن) (با پسوند -awa)	ng-awa	-
نگ (افتادن)	ng	-
نگ (کردن)	ng	-
نگ (دادن)	ng	-
نگ (بودن)	ng	-
کَوت-	kawt-	kaw-
نگ (بودن)	ng	-
نگ (بودن)	ng	-

معادل فارسی

آشتی شدن - سازش کردن
آشتی شدن - سازش کردن
آشتی دادن
آشفته شدن
آفریدن
آگاه بودن
آماده کردن
آمدن
آواخواندن
آوردن
آویزان شدن
آویزان کردن
از شیر گرفتن
از کار افتادن
از هم جدا کردن
اجازه دادن
احتیاج داشتن
افتادن
امیدوار بودن
امیدوار بودن

مصدر کردی

سناک گذشتہ

سناک حال

مبادل فارسی

خستین	xistīn	xīst-	xa-	انداختن بر زمین، بر زمین زدن
ھاوِ پِشتن	hāwīstīn	hāwīst-	hāwēz-	انداختن بر زمین، بر زمین زدن
ھنگاوتن	hangāwtīn	hangāwt-	hangēw-	انداختن، بے ہمدنف زدن
وہمخیر کردن	wa xīr-kīrdīn	نگ (کردن)	-	اندوختن
پہچگاندن	pē-čāqqāndīn	نگ (فتار آوردن)	-	ایستادگی کردن
راؤستان	rā wa-stān	-stā-	-st-	ایستادن
بارین	bāzīn	bāzī-	bāz-	باختن، شکست خوردن
دورانن	dōrāndīn	dōrānd-	dōrēn-	باختن در قمار
باھاتن	bā-hātin	نگ (آمدن)	-	باد آمدن
باراندن	bārāndīn	bārānd-	bārēn-	باراندن
بارین	bārīn	bārī-	bārē-	باریدن باران
کروہ کردن	kīrēwa-kīrdīn	نگ (کردن)	-	باریدن برف
کردتوہ	kīrdn-awa	نگ (کردن) (با پسوند -awa)	-	باز کردن
ھل پچرین	hal-pīčrīn	نگ (تکہ تکہ کردن)	-	باز کردن با شدت
کِرانَوہ	gērān-awa	gērā-awa	gēr-awa	باز کردن، بازگرداندن
گپ دان	gap-dān	نگ (دادن)	-	بازی کردن
کایہ کردن	kāyā-kīrdīn	نگ (کردن)	-	بازی کردن
ھلاوِ پِشتن	hal-(h)āwīstīn	نگ (انداختن)	-	بالا انداختن
ھل گران	hal-garān	نگ (گردیدن)	-	بالا رفتن از گویہ، فاسد شدن شیر
وہ سِر کَوِستن	wa sar-kāwtīn	نگ (افتادن)	-	بالا رفتن از پلہ

مصدر کردی	سنگ گذشته	سنگ حال	معادل فارسی
پهل‌روسکان	-rūska-	-rūska-	بالا رفتن آرد بوزار یا درخت
هَل دانه	-awa	-	بالا زدن
هَل کسان	نگ (کشیدن)	-	بالا کشیدن
باور کردن	نگ (کردن)	-	باور کردن، ایمان آوردن
بِه هِنان	نگ (آوردن)	-	بجا آوردن
بخشیدن	baxsî	baxs-	بخشیدن
بِه ره کردن	نگ (کردن)	-	بدرقه کردن، فرستادن
وَه گیر کردن	نگ (افتادن)	-	بدرست آمدن
وَه دست هِنان	نگ (آوردن)	-	بدرست آوردن
وَه کَوتن	نگ (افتادن)	-	براه افتادن
وَه خستن	نگ (انداختن)	-	براه انداختن
هَل کرتن	نگ (گرفتن)	-	برداشتن، بلند کردن
هَل کرت تَوَه	نگ (گرفتن) یا پسوند -awa	-	برداشتن دوباره
بردن	bird-	ba-	بردن
وَرگان	نگ (گردیدن)	-	برگشتن، واژگون شدن
وَرگاندن	نگ (گرداندن)	-	برگرداندن
سور کردن	نگ (کردن)	-	برپان کردن
برین	birî-	bir-	بریدن
جوان کردن	نگ (کردن)	-	بزرگ کردن
پهوه دان	نگ (دادن)	-	بستن در و پنجره

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	معادل فارسی
بستن bastin	bast-	bast-	بستن بار و زخم ، منجمد شدن
بالاندن bālândin	bâlând-	bâlên-	بع بع کردن
پهوه چون pē wa-cūn	نگ (رفتن)	-	به عیادت رفتن ، دید و بازدید کردن
دل بر بون dil pir-būn	نگ (بودن)	-	بغض کردن
هلستان ha(1)-stân	نگ (ایستادن)	-	بلند شدن
هل هنان hal-(h)enân	نگ (آوردن)	-	بلند کردن
بون būn	bū-	b-	بودن ، شدن
پَلپ گرتن palp-girtin	نگ (گرفتن)	-	بهم زدن
تک چون tēk-cūn	نگ (رفتن)	-	بهم خوردن
لک دان lēk-dân	نگ (دادن)	-	بهم زدن
وَهیر هاتن wa hīr-hâtin	نگ (آمدن)	-	بیاد آمدن
وَهیر هنان wa hīr-henân	نگ (آوردن)	-	بیاد آوردن
دُر هاتن dar-hâtin	نگ (آمدن)	-	بیرون آمدن
دُر هنان dar-(h)enân	نگ (آوردن)	-	بیرون آوردن
بَر بونوَه bar-būn-awa	نگ (بودن) با پسوند -awa	-	پایین افتادن ، ریزش کردن
بَر دانوَه bar-dân-awa	نگ (دادن) با پسوند -awa	-	پایین انداختن
وَرین warīn	warī-	war-	پارس کردن
مالین mâlin	mâlī-	mâl-	پارو کردن ، جارو کردن
پِر زاندن pirzândin	pirzând-	pirzên-	پاشیدن
خاَوَن کَر دَنوَه xâwēn-kirdn-awa	نگ (کردن) با پسوند -awa	-	پاک کردن

مصدر کردی

سنگ گذشته

سنگ حال

معادل فارسی

پالاوتین	pālâwtin	pālâwt -	پالودن
پرانندَنوَه	parândn-awa	parând-awa	پرانندن ، برد کردن از آب و بیل
هَل‌وَرِسِن	hal-warîsn	نگ (پارس کردن)	پرسیدن گل ، خورد شدن
هَل‌وَرَانْدِن	hal-warândin	-warând-	پرسیدن گل
فِرِه‌دَان	firê-dân	نگ (دادن)	پرتاب کردن ، پاسبان داشتن
پِه‌دَادَان	pê dâ-dân	نگ (دادن)	پرتاب کردن سنگ
پَرِج‌دَانُوَه	parc-dân-awa	نگ (دادن) با پسوند -awa	پرتاب کردن
پِرِسِن	pirsîn	pirsî-	پرسیدن
دَاگِرْتِن	dâ-girtin	نگ (گرفتن)	پرسیدن ، تپاندن
هَل‌فِرَانْدِن	hal-firândin	-firând-	پرواز دادن
هَل‌فِرِسِن	hal-firîsn	-firî-	پرواز کردن
پَارَز‌کِرْدِن	pârez-kirdin	نگ (کردن)	پرهیز کردن
پَرِسِن	parîsn	parî	پرسیدن
رَاپَرِسِن	râ-parîsn	نگ (پرسیدن)	پرسیدن از جا
پَرِشَان‌بُون	parêšân-bûn	نگ (بودن)	پرشان بودن
لِنَان	lênân	lênâ-	پختن
کَلانْدِن	kulândin	kulând-	پختن ، جوشانیدن
کَلِسِن	kulîsn	kulî-	پخته شدن ، جوشیدن
کَلان	kulân	kulâ-	پخته شدن ، جوشیدن
اَسْتانْدَنوَه	astândn-awa	نگ (سندن) با پسوند -awa	پس گرفتن

مصدر کردی	سنگ گذشته	سنگ حال	مادل فارسی
دَ مِر کَر دِن	نِک (کردن)	-	پوشیدن ، پوشاندن
دِیت نوّه	نِک (دیدن)	-	پیدا کردن ، کشف کردن
پِچان	pēcâ-	pēc-	پنجیدن
جولانَه کَر دِن	نِک (کردن)	-	تاب بازی کردن
بادان	نِک (دادن)	-	تاب دادن
نوبتَه هاتِن	نِک (آمدن)	-	تیب کردن
گَرا کَر دِن	نِک (کردن)	-	تخم ریزی کردن
ناشین	tâsî-	tâs-	تراشیدن
ترسان	tirsê-	tirs-	ترسیدن
ترساندن	tirsând-	tirsên-	ترساندن
هَل کَو تِن	نِک (افتادن)	-	ترقی کردن ، مستثنی شدن
قَل سِن	qalsî-	qals-	ترک برداشتن
بِه جِه مِش تِن	نِک (گذاشتن)	-	ترک کردن
تَو قان دِن	tōqând-	tōqên-	ترکاندن
تاقان دِن	taqând-	taqên-	ترکاندن
تَو قِین	tōqî-	tōq-	ترکیدن
تَقِین	taqî-	taq-	ترکیدن
تِه کَمِین	نِک (فشار دادن)	-	ترید کردن
عِجایِب مان	نِک (ماندن)	-	تعجب کردن
لا سا کَر دِ نوّه	نِک (کردن) با پسوند -awa	-	تقلید کردن
جولان	jûlâ-	jûlê-	تکان خوردن ، وول خوردن

مصدر کردی	سنگ گذشته	سنگ حال	معادل فارسی
جولانَوَه jūlân-awa	نگ (نگان خوردن) با پسوند -awa	-	نگان خوردن ، وول خوردن
بزوتن bizūtīn	bizūt- jūlând-	bizū- jūlēn-	نگان خوردن ، وول خوردن
جولاندن jūlândn-awa	نگ (نگان دادن) با پسوند -awa	-	نگان دادن
بزواندن bizūândīn	bizūând- picrī-	bizūēn- picr-	نگان دادن
پچیرین picrīn	نگ (دادن)	-	تکه تکه کردن ، پاره کردن
پال دانَوَه pâl-dân-awa	نگ (رفتن)	-	تکيه دادن ، لمیدن
هدرچون hêdar-cūn	نگ (کردن)	-	تلف شدن ، هدر رفتن
سیر کردن sayr-kirdin	نگ (کردن)	-	تاشا کردن
تاشاکردن tamâsâ-kirdin	نگ (کردن)	-	تاشا کردن
جاو له کردن caw lē-kirdin	نگ (کردن)	-	تاشا کردن
بران birân	birâ-	birē-	تمام شدن
به سرچون ba sar-cūn	نگ (رفتن)	-	تمام شدن
تواو کردن tawâw-kirdin	نگ (کردن)	-	تمام کردن
توانین twânīn	twânī-	twân-	توانستن
توهین په کردن tawhên pê-kirdin	نگ (کردن)	-	توهین کردن
په وانان pê wa-nân	نگ (نهادن)	-	تیر انداختن
گک له دان gask lē-dân	نگ (دادن)	-	جارو کردن
دا کردن dâ-kirdin	نگ (کردن)	-	جا کردن مرغ
توله کردن تَوَه tōla-kirdn-awa	نگ (کردن) با پسوند -awa	-	جبران کردن ، استقام گرفتن

مصدر کردی

سناک گذشته

سناک حال

معادل فارسی

وران	wērân	wērâ-	wēr-	جرات کردن
لِه‌کُولِسَوّه	lê-kōlīn-awa	(نگ کردن)	-	جستجو کردن، تحقیق کردن
سَوّه	sūn-awa	sū-awa	sū-awa	جلادادن، سودن
وَه‌پِش‌خِستَن	wā pēs-xīstin	(نگ انداختن)	-	جلو انداختن
خِرک‌رَدَنَوّه	xīr-krīdn-awa	(نگ کردن)	-	جمع کردن
جواب‌دَاوّه	jwāb-dān-awa	(نگ دادن)	-	جواب دادن
جوشین	jōsīn	jōsī	jōs-	جوش زدن، حرص خوردن
جون	jūn	jū-	jū-	جویدن
قِیزانَدَن	qīzāndīn	qīzānd-	qīzēn-	جمع کشیدن، فریاد کشیدن
چَه‌لِه‌دَان	čānā lē-dān	(نگ دادن)	-	چانه زدن
تِه‌خِشِن	tē-řāxnīn	-řāxnī-	-řāxn-	چپاندن، تپاندن
لِه‌وَرانَدَن	lā-warāndīn	-warānd-	-warēn-	چراندن
لِه‌وَران	lā-warān	-warā-	-war-	چریدن
پِه‌وَه‌نوسانَدَن	pē wā-nūsāndīn	-nūsānd-	-nūsēn-	چسباندن
پِه‌وَه‌نوسان	pē wā-nūsān	-nūsā	-nūs-	چسبیدن
لِه‌بِوَرانَدَن	lē-bwārdīn	-bwārd-	-bwēr-	چشم پوشی کردن، گذشت کردن
چارواگرَتِن	čāw dā-gīrtīn	(نگ گرفتن)	-	چشمک زدن
خَوَسگِه‌بِرَدَنَوّه	xāwnūska-bīrdn-awa	(نگ بردن)	-	چرت زدن
تِکانَدَن	tīkāndīn	tīkānd-	tīkēn-	چکاندن
تِکان	tīkān	tīkā-	tīkē-	چکیدن

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	معادل فارسی
چینیمن	çîni-	çîn-	چیدن ، بافتن
قسه کردن	qise-kirdin	-	حرف زدن ، صحبت کردن
وه در گوین	wa dar-kawtin	-	خارج شدن
له خاک خستین	la xâk-xistin	-	خاک کردن
خروشان	xirōšân	xirōš-	خروشیدن
کریس	kirî-	kir-	خزیدن
خجالت کتان	xajâlât-kesân	-	خجالت کشیدن
خنگان	xinkân	xink-	خفه شدن
په گمین	pê-kanî-	-kan-	خندیدن
نواندن	nwândin	nwên-	خواباندن
خون دیتین	xawm-dîtin	-	خواب دیدن
نوستن	nūst-	nū-	خوابیدن
خوتن	xawt-	xaw-	خوابیدن
ویستن	wîst-	wē-	خواستن
هل وستان	hal wa-stân	-	خواستن با زور
خویندن	xwēndin	xwēn-	خواندن
خواردن	xwârâdin	xō-	خوردن
خوراگرتن	xō râ-girtin	-	خورداری کردن
دان	dân	dâ-	دادن
ههون	ha-bûn	-	داشتن

مصدر کردی

ستاک گذشته

ستاک حال

مادل فارسی

زانیس	zânî	zânî-	zân-	دانستن
له قومان	lê qaw-mân	-mâ-	-mên-	دچار سختی شدن
له قوماماندن	lê qaw-mândin	-mând-	-mên-	دچار سختی کردن
راکمان	râ-kēsân		-	دراز کشیدن
دراندن	dirândin	dirând-	dirên-	دراندن ، پاره کردن
اِمان	îsân	îsâ-	îsê-	درد کردن ، درد آوردن
دُر پیرس	dar-parî		-	در رفتن
درست کردن	durust-kirdin		-	درست کردن
له کول بونوه	lakol-bûn-awa	-awa	-	دست برداشتن
دست له دان	dest lê-dân		-	دست زدن
دروئه کردن	dirwēna-kirdin		-	درو کردن
درو کردن	dirō-kirdin		-	دروغ گفتن
تک هل بون	têk hal-bûn		-	درهم شدن ، مخلوط شدن
تک چیرزان	têk-çirzân		-	در هم فرو رفتن
تک چیرزاندن	têk-çirzândin		-	درهم فرو کردن
دران	dirân	dirâ-	dirê-	دریده شدن ، پاره شدن
دزین	dizî	dizî-	diz-	دزدیدن
پارانوه	pârân-awa	pârâ-awa	pâr-awa	دعا کردن ، التماس کردن
درون	dirûn	dirû-	dir-	دوختن
لا چون	lâ-cûn		-	دور شدن

خوشبو بستن	xōsā-wīstīn	نگ (خواستن)	-	دوست داشتن
دوشین	dōšīn	نگ (آمدن)	-	دوشیدن
هلاتن	hal-(h)âttīn	نگ	-	دویدن، فرار کردن، طلوع کردن
دیتن	dītīn	نگ	bīn-	دیدن
کشتوَه	kūstn-awa	نگ (گشتن) با پسوند	-	ذبح کردن
داختن	dâ-xīstīn	نگ (انداختن)	-	ذخیره کردن، روشن کردن تنور، بستن
توانوَه	twân-awa	نگ (بودن)	twê-awa	ذوب شدن
په خوش برون	pē xōs-būn	نگ (کردن)	-	راضی بودن، حفظ کردن
راضی کردن	râzi-kīrdīn	نگ (دادن)	-	راضی کردن
لادان	lâ-dân	نگ (بردن)	-	راه دادن
را بردن	râ-bīrdīn	نگ (پردیدن)	-	رد شدن، گذاشتن
پَرینوَه	parīn-awa	نگ	-	رد شدن از روی آب و پل
گیاندن	gayândīn	نگ (رسیدن)	gayên-	رساندن
راگیتن	râ-gaystīn	نگ	-	رسیدگی کردن
گیتن	gaystīn	نگ	ga-	رسیدن
چون	çūn	نگ	ç-	رفتن
رُوشتن	rōyštīn	نگ	rō-	رفتن
رُوسین	rōyīn	نگ	rō-	رفتن
تَک هلاکتون	tēk hal-ân gūtīn	نگ	-ân gūt-	روبرو شدن
تَک هلاکتواندن	tēk hal-ân gūândīn	نگ	-ân gūând-	روبرو کردن

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	معادل فارسی
روماچ کردن	نک (کردن)	-	روبوسی کردن
روزو خوردن	نک (خوردن)	-	روزه خوردن
هل بون	نک (بودن)	-	روشن شدن
هل کردن	نک (کردن)	-	روشن کردن
رونان	نک (نهادن)	-	روی چیزی نهادن
دانان	نک (نهادن)	-	روی چیزی نهادن
رودانان	نک (نهادن)	-	روی چیزی نهادن
هل چینین	نک (چیدن)	-	روی هم چیدن
رشتن		rēz-	ریختن
رژاندن		rēzēn-	ریختن
رژان		rēzē-	ریخته شدن
زان		zē-	زاییدن
زاندن		zēn-	زایاندن
برینداریون	نک (بودن)	-	زخم شدن
کولایو		kūlā-awa	زخم شدن دوباره ، تازه شدن زخم
لیدان	نک (دادن)	-	زدن ، نصیب کردن
ژیان		zī-	زندگی کردن
زندویون	نک (بودن)	-	زنده بودن
زوربون	نک (بودن)	-	زیاد شدن
آسپاردن		?aspār-	سپردن ، سفارش کردن

مصدر کردی

مصدر کردی	ستاکی گذشته	ستاکی حال	مبادل فارسی
استاندن	ƒastând-	ƒastên-	سندن ، ستاندن
سَر دَان	سَر دَادن (نگ)	-	سوزدن
سَر مَای بُون	سَر مَای بُوندن (نگ)	-	سرمای خوردن
مَن دَال لَه بَر جَوَن	مَن دَال لَه بَر جَوَندن (نگ)	-	سقط جبین کردن
لَه کَوَتِن	لَه کَوَتِندن (نگ)	-	سقوط کردن، از کار افتادن
سوار بون	سوار بوندن (نگ)	-	سوار شدن
سوتان	سوتاند-	سوتانه-	سوختن
سوتاندن	سوتاندن-	سوتانه-	سوزاندن
دَس پِه کِر دِن	دَس پِه کِر دِندن (نگ)	-	شروع کردن
سُستِن	سُست-	سُست-	سستن بدن و طرف
شیر کِر دِن	شیر کِر دِندن (نگ)	-	سستن لباس
شیر کَتِن	شیر کَتِندن (نگ)	-	شیر گفتن
قَل سَاندِن	قَل سَاندِندن-	قَل سَانه-	شکاف دادن
شکاندن	شکاند-	شکانه-	شکاندن
شکان	شکانه-	شکانه-	شکستن ، شکسته شدن
پشکوتن	پشکوتند-	پشکوتنه-	شکستن
پشکوتاندن	پشکوتاندن-	پشکوتانه-	شکسته کردن
زگ چون	زگ چوندن (نگ)	-	شکم رفتن ، اسهال دانستن
بِز آردِن	بِز آردِندن-	بِز آردنه-	شکردن
از مَاردِن	از مَاردِندن-	از مَاردنه-	شکردن

مصدر کردی

سناک گذشته

سناک حال

معادل فارسی

ناسین	nâsîn	nâsî-	nâs-	شناختن
ناسدن	nâsândin	nâsând-	nâsên-	شناختن ، معرفی کردن
ملا کردن	mala-kirdin		-	شنا کردن
بستن	bîstin	bîst-	bîs-	شنیدن
گوه لبه بون	gwe lē-bûn		-	شنیدن
حیلاندن	hîlândin	hîlând-	hîlên-	شبه کشیدن
باک کردن	bâng-kirdin		-	صدا کردن
تقاندن	naqqândin	naqqând-	naqqên-	صدای گاو میش کردن
پوان	pêwân	pêwâ-	pêw-	طی کردن ، اندازه گرفتن
زراندن	zarrândin	zarrând-	zarrên-	غر غر کردن
هزلب کردن	haz-lē-kirdin		-	عشق بازی کردن ، دوست داشتن ، عاشق شدن
وه دو واگوتن	wa dwâ-kawtin		-	عقب افتادن
ماره کردن	mâra-kirdin		-	عقد کردن
عکس ها و پشتن	?aks-hâwîstîn		-	عکس انداختن
گوران	gōrân	gōrâ-	gōrē-	عوض شدن
گورس	gōrîn	gōrî-	gōr-	عوض کردن
تالان کردن	tâlân-kirdin		-	غارت کردن
بولا ندن	bōlândin	bōlând-	bōlên-	غریب کردن
آوا بون	?âwâ-bûn		-	غریب کردن
فلس بون	qals-bûn		-	غضب کردن ، عصبانی شدن

مصدر کردی

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	معادل فارسی
قین هاستان	نک (ایستادن)	-	غضب کردن ، عصیان شدن
ریق هاستان	نک (ایستادن)	-	غضب کردن ، عصیان شدن
فایده بون	نک (بودن)	-	فایده داشتن
لهبیر چون	نک (رفتن)	-	فراموش کردن
ناردن	nârd-	nêr-	فرستادن
جووه بون	نک (بودن)	-	فرق داشتن
فرمون	farmû-	farmû-	فرمودن
داهاتن	نک (آمدن)	-	فرز آمدن
دانهان	نک (خواستادن)	-	فرز آوردن
دانهان	firōst-	firōs-	فروختن
چرزان	çirzâ-	çirzê-	فروز رفتن
تیراجون	نک (رفتن)	-	فروز رفتن
چرزاندن	çirzând-	çirzên-	فروز کردن
تیراگردن	نک (کردن)	-	فروز کردن
تیرچقاندن	نک (فشار آوردن)	-	فروز کردن
تیران	نک (سپادن)	-	فروز کردن
چقاندن	çaqgând-	çaqgên-	فشار آوردن ، فروز کردن
کشین	kuşî-	kuş-	فشار دادن ، کشیدن
تیرگیاندن	نک (رساندن)	-	فیهانندن
فامین	fâmî-	fâm-	فیهیدن ، درک کردن

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	مصادل فارسی
تِه‌گِیشتن	تگ (رسیدن)	-	فهمیدن، درک کردن
تاوَن‌کِردِن	تگ (کردن)	-	قالی بافتن
دِه‌بِر‌مِردِن	تگ (مردن)	-	قزبان رفتن
قِمار‌کِردِن	تگ (کردن)	-	قمار کردن
تَوْران	تورآ-	tōrē-	قهر کردن
زِیز‌بُون	تگ (بودن)	-	قهر کردن
کار‌کِردِن	تگ (کردن)	-	کار کردن
جان‌دِن	čānd-	čēn-	کاشتن
کِردِن	کِرد-	ka-	کردن
کِشتِن	کُشت-	kūz-	کشتن
زَوْر‌وا‌نِی‌گِرتِن	تگ (گرفتن)	-	کشتی گرفتن
کِجان	kēsā-	kēs-	کشیدن، رسم کردن
کِجِک‌کِجان	تگ (کشیدن)	-	کشیک دادن
یارِ مَتی‌دان	تگ (دادن)	-	کک کردن
وِلا‌ن‌ان	تگ (نهادن)	-	کلا زدن
صِبر‌کِردِن‌وَه	تگ (کردن) با پسوند -awa	-	کند کردن، آهسته کردن
کَوَلِین	kōlī-	kōl-	کندن
هَل‌کِنْدِن	-kand-	-kan-	کندن
هَل‌قِنْدِن	-qand-	-qan-	کندن
کُتان	kutā-	kut-	گوبیدن

مصدر کردی

سناک گذشته

سناک حال

معادل فارسی

گره کردن	gēra-kirdin	نگ (کردن)	-	کویدن گندم
فرمیش کردن	qurmiš-kirdin	نگ (کردن)	-	کوک کردن
گستن	gastin	gast-	gaz-	گاز زدن
هلین	hēlin	hēlī-	hēl-	گذاشتن، اجازه دادن
هشتن	histin	hist-	hēl-	گذاشتن، اجازه دادن
گراندن	garândin	garând-	garēn-	گرداندن
گران	garân	garâ-	garē-	گردیدن، گردش کردن
توز کردن	tōz-girtin	(گرفتن)	-	گردگیری کردن
برسی بون	birsi-bûn	(بودن)	-	گرسه بودن
گرتن	girtin	girt-	gīr-	گرفتن
ورگرتن	war-girtin	(گرفتن)	-	گرفتن
گریان	giryân	giryâ-	giri-	گریه کردن
پسندن	pisândin	pisând-	pisēn-	گسیختن، پاره کردن
پسان	pisân	pisâ-	pisē-	گسیخته شدن، پاره شدن
گتن	gutin	gut-	lē-	گفتن
گتن	kutin	kut-	lē-	گفتن
وتن	wutin	wut-	lē-	گفتن
پهوابون	pē wâ-bûn	(بودن)	-	گان کردن
ون بون	wen-bûn	(بودن)	-	گم شدن
ون کردن	wen-kirdin	(کردن)	-	گم کردن

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	معادل فارسی
گویدان gwē-dân	نگ (دادن)	-	گوش دادن
گزبون gēz-būn	نگ (بودن)	-	گیج شدن
گیرسان gīrsân	gīrsâ-	gīrsē-	گیر کردن
لذت‌لبردن lazzet lē-birdin	نگ (بردن)	-	لذت بردن
لرزاندن larzândin	larzând-	larzēn-	لرزاندن
لرزین larzīn	larzī-	larz-	لرزیدن
پان‌بوئوہ pân-būn-awa	نگ (بودن) با پسوند -awa	-	له شدن ، بهین شدن
پان‌کردنوہ pân-kirdn-awa	نگ (کردن) با پسوند -awa	-	له کردن ، بهین کردن
هل‌جلیسکان hal-xelîskân	-xelîskâ-	-xelîsk-	لیز خوردن
مان mân	mâ-	mên-	ماندن
لانا، وها، وپشتن lâttâw-hâwîstīn	نگ (انداختن)	-	مٹک گفتن
په‌هل‌کتن pē hal-kutin	نگ (گفتن)	-	مدح گفتن
دائوران dâ-mazrân	dâ-mazrâ-	dâ-mazrē-	مرتب شدن ، استخدام شدن
دائوزاندن dâ-mazrândin	dâ-mazrând-	dâ-mazrēn-	مرتب کردن ، استخدام کردن
رگ‌خستن rēk-xistin	نگ (انداختن)	-	مرتب کردن ، استفاده کردن
پچانوہ pēcân-awa	نگ (پیچیدن) با پسوند -awa	-	مچاله کردن ، پیچاندن
دوره‌دان dāwra-dân	نگ (دادن)	-	محاصره کردن
محتاج‌بون muhtâj-būn	نگ (بودن)	-	محتاج بودن
تک‌هل‌کردن tēk hal-kirdin	نگ (کردن)	-	مخلوط کردن
مردن mirdin	mir-d-	mir-	مردن

مصدر کردی

ستاک گذشته

ستاک حال

مبادل فارسی

خوندن ^و	xwēndn-awa	نگ (خواندن) با پسوند -awa	-	مطالعه کردن
چاگردن ^و	čâ-kirdn-awa	نگ (کردن) با پسوند -awa	-	معالجه کردن، درست کردن
گیربون	gīr-būn	نگ (بودن)	-	معمل شدن، گیر بودن
گیرکردن	gīr-kirdin	نگ (کردن)	-	معمل کردن
مختل کردن	maḥtal-kirdin	نگ (کردن)	-	معمل کردن
پهوران	pē-wērân	نگ (جرات کردن)	-	مغلوب کردن
هَل سَنگاندن	hal-sangândin	-sangând-	-sangên-	مقایسه کردن، ارزشیابی کردن
مژتن	miztin	mizt-	miz-	مکیدن
مکن بون	mumken-būn	نگ (بودن)	-	ممکن بودن
چاوه روه بون	čâwa rē-būn	نگ (بودن)	-	منتظر بودن
چاوه روه کردن	čâwa rē-kirdin	نگ (کردن)	-	منتظر گذاشتن
مَنگ گشان	minat-kesân	نگ (کشیدن)	-	منت کشیدن
بَستو ^و	bastn-awa	نگ (بستن) با پسوند -awa	-	مهار کردن
مورله دان	mōr lē-dân	نگ (دادن)	-	مهر زدن
میوانی دان	mīwâni-dân	نگ (دادن)	-	مهربانی دادن
سوه چون	swē-čūn	نگ (رفتن)	-	میل شدید داشتن
نازین	nâzin	nâzi-	nâz-	ناز کردن
جینو دان	jinēw-dân	نگ (دادن)	-	ناسزا گفتن
نالین	nâlin	nâli-	nâl-	نالیدن
قرض دان	qarz-dân	نگ (دادن)	-	نسبه دادن، قرضه دادن

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	معاادل فارسی
سیره‌گیرتن	سناک (گرفتن)	-	نشانه گرفتن
نیشاندن	نک (نشاندن)	nīšēn-	نشاندن
دانیساندن	نک (نشاندن)	-	نشاندن روی زمین
نیشان	nīšt-	nīš-	نشستن
دانیشتن	نک (نشستن)	-	نشستن روی زمین
هل‌نیشان	نک (نشستن)	-	نشستن بوزند
نراندن	narrānd-	narrēn-	نعره زدن
گوستوه	gwēst-awa	gwēz-awa	نقل مکان دادن، اسباب‌کشی کردن
روانین	rwanī-	rwan-	نگاه کردن
آمانت‌بون	نک (بودن)	-	نگاهدار بودن
راگرتن	نک (گرفتن)	-	نگاهداری کردن
نگران‌بون	نک (بودن)	-	نگران شدن
نوسین	nūsi-	nūs-	نوشتن
نوسینووه	نک (نوشتن)	-	نوشتن متفق
چینه‌کردن	نک (کردن)	-	نوک زدن
نان	nā-	nē-	نهادن
وستان	نک (ایستادن)	-	وا ایستادن، بازارماندن
بزارکردن	نک (کردن)	-	وحین کردن
هل‌مسان	-mīsā-	-mīsē-	ورم کردن
استوربون	نک (بودن)	-	ورم کردن

مصدر کردی	سناک گذشته	سناک حال	مادل فارسی
پینه کردن pīna-kirdin	نگ (کردن)	-	وصله کردن
وَسیت کردن wase't-kirdin	نگ (کردن)	-	وصیت کردن
دَس نوژگرتن das nwe'z-girtin	نگ (گرفتن)	-	وضو گرفتن
فول دادن qawl-dân	نگ (دادن)	-	وعده دادن
له گران lē-garân	نگ (گریدیدن)	-	ول کردن، به حال خود گذاشتن
هاربون hâr-bûn	نگ (بودن)	-	هار شدن
هرش هِنان hirs-hênân	نگ (آوردن)	-	هجوم آوردن
پال په و نان pâl pēwa-nân	نگ (نهادن)	-	هل دادن
په بون pē-bûn	نگ (بودن)	-	همراه بودن، همراه داشتن
لگل خستن laḡel-xistin	نگ (انداختن)	-	همراهی کردن
فِر کردن fēr-kirdin	نگ (کردن)	-	یاد دادن
فِر بون fēr-bûn	نگ (بودن)	-	یاد گرفتن
دوست گرتن dōst-girtin	نگ (گرفتن)	-	یار گرفتن
یاغی بون ya'yi-bûn	نگ (بودن)	-	یاغی شدن
رَق بون raq-bûn	نگ (بودن)	-	ریخ بستن، سفت شدن
لَه واکسان la dwa-ke'sân	نگ (کشیدن)	-	بیدگ کشیدن

ب - فهرست واژه ها

	T	
آو	?âw	آب
آودان	?âwadân	آباد
آودانی	?âwadânî	آبادی
آواغی	?âwâ?î	آبادی
آوی هَنارِه	?âwî-hanârê	آب انار
چلم	čilim	آب بینی
آو پاش	?âwpâš	آب پاش
شَرَبِه	šarba	آبخوری
آوداری	?âwdârî	آبدارخانه
دُو	dō	آب دوغ
آو سو	?âwa-sū	آب دیده
آبرو	?âbrū	آبرو
بِه آبرو	ba?âbrū	آبرو دار
آوس	?âwēs	آبستن
آوهلدِر	?âw-haldēr	آبشار
نافگِه	tâfga	آبشار
آوکش	?âwkēš	آبکش
سوزمه	sūzma	آبکش، صافی
آوی گرم	?âwî-garm	آب گرم
شرباو	šurbâw	آبگوشت
آب نَبات	?âb-nabât	آب نبات
آو و هوا	?âwū-hawâ	آب و هوا
شین	šîn	آبی
آور	?âwir	آتش
آگر	?âgir	آتش
آگردان	?âgirdân	آتشدان
تاوَلَمَه	tâwlama	آتش گردان
آگرین	?âgirîn	آتشین
خشتی سور	xištî-sūr	آجر

آجیل	?âjîl	آجیل
آخ	?âx	آخ
آخ	?ōx	آخ
آخر	?âxir	آخر
آودنیا	?aw-dinyâ	آخرت
آخری زمان	?âxirî-zamân	آخرت
آخور	?âxōr	آخور
آملا	malâ	آخوند
آحر	hōr	آدم توخالی
آبلح	bilh	آدم سبک، جلف
آبز	paz	آدم سبک، جلف
آسکنا	suknâ	آرام، ساکن
آقنیا	qiniyât	آرامش
آرد	?ârd	آرد
آرداوی	?ârdâwî	آردی
آره	?arē	آری
آوات	?âwât	آرزو
آهویا	hawiyâ	آرزو
آرزو	?ârazū	آرزو
آنیسک	?ânîsk	آرنج
آقرب	qirp	آروغ
آزاد	?âzâd	آزاد
آسربست	sarbast	آزاد
آسان	hâsân	آسان
آسانوه	hasânawa	آسایش، استراحت کردن
آبر	bar	آستر
آسمان	?âsmân	آسمان
آسامال	sâmâl	آسمان بدون ابر
آساو	sâw	آسمان بدون ابر
آسوده	?âsūda	آسوده
آسا	hasâ	آسوده

آش	ʔâš	آسیاب
آشوان	ʔâšawân	آسیابان
آش	ʔâš	آش
شِواو	šewâw	آشفته
آلُوز	ʔâlōz	آشفته ، کلاف سردرگم
دکلیو	dukliw	آش ماپت
آشتی	ʔâštī	آشتی
آشنا	ʔâšnâ	آشنا
قوماو	qawmâw	آشوب
هُول	hōl	آغل
آغَل	ʔâʔal	آغل
فِرُو	firō	آغوز ، سرشیر
باوش	bâwaš	آغوش ، بغل
آفت	ʔâfat	آفت
تاو	tâw	آفتاب ، لحظه
هَناو	hatâw	آفتاب ، لحظه
آفتاوه	ʔâftâwa	آفتابه
خَلَقَنده	xalqanda	آفریننده
آقا	ʔâqâ	آقا
آقایانه	ʔâqâyâna	آقاوار
آگا	ʔâgâ	آگاه ، مراقب
آگادار	ʔâgâdâr	آگاه ، مراقب
آگاداری	ʔâgâdârī	آگاهی
سابات	sâbât	آلاجیق
آلوبالو	ʔâlū-bâlū	آلبالو
هَلوچَه	halūča	آلوچه
قِیسی	qaysī	آلوزرد
ساز	sâz	آماده
حاضر	hâzir	آماده
آمو شو	ʔâmū-šō	آمد و رفت
خواله خوش بو	xwâlê-xōš-bū	آمرزیده

عَفو کراو	?afū-kirâw	آمرزیده
تِه کَل	tēkal	آمیخته، مخلوط
دَس بَجِه	das-bajē	آنا، فوری
اَوِه	?awē	آنا
اَوَلاي دا	?aw-lâyda	آنطرف
اَوَلا	?aw-lâ	آنطرف
اَوَجار	?aw-jâr	آنگاه
اَو وِخت	?aw-waxt	آنوقت
اَو دَم	?aw-dam	آنوقت
کُورانی	gōrânî	آواز
اَوزان	?âwēzân	آویزان
شُور	šōr	آویزان
هَلا وِ سراو	halâwasrâw	آویزان
آی	?ây	آه
اخی	?uxay	آه
قسل	qisl	آهک
آسن	?âsin	آهن
هَوا	hawâ	آهنگ
آسنگر	?âsingar	آهنگر
آسنگری	?âsingarî	آهنگری
آسین	?âsinîn	آهنین
آسک	?âsk	آهو
آی	?ay	آی
آش	?âyš	آی
آدی	?adî	آیا
آری	?arî	آیا
آیا	?âyâ	آیا
آوِنه	?âwēna	آینه
آبد	?abad	ابد
هَور	hawr	ابر

برو	birō	ابرو
آوریشم	?âwrīsim	ابریشم
دلو	dalū	ابله
شون	šwēn	اثر، رد پا
کره	kirē	اجاره
اجازه	?ijâza	اجازه
آورگ	?âwirg	اجاق
وَجَاح	wajâx	اجاق
آگردان	?âgirdân	اجاق
حَزا	jazâ	اجر
اَجَل	?ajal	اجل
اختیار	?ixtiyâr	اختیار
نَتَوَه	natawa	اخلاف، پسران
گرز	girz	اخمو
بانگ	bāng	اذان، صدا
اَدَت	?azâd	اذیت
اَرِبَاب	?arbâb	اریاب
بُورَه	bōra	اردک ماده
سُونَه	sōna	اردک نر
هردو	hordū	اردو
هردوگا	hordūgâ	اردوگاه
هرزان	harzân	ارزان
هرزن	harzin	ارزن
لَه	la	از
لَوی دوا	laway-dwâ	از این ببعد
لَه ردا	lêradâ	از این جا
لَبَر	labar	از برای، بعلت
لَه کَنگَوَه	lakangēwa	ازکی، از چه وقت
اَزَل	?azal	ازل
مشار	mušâr	اره
اَزدها	?azdihâ	ازدها

ولاغ	wulâγ	اسب
جانو	jânū	اسب (سال اول)
جانوآسپ	jânū-ʔasp	اسب نر (سال دوم)
جانو مایین	jânū-mâyīn	اسب ماده (سال دوم)
آسپ	ʔasp	اسب نر
مایین	mâyīn	اسب ماده، مادیان
یخته	yaxta	اسب اخته شده
وَسنا	wastâ	استاد صنعتگر
مامستا	mâmustâ	استاد معلم
گول	göl	استخر
اسک	ʔesk	استخوان
اسراحت	ʔisrâhat	استراحت
استکان	ʔistikân	استکان
آسپناغ	ʔaspanâγ	اسفنج
اسلحه	ʔaslahâ	اسلحه
چک	çak	اسلحه
نو	nēw	اسم، نام
زگ چون	zig-çün	اسهال
دیل	dîl	اسیر
یخسیر	(y)ixsîr	اسیر
یخسیر	yaxsîr	اسیر
فرمسک	firmesk	اشک
اصرار	ʔisrâr	اصرار
اصل	ʔasl	اصل
وطاق	watâq	اطاق
دور و بر	dawrû-bar	اطراف، دور و بر
اعتبار	ʔihtibâr	اعتبار
دعه	daʔē	افاده
افتخار	ʔiftixâr	افتخار
هوسار	hawsâr	افسار
نظیره	nazîra	افسانه

آسُو	ʔāsō	افق
اقبال	ʔiqbâl	اقبال
هستا	(h)ēstâ	اکنون ، حال
اگر	ʔagar	اگر
اگر چی	ʔagarčī	اگر چه
اگر نه	ʔagarna	اگر نه
کر	kar	الاغ ، خر
الآن	ʔalʔân	الآن
هلبتہ	halbatta	البته
پارانوہ	pârânawa	التماس
هَلک	hēlak	الک
پسک	pisk	الکن
بازنہ	bâzna	النکو
بلام / بلام	balâm/bilâm	آما ، ولی
ولی	walī	آما ، ولی
امام	ʔimân	امام
آمانت	ʔamânat	امانت
امر	ʔamr	امر
اُو رُو	ʔawrō	امروز
اُوسال	ʔawsâl	امسال
امشو	ʔimsaw	امشب
همد	humēd	امید
طما	tamâ	امید
هیوا	hīwâ	امید
طما دار	tamâdâr	امیدوار
همدوار	humēdwâr	امیدوار
امیر	(ʔa)mīr	امیر
هنار	hanâr	انار
آمبار	ʔambâr	انبار
همبانہ	hambâna	انبانہ
ماشہ	mâsa	انہر

هَنجیر	hanjīr	انجیر
اَندازَه	?andāza	اندازه
بارستاغی	bāristâ?ī	اندازه
انسان	?insân	انسان
انشالّا	?insâllâ	انشاء الله
قامک	qâmک	انگشت
انگستیه	?angustīla	انگشتر
قوچکَه	qūčaka	انگشانه
تِرَه	tirē	انگور
اَو	?aw	او
هَوَلین	hawwalīn	اولا
گزنیک	gizīng	اولین اشعه آفتاب
مالومندال	mâlū-mindâl	اهل و عیال
رام	rām	اهلی
ای	?ay	ای
ایراد	?īrâd	ایراد
اَوان	?awân	ایشان، آنها
عِل	?ēl	ایل
ایمان	?īmân	ایمان
باوَر	bâwar	ایمان
اَوَه	?awa	این، آن
اَرَه	?ēra	اینجا
اَوَجیه	?aw-jēya	اینجا
اَوَلایَه	?aw-lâya	اینطرف
اَوجورَه	?aw-jūra	اینطور
اَوَنده	?awanda	اینقدر، آنقدر
هنده	hēnda	اینقدر، آنقدر
اَوهمو	?aw-hamū	این همه
هَیوان	haywân	ایوان
اَوانه	?awâna	اینها

ب

دَگل	dagal	با، همراه
لَگل	lagal	با، همراه
بَسیون	baybūn	بابوه
زَل	zal	بائلاق
باج	bâj	باج
آوالزاوَه	?awâl-zâwa	باجناق
با	bâ	باد
بای	bây	باد
کزه بای	kiza-bây	باد ضعیف، سوز
بادام	bâdâm	بادام
بادوَه	bâdawa	بادبادک
باوشن	bâwasēn	بادبزن
باینحانی رَش	bâyinjânî-ras̄	بادنجان
جار	jâr	بار، دفعه
کَرَت	karat	بار، دفعه
باران	bârân	باران
بارگَه	bârga	باروبنه
باریک	bârīk	باریک
باز	bâz	باز (پرنده)
اَوَه	?awa	باز (قید)
آواله	?awâla	باز (قید)
بازار	bâzâr	بازار
بازاری	bâzârī	بازاری
باسک	bâsk	بازو
گَپ	gap	بازی
قمار	qumâr	بازی، قمار
باغ	bâγ	باغ
باغوان	bâṭawân	باغبان
باخچه	bâxča	باغچه
بمشور	bamsūr	بافهم، فهمیده

ته‌گِشتو	tēgayštū	بافهم ، فهمیده
باقلا	bāqlā	باقلا
باشماو	pāsmāw	باقی مانده ، ماترک
باقلاوه	bāqlāwa	باقلاوا
بال	bâl	بال
سَر	sar	بالا
زورو	zūrū	بالا
سرتَر	sartir	بالا تر
آخری	?âxrī	بالاخره
بالنج	bâlinj	بالش
بان	bân	بام
خون شیرین	xwēn-šīrēn	بانمک ، ملیح
باور	bāwar	باور
به‌کوه	pēk(awa)	باهم
دَبه	dabē	باید
بیار	bayâr	بایر
دولایه	daw-lâya	باینطرف
به‌جه	bajē	بجا ، مناسب
له‌جی	lajēy	بجای
لباتی	labâtī	بجای
له‌جیاتی	lajiyâtī	بجای
بجگله	bējga(la)	بجز
مندالانە	mindâlâna	بجگانه
مندالی	mindâlî	بجگی
مندال	mindâl	بچه (انسان)
بچو	bēcū	بچه (حیوان)
فرخه	farxa	بچه (حیوان)
جوانو	jwânū	بچه ، اسب ، گره‌اسب
گیسک	gîsk	بچه ، بز
جاشک	jâšk	بچه ، خر
بچو ورج	bēcū-wirj	بچه ، خرس

توتک‌سگ	tūtka-sag	بچهٔ سگ
دی‌لاغ	daylâγ	بچهٔ شتر
گولک	gwēlik	بچهٔ گاو
پالاغ	pâlâγ	بچهٔ گاو میش
کوتلهٔ برّاز	kūtala-barâz	بچهٔ گراز
کاور	kâwr	بچهٔ گوسفند (یکساله)
شک	šak	بچهٔ گوسفند (سه‌ساله)
مندال داری	mindâldârī	بچه‌داری
باث	bâs	بحث
هلم	halm	بخار
کورّه	kūra	بخاری
بخت	baxt	بخت
خراب	xirâp	بد
بو گئیو	bō-ganīw	بد بو
له قومو	lēqawmâw	بدبخت
دستو آزنو	dastaw-ʔažnō	بدبخت
نگبتی	nagbatī	بدبختی، نکبت
دل پیس	dil-pīs	بد دل
بد رفتار	bad-raftâr	بد رفتار
برّه کردن	barē-kirdin	بدرقه
به	bē	بدون، بی
قرض‌دار	qarzdâr	بدهکار
قرض	qarz	بدهی
برامبر	barâambar	برابر
برا	birâ	برادر
کاک	kâk	برادر بزرگ
برازا	birâzâ	برادر زاده
هور	hēwar	برادر شوهر
زن برا	žin-birâ	برادر زن
براجکوله	birâ-čikōla	برادر کوچک
برایتی	birâyatī	برادری

بو	bō	برای
لَبَر	labar	برای
لَبَر چی	labarčī	برای چه، چرا
بوچی	bōčī	برای چه، چرا
برج	burj	برج
قلا	qalâ	برج، قلعه
برزاو	birzâw	برشته
بِغَر	bafir	برف
گلاه	galâ(h)	برگ درخت
بَلْگَه	balga	برگه، مدرک
برنج	birinj	برنج
بَرخ	barx	بره
روت	rūt	برهنه، لخت
بزن	bizn	بز ماده
بِزِی	nērī	بز نر
بِزَاز	bazzâz	بزاز
بِزَرِک	bazarak	بزرگ
گورَه	gawra	بزرگ (مادی)
مَزَن	mazin	بزرگ (معنوی)
کارِیله	kârîla	بزغاله تا پایان اولین تابستان
کیسک	gîsk	بزغاله تا پایان زمستان
کیسکِ نِر	gîska-nēr	بزغاله تا پایان زمستان (نر)
کیسکِ مِه	gîska-mē	بزغاله تا پایان زمستان (ماده)
کور	kūr	بزغاله از سال دوم به بعد (نر)
چوشتیر	čōštîr	بزغاله از سال دوم به بعد (ماده)
بزن کوی	bizna-kēwī	بز کوهی
بَس	bas	بس، کافی
بستان	bistân	بُستان
بستان چی	bistânčī	بُستان بان
بَسْتَنی	bastanī	بستنی
زور	zōr	بسیار

بَژَن	bažn	بَژَن ، هیکل
قَپ	qâp	بشقاب
دَوْرِي	dawrī	بشقاب
لَنگَرِي	langarī	بشقاب
چَقَنَه	čaqqana	بشکن ، صدای برخورد دو انگشت
بَرَوُ	baraw	بطرف
پَاش	pâš	بعد ، پس
دوا	dwâ	بعد ، پس
پاشان	pâšân	بعدا
لِپاشان	lapâšân	بعدا
لَوِي دوا	lawaydwâ	بعد از این
لَوِي دواوَه	lawaydwâwa	بعد از این
بَارَه	bâra	بِع بَع
کَارِکَار	kârakâr	بِع بَع
هِنْدِک	hëndek	بعضی ، کمی ، اندکی
بَعْضِه	ba?zē	بعضی ، کمی ، اندکی
دل پری	dil-pirī	بُغض
بَقَال	baqâl	بَقَال
بَخِچَه	buxča	بِقِچَه
باقی	bâqī	بقیه
کِچِنِي	kičēnī	بِکارت
بَلَا	balâ	بلا
دَسْتَوَبِجِه	dastaw-bajē	بلافاصله ، فوری
دَسْتَوَبِجِه	dastū-bajē	بلافاصله ، فوری
سَرْدَارِي	sardârī	بَلال ، ذَرَّت
کَلِ يَغْمَبَرَه	gula-pēyambara	بَلال ، ذَرَّت
بَلْبَل	bulbul	بلبل
بَلَد	balad	بَلَد ، ماهر
بَرَز	barz	بلند
بلند	bilin(d)	بلند
بالا بَرَز	bâlâ-barz	بلند قامت

بَرزِی	barzī	بلندی
بلندی	bilindī	بلندی
بَرُو	barū	بلوط
بلور	bulūr	بلور
بروش	birwēš	بلغور
بَلْکَه	balka	بلکه ، شاید
بَلْکِی	balkī	بلکه ، شاید
بَلْکُو	balkū	بلکه ، شاید
بَشْکُو	baškū	بلکه ، شاید
بَلِه	balē	بلی
بَنَّا	bannâ	بنا
بَند	band	بند ، سد
دُوخِین	dōxīn	بند شلوار
وَنَوَشَه	wanawša	بنفشه
بُون	bōn	بو
سَبَارَت	sabârat	بواسطه ، بعلت
بَوَسِیر	bēwasīr	بواسیر
پِنج	pinj	بوته
گِرَو	gēzaw	بوخاری
بُون دَار	bōndâr	بودار
بَوْرَانِی	bōrânī	بورانی
مَاج	mâc	بوسه
بَوَسُو	bōsō	بوی سوخته ، پارچه
بَوِچْک	bōčak	بوی سوخته ، غذا
قَل	qal	بو قلمون
قَلَمُونَه	qalamūna	بو قلمون
بِه	ba	به
دَبَر	dabar	به تن ، دربر
بَهَار	bahâr	بهار
بَلْپ	palp	بهبانه
بِیانو	byânū	بهبانه

بختان	buxtân	بهتان
چاکتر	čâktir	بهتر
بِهَشْت	bahašt	بهشت
چُول	čōl	بیابان
چُولگَه	čōlga	بیابان
فَطیر	fatīr	بیات ، فطیر
بِیَات	bayât	بیات ، فطیر
بِه اَدَب	bēʔadab	بی ادب
لَه خُورَا	laxōrâ	بی جهت
بِه چَاَرَه	bēcâra	بیچاره
سِر	sir	بی حس
ناخافل	nâxâfil	بی خبر ، ناغافل
بِی	bī	بید (درخت)
مُورگَه	mōrka	بید (جانور)
وَه خَبَر	waxabar	بیدار
وَه خَبَرِی	waxabarī	بیداری
بِه دَانَه	bēdâna	بی دانه
لَا رَه	lârē	بیراهه
دَر	dar	بیرون ، خارج
بِیَسْت	bīst	بیست
بِه سَوَاد	bēsawâd	بی سواد
زُور	zōr	بیش
زُورْتَر	zōrtir	بیشتر
مِشَه	mēša	بیشه
بِه طَرَف	bētaraf	بی طرف
بِه عَار	bēʔâr	بیعار
بِغِی	baʔy	بیعانه
خُور	xwēr	بی عرضه
خُورِی	xwērī	بی عرضگی
بِه کَار	bēkâr	بی کار
بِه کَس	bēkas	بی کس

به گاری	bēgārī	بی گاری
گهوگره	sōγra	بی گاری
پهزه	pēmara	بیل
نخوش	naxōš	بیچار
بین	bayn	بین
بنار	binâr	بین کوه و حلکه
خون تال	xwēn-tâl	بی نمک، گوشت تلخ
کیو	kapō	بینی
بوه زن	bēwa-žin	بیوه زن
به هوش	bēhōš	بی هوش
پ		
لاق	lâq	پا (تمام پا)
په	pē	پا (از مچ بیابین)
پاییز	pâyîz	پائیز
خواره	xwâr(ē)	پائین
په خواس	pēxwâs	پا برهنه
په وند	pēwand	پابند
قلمندار	qalamindâr	پاتوق
پادشا	pâ(d)sâ	پادشاه
پارچه	pârça	پارچه
پارکه	pâraka	پارسال
پارسنگ	pârsang	پارسنگ
پیل	bēl	پارو
براو	birâw	پاره، بریده
دردر	dirdir	پاره پاره
پانه	pânē	پاشنه
خاوان	xâwēn	پاک
کرتان	kurtân	پالان
کرتان درو	kurtân-dirū	پالان دوز
پالوده	pâlūda	پالوده
پازده	pâzda	پانزده

پنصت	pēnsat	پانصد
آخر	ʔâxir	پایان
په مرد	pēmard	پایمرد
په مردی	pēmardī	پایمردی
سرت	sirta	پیچ
چرپ چرپ	čirpa-čirp	پیچ
پخ	pax	پخ
بلاو	bilâw	پخش
باب	bâb	پدر
باو	bâw	پدر
با پیر	bâ-pîr	پدر بزرگ
زرباب	zirbâb	پدر خوانده
خزور	xazūr	پدرزن، پدرشوهر
پیر	pir	پیر
توک	tūk	پیر، مو
پرت	part	پرت
هلدر	haldēr	پرتگاه
پرچ	parč	پرچ
بیداغ	baydâγ	پرچم، سیرق
پرزین	paržin	پرچین
زور خور	zōrxōr	پرخور
توکدار	tūkdâr	پردار، مودار
پرده	parda	پرده
پیر رنگ	pirrang	پیر رنگ
پرو	pirrū	پرو
پرسیلرکه	parasīlērka	پرستو
پرسین	pirsīn	پرسش
زور بله	zōr-bilē	پیرگو
توکن	tūkin	پرمو
طیر	tayr	پرنده
بالنده	bâlinda	پرنده
پلور	palawar	پرنده

پپوله	papūla	پروانه
پیره	parra	پیره
پارز	pârēz	پرهیز
پارزگار	pârēzgar	پرهیزگار
پارزگاری	pârēzgarî	پرهیزگاری
پیره	pērē	په‌په‌روز
پیشان	parēšân	پیشان
پشو‌کاو	pašökâw	پیشان
په‌شو	pērē-šawē	په‌شپ
پوز	pōz	په‌ر، افاده
کلۆک	kulōk	په‌زا
ژاکاو	žākâw	په‌م‌رده، چروکیده
ع‌دیال	?adiyâl	پتو
پاش	pâš	پس
پاشکوت	pâša-kawt	پس‌انداز
پاشو‌پاش	pâšaw-pâš	پس‌پس
م‌مک	mamik	پستان (انسان)
گوان	gwân	پستان (حیوان)
م‌مک‌مز	mamik-miž	پستانک
پسته	pista	پسته
کر	kur	پسر
لاو	lâw	پسر جوان
پورزا	pūrzâ	پسر خاله، پسر عمه
زرکر	zirkur	پسر خوانده
خالوزا	xâlōzâ	پسر دایی
عاموزا	?âmōzâ	پسر عمو
دو صبحینه	dū-sib(h)aynē	پس فردا
دو صبحی	dū-sib(h)ay	پس فردا
دو صبحی شو	dū-sibhay-šawē	پس فردا شنبه
پاشروک	pâšarök	پس‌مانده
پاشو	pâšū	پسین

پشت	pišt	پشت
لَه سَرِیک	lasaryēk	پشت سر هم
بَه دَوایِ یکدا	badwāy-yēkdâ	پشت سر هم
پژمل	pižmil	پشت گردن
پشتیوان	pištīwân	پشتیان
بَرگن	bargin	پشم بره
خوری	xūrī	پشم گوسفند
مِشولَه	mēšūla	پشه
کُوکا	kōgâ	پشته
کلکن	kulkin	پشمالو
پرد	pard	پل
پردَوان	pardawân	پلبان
پیلو	pīlū	پلک چشم
پلینگ	pilīng	پلنگ
پلاو	pilâw	پلو
پلیکان	pilīkân	پله ، پله‌کان
پَنا	panâ	پناه
لُوکَه	lōka	پنبه
پنج	pēnj	پنج
پَنجا	panjâ	پنجاه
پَنجرَه	panjara	پنجره
پَنجَه	panja	پنجه
شاردراو	šârdirâw	پنهان کرده شده
بَه دزی	badizī	پنهانی ، دزدکی
پَنیر	panīr	پنیر
زَرَد خَنده	zarda-xanda	پوزخند
پست	pēst	پوست
کول	kawl	پوستین
رزبو	rizīw	پوسیده
حل	jil	پوشاک
پول	pūl	پول

پاره	pâra	پول
پولا	pōlâ	پولاد
پولکه	pūlaka	پولک
تنیشت	tanīšt	پهلوی، کنار
کلکه	kalaka	پهلوی (عضو بدن)
پالوان	pâlawân	پهلوان
پان	pân	پهن
پین	payn	پهن
ریخ	rîx	پهن
ترس	tars	پهن اسب و خر
شیاکه	šyâka	پهن گاو و گاو میش
پانایی	pânâyî	پهنا
پیاده	pyâda	پیاده
به بیان	bapēyân	پیاده
پیواز	pîwâz	پیاز
پیاله	pyâla	پیاله
بناغه	binâḡa	پی (در ساختمان)
پچ	pēč	پچ
قف	qaf	پچ
پیدا	piydâ	پیدا
پیر	pîr	پیر
پرار	pērâr	پیرار سال
کراس	kirâs	پیراهن
پیرزن	pîra-žin	پیرزن
پیر پیاو	pîra-pyâw	پیر مرد
پیری	pîrî	پیری
پیش	pēš	پیش
لوی پیش	laway-pēš	پیش از این
پیش ویکه	pēš-wayka	پیش از اینکه
پیشامد	pēšâmad	پیشامد
نوجاوان	nēw-čâwân	پیشانی

بَرهَل بِنَه	bar-hal bēna	پیش بند
پیش کَوَت	pēškawt	پیشرفت
پیشکی	pēšakī	پیش قسط
پیش کِش	pēškēš	پیشکش
پیشگو	pēšgū	پیشگو
پیشگوئی	pēšgūyī	پیشگوئی
پیش نَوَز	pēšnwēž	پیش نماز
بِه پِشَوَه	bapēšawa	پیشواز
پیشه	pīša	پیشه
پشو	pēšū	پیشی ، قبلی
وَلَام	walām	پیغام
پِغَمَبَر	pēyambar	پیغمبر
پینه چی	pīnačī	پینه دوز
پیو	pīv	پیه
بِر	baz	پیه
	ت	
هَتَا	(ha)tâ	تا (حرف ربط)
جُولَانَه	jōlâna	تاب
هاوین	hâwīn	تابستان
تابوت	tâbūt	تابوت
دارمیت	dâra-mayt	تابوت
تاوَه	tâwa	تابه
تاج	tânj	تاج
تاجر	tâjir	تاجر
دَرَنگ	dirang	تاخیر
تار	târ	تار (آلت موسیقی)
داو	dâw	تار (مو)
تارزن	târzan	تارزن
مِزُو	mēzū	تاریخ
لَه مِزِينَه	lamēžīna	تاریخی
تاریک	târīk	تاریک

تاریکی	târikâyi	تاریکی
تازگی	tâzagî	تازگی
تازه	tâza	تازه
تازه په گیشته	tâza-pêgayštû	تازه بدوران رسیده
تازه بوک	tâza-bûk	تازه عروس
تاجی	tâjî	تازی
تاجیوان	tâjîwân	تازی بان
تاوان	tâwân	تاوان
نوبته	nôbatê	تب
بیور	bîwir	تبر
پیروزبایی	pîrôz-bâyi	تبریک
دل له دان	dil-lêdân	تپش قلب
تیو لکه	tapôlka	تپه، کوچک
تجارت	tijârat	تجارت
تجربه	tajraba	تجربه
دیاری	dyârî	تحفه
تَحْمَل	tahammul	تحمل
تَحْوِيل	tahwîl	تحویل
تخت	taxt	تخت
تخته	taxta	تخته
تخته نرد	taxta-nard	تخته نرد
توو	tôw	تخم، بذر
گرا	garâ	تخم حیوانات تخم گذار
گلنه	gilêna	تخم چشم
هلکی دوزردنه	hilkey-dûzardêna	تخم دو زرده
هلکه	hilka	تخم مرغ
تخمین	taxmîn	تخمین
تگبیر	tagbîr	تدبیر
تر	tar	تر
ترازو	tarâzû	ترازو
تور	tûr	ترب

توری فرنگی	tūrī-farangī	تربچه
ترس	tirs	ترس
باک	bāk	ترس
ترسنوک	tirsnōk	ترسو
ترش	tirs̄	ترش
ترشی یات	tirs̄iyât	ترشی
ترقی	taraqqī	ترقی
ترک	tirk	ترک
عجم	?ajam	ترک
شولک	šūl(k)	ترکه
ترنج	turunj	ترنج
کور	kawar	تره
تره تیزه	tara-tīza	تره تیزک
تریاک	tiryāk	تریاک
تینو	tīnū	تشنه
تینوئی	tīnū?ētī	تشنگی
خلق	xulq	تعارف
تعارف	ta?âruf	تعارف
تعریف	ta?rīf	تعریف
تعظیم	ta?zīm	تعظیم
تف	tif	تف
تفنگ	tifang	تفنگ
گروشین	garū-šīn	تفنگ سر پز
دگمه	dugna	تکه
لنگه	lat(ka)	تکه ، قطعه
گوال	gawâl	تکه ابر
لَت لَت	latlat	تکه تکه
ترزه	tarza	تگرگ (دانه کوچک)
گلره	gillēra	تگرگ (دانه درشت)
نال	tâl	تلخ
پنه	pita	تلنگر

تَلَه	tala	تله
تَاشا	tamâšâ	تاشا
تَواو	tawâw	تمام
تَمَنَّا	tamannâ	تَمَنَّا
پاک	pâk	تمیز، پاک
دَرپِه	darpê	تنبان
تَعْبَل	tambal	تنبل
تند	tund	تند، سریع
پرتاو	pirtâw	تند، سریع
ساغ	sâγ	تندرست
ساغی	sâγī	تندرستی
تَنگ	tang	تَنگ
تَنگَه	tunga	تَنگ
دَراو	darâw	تَنگه
تَندور	tandūr	تنور
بِه خَوَوَه	baxōwa	تنومند
تَنیا	tanyâ	تنها
بِه تَنه	batanê	تنها
آتو	?atō	تو (ضمیر)
زوره	zūrê	تو، داخل
توانا	twânâ	توانا
تورکَه	tūraka	توبره
توبَه	tōba	توبه
توپ	tōp	توپ
توپین	tōpēn	توپ بازی
تو	tū	توت
توتن	tūtīn	توتون
کَوگَه	kōga	توده
تور	tōr	تور
رَشکَه	raška	تور (برای گاه)
تیشو	tēšū	توشه

ذخیره	zaxīra	توشه
توفیق	tōfīq	توفیق
توله	tūla	توله
توتکه سگ	tūtka-sag	توله سگ
تمن	timan	تومان
نغمه	naʕma	تونل
توهن	tawhēn	توهین
برماو	barmâw	ته مانده
تیر	tīr	تیر
کولکه	kōlaka	تیر چوبی
انگواو	?angwâw	تیر خورده
تیروک	tīrōk	تیرک
تیرو کوان	tīrū-kawân	تیر و کمان
قو چغانی	qōčaqâni	تیرو کمان (اسباب بازی)
تیز	tīz	تیز
تیزاو	tīzâw	تیزاب
تیشه	tašwē	تیشه
تبع	tīy	تبع
مرمر	marmar	تبله
مِشِن	mēšēn	تبله بازی
ج		
جگا	jē(gâ)	جا، جایگاه
جه بجه	jēbajē	جایجا
جاجم	jâjim	جاجیم
جادو	jâdū	جادو
جاده	jâdda	جاده
جارچی	jârcī	جارچی
گسک	gask	جارو
بستان	bēstân	جالیز
جام	jâm	جام
لباس	libâs	جامه

کیان	gyân	جان
بَرمال	barmâl	جانماز
جانَوَر	jânawar	جانور
دَعبا	da?bâ	جانور
تَوَلَه	tōla	جبران، انتقام
جَد	jad	جَد
جوِه	jwē	جدا
جیا	jyâ	حدا
جوپی	jwēyî	جدایی
گلی	gulî	جدام
زوخواو	zūxâw	جراحت
قم	qum	جرعه
پیریشک	pirîšk	جرقه
تاوان	tâwân	جریمه
بِجگَلَه	bējga(la)	جز، بغیراز
بِکار	bakâr	حسور
در	dir	حسور
چِرَن	jēzn	حش، عمد
مجری	mijrî	جعبه
جوت	jūt	حفت
جوتَه	jūta	حفتک
جَرگ	jarg	جگر
جَرگودل فرۆش	jargu-dil-firōš	جگرکی
جل	jil	جُل (فرش)
جلد	jild	چلد
جلیتقَه	jilîtqa	چلیقه
جَمع	jam?	جمع
وَحَر	waxir	جمع و جور
هَبینی	haynî	جعبه
أَجَنَه	?ajinna	چن
مال	mâl	حس
شَر	šar	حنگ

شَرکَر	šarkar	جنگجو
جَنگَل	jangal	جنگل
دارستان	dâristân	جنگل
جُو	jō	جُو
جواب	jwâb	جواب
وَلَام	walâm	جواب
جَوَال	jawâl	جوال ، گونی
شوژن	šūžin	جوال دوز (نوعی سوزن)
جِهَل	jihēl	جوان
جواهر	jwâhir	جواهر
جوجکَه	jūčika	جوجه
جوجیلَه	jūjīla	جوجه
سیخور	sīxūr	جوجه تیغی
گوروی	gōrawī	جوراب
پوزوانَه	pūzawâna	جوراب (نوعی خاص برای ساق پا)
زیپکَه	zīpka	جوش روی پوست
جَوهر	jawhar	جوهر
جُوگَه	jō(ga)	جوی
جُوگَلَه	jō(gala)	جوی
جیاز	jyâz	جهاز
جهان	jihân	جهان
جَهَنَم	jahannam	جهنم
تون	tūn	جهنم
جولکَه	jūlaka	جهود
گیرفان	gīrfân	جیب
باخل	bâxal	جیب
جیوَه	jīwa	جیوه
چ		
چادر	čâdir	چادر، خیمه
ناول	tâwl	چادر، خیمه
چارشپو	čâršēw	چادر سر

گروگ	garōk	چادر نشین
چاره	čâra	چاره
کاله	kâla	چارغ
قَطارچی	qatârčî	چاروادار
چارودار	čârwêdâr	چاروادار
چَشنی	čašnî	چاشنی فشنگ
قَلَو	qalaw	چاق
چَقُو	čaqō	چاقو (بزرگ)
قَلَم بر	qalambir	چاقو (کوچک)
قَوْلکە	qōlka	چاله
چَنگە	čanaga	چانه (عضو بدن)
چَنه	čana	چانه (در چانه‌زدن)
چالاو	čâlâw	چاه
چا	čâ	چای
چایچی	čâyčî	چای‌چی
چَب	čap	چپ
چَبَر	čapar	چَبَر
سَبیلە	sabîla	چبِق
چَتَر	čatr	چتر
چَخماخ	čaxmâx	چخماق
مَفَرغ	mafraγ	چدن
لور	lawar	چرا (در چریدن)
بوچی	bōčî	چرا، برای چه
بوچ	bōč	چرا، برای چه
آدی بو	?adîbō	چرا، برای چه
چرا	čirâ	چراغ
چراخانی	čirâxânî	چراغانی
چهلور	jē-lawar	چراگاه
چور	čawr	چرب
پچک	pēčk	چرخ (در ماشین و گاری)
چلک	čil̥k	چرک، کثافت

چرم	čarm	چرم
چسب	časp	چسب
چاو	čâw	چشم
چاوشین	čâw-sîn	چشم آبی
چاوره	čâwa-rē	چشم براه
چاواشه	čâw-ʔēša	چشم درد
چاورش	čâw-raš	چشم سیاه
کانی	kân(i)	چشمه
کل	kil	چشمهٔ پل
چون	čōn	چطور
چلون	čilōn	چطور
چواله	čwāla	چغاله
چواله بادام	čwāla-bādām	چغاله بادام
چوندَر	čawandar	چغندر
چکوج	čakūč	چکش
چکمه	čakma	چکمه
دلویه	dilōpa	چکه
چون	čōn	چگونه
چلون	čilōn	چگونه
چونی یتی	čōniyatī	چگونگی
گوج	gōj	چلاق
چلاو	čilâw	چلو
چلوار	čilwâr	چلوار
چلاوکباب	čilâw-kabâb	چلوکباب
چله	čila	چله
چلی هاوین	čilay-hâwīn	چلهٔ تابستان
برجیق	barčīq	چماق
چمدان	čamadân	چمدان
چمن	čiman	چمن
چنار	činâr	چنار
وها	wahâ	چنان

بَجورِک	bajūrēk	چنان
بتو	bētū	چنانکه
چَند	čan(d)	چند ، چقدر
چَندمی	čandumī	چندمین
چَنگ	čang	چنگ ، پنجه
چَنگال	čangâl	چنگال
وا	wâ	چنین
دار	dâr	چوب ، هیزم
داری دَستی	dârî-dastî	چوب دستی
دار فرَوش	dâr-firōš	چوب فروش
اَسپُون	?aspōn	چوبک
شوان	šwân	چوپان
گاوان	gâwân	چوپان گاو
چون	čūn	چون
چونکی	čūnkî	چونکه
چونگَه	čūnka	چونکه
چی	čî	چه
جوار	čwâr	چهار
چارده	čârda	چهارده
قرَه چوارشمو	qara-čwâr-šammō	چهارشنبه سوری
جوارصت	čwâr-sat	چهارصد
جوارفصل	čwâr-fasl	چهارفصل
جواروَختَه	čwâr-waxta	چهارفصل
جوارگوش	čwâr-gōš	چهارگوش
چل	čil	چهل
شت	šit	چیز
شِتک	šitēk	چیزی
گنج	gēnj	چین
گنجی نوجاوان	gēnjî-nēw-čâwân	چین پیشانی
	ح	
حاضر	hâzir	حاضر

حاکم	hākim	حاکم
أحوال	?ahwāl	حال
حَفَس	hafs	حبس
کله قند	kila-qand	جبه قند
حَتْمًا	hatman	حتما
حَج	haj	حج
عَجات	?ajāmat	حجامت
حجره	hujra	حجره
حراج	harāj	حراج
تین	tīn	حرارت
حَرَام	harām	حرام
بیزو	bīzū	حرام زاده
قسه	qisa	حرف ، سخن
حَرَكَت	harakat	حرکت
حَرَم خانَه	haram-xāna	حَرَم خانَه
حَرِيف	harīf	حریف
حس	his	حس
حساب	hisāb	حساب
حَسْرَت	hasrat	حسرت
داخ	dāx	حسرت
بَغِيل	baYīl	حسود
بَغِيلِي	baYīlī	حسودی
عَشْر	?ašr	حشر
کوتوبی	kawtūyī	حصه
حَضْرَت	hazrat	حضرت
په خُوش	pēxōš	حظ
حَق	haq	حق
حَقاو	haqāw	حق آبه
حکم	hukm	حکم
حاکمیتي	hākimētī	حکومت
حَکِيم	hakīm	حکیم

تَنَكَه	tanaka	حلبی (فلر)
چَلَنگ	čalang	حلبی (پیت)
شَیْطَانُوکَه	šaytânōka	حلزون
سَرَنه خون	sarēna-xūn	حلق آویز
الَقَه	ʔâlqa	حلقه
حَلْوَا	ħalwâ	حلوا
حَمَام	ħamâm	حمام
حَمَائِل	ħamâyil	حمایل
خَنَه	xana	حنا
خَنَه بَنَدَان	xana-bandân	حنابندان
قَرَقَرُوچکَه	qurqurōčika	حنجره
حَوْرِي	hōrī	حوری
حَوْض	ħawz	حوض
کَوْل	gōl	حوضچه
خَاوَلِي	xâwlī	حوله
حَاوَلِي	ħâwlī	حوله
حَايَا	ħayâ	حیا
حَصَار	ħasâr	حیاط
حَايِف	ħayf	حیف
حَايَوَان	ħaywân	حیوان
	خ	
دِرُو	dirū	خار
زوشک	zūšk	خارپشت
خَاص	xâs	خاص
خَاطِر	xâtir	خاطر
خَاطِر جَم	xâtir-jam	خاطر جمع
خُل	xol	خاک
کِل	gel	خاک
خُل مِش	xola-mēs	خاکستر
خَاکِي	xākī	خاکستری
خَاکَه قَنَد	xâka-qand	خاکه قند

خال	xâl	خال
خالدار	xâldâr	خال دار
خالق	xâliq	خالق
پور	pūr	خاله ، عمه
پورزا	pūrzâ	خاله زاده ، عمه زاده
بَتال	batâl	خالِی
بُوش	bōš	خالِی
خاو	xâw	خام
بِه دَنگ	bēdang	خاموش ، بی صدا
کوزاو	kūzâw	خاموش ، تاریک
قِیعاق	qaymâq	خامه
مال	mâl	خانه ، خانوار
مالوکا	mâlōka	خانه ، کوچک
خَبَر	xabar	خبر
خَتَنَه	xatna	ختنه
خَتَنَه سوران	xatna-sūrân	ختنه سوران
خَجَالَت	xajâlat	خجالت
خدا	xudâ	خدا
خوا	xwâ	خدا
خلا	xulâ	خدا
خوالِه خُوشبو	xwâlê-xōš-bū	خدا بیامرز
مال آوا	mâl-?âwâ	خدا حافظ
خدا حافظ	xudâ-hâfiz	خدا حافظ
خدا حافظی	xudâ-hâfizî	خدا حافظی
مال آوایی	mâl-?âwâyî	خدا حافظی
خدایا	xudâyâ	خدایا
رَبِّی	rabbî	خدایا
خَدَمَت	xizmat	خدمت
خَدَمَتکار	xizmatkâr	خدمتکار
کَر	kar	خر
دِل کَر	dēla-kar	خر ماده

گول کر	gōla-kar	خر نر
خراب	xirâp	خراب ، بد
کلاوه	kalâwa	خرابه
کالک	kâlak	خربزه
خرج	xarj	خرج
خرجن	xurjēn	خرجین
قرزال	qirzâl	خرچنگ
ورد	wird	خرد
ورده	wirda	خرده ، ریزه
ورج	wirç	خرس
دل ورج	dēla-wirç	خرس ماده
گول ورج	gōla-wirç	خرس نر
کروشک	karwēšk	خرگوش
گرملان	garmalân	خرگوش استراحت کرده
سردلان	sardalân	خرگوش استراحت نکرده
خرما	xurmâ	خرما
خرمایی	xurmâyî	خرمایی
مش کره	mēša-kara	خرمگس
خرمان	xarmân	خرمن
جوخین	jōxīn	خرمن
جَنجَر	janjar	خرمن کوب
گره کردن	gēra-kirdin	خرمن کوبیدن
خروار	xarwâr	خروار
خلوار	xalwâr	خروار
کلاب	kalabâb	خروس
کریار	kirîyâr	خریدار
خزنه	xazēna	خزانه ، گنج
تیان	tyân	خزینه ، حمام
ماندو	mândū	خسته
ماندویی	mândūyî	خستگی
خشت	xist	خشت

خاشخاشک	xāšxāšk	خشخاش
وشک	wišk	خشک
وشکسالی	wiška-sâlī	خشکسالی
قین	qīn	خشم، غضب
رق	req	خشم، غضب
خُومَانَه	xōmāna	خصوصی، خودمانی
خَط	xat	خط
خَطَا	xatâ	خطا
خَطَر	xatar	خطر
مَترسی	matirsī	خطر
خَطَاکار	xatâkâr	خطاکار
تاوانبار	tâwânbâr	خطاکار
خَطَرَناک	xatarnâk	خطرناک
هَرُو	hērō	خطمی
خنکان	xinkân	خفگی، خفه شدن
خَلَاص	xalâs	خلاص
خَلَات	xalât	خلعت
خَلک	xalk	خَلق
خلق	xulq	خُلُق
چُول	čöl	خلوت
خوار	xwâr	خَم، کج
خَم	xim	خُم، کوزه، بزرگ
کوپَه	kūpa	خُم، کوزه، بزرگ
کوپَلَه	kūpala	خمره
خمار	xumâr	خُمار
باوشک	bâwēšk	خمیازه
هَویر	hawīr	خمیر
خَنجَر	xanjar	خنجر
خَنَدک	xandak	خندق
په کنین	pēkanīn	خنده، خندیدن
روبه په کنین	rū-ba-pēkanīn	خنده رو

فَنِك	fēnik	خُنک
خَو	xaw	خواب
خَوَن	xawn	خواب، رویا
خَوَاخَه	xwâja	خواجه
خَوِر	xwēr	خوار
خَوِرِی	xwērī	خواری
خَوَازبَنیکَر	xwâzbinīkar	خواستگار
خَوَازبَنی	xwâzbinī	خواستگاری
گَوَرائی بَز	gōrânībēž	خواننده
خَشک	xušk	خواهر
خَوَار	xwâr	خواهر
خَوَار زَا	xwârzâ	خواهرزاده
زَن خَشک	žin-xušk	خواهر زن
بَاچِی	bâjī	خواهر بزرگ
دَش	diš	خواهر شوهر
تَمَنَّا	tamannâ	خواهش
چَاک	čâk	خوب
بَاش	bâš	خوب
چَاکِی	čâkī	خوبی
چَاکِی یَتِی	čâkiyatī	خوبی
پَارِز	pârēz	خودداری، پرهیز
خَوَرا گِرَتِن	xōrâ-girtin	خودداری، پرهیز
سَر بَه خَو	sarbaxō	خود سر
خَوَار دَمَنی	xwârdamanī	خوردنی
خَوَرشَت	xōrišt	خورش
رَوُز	rōž	خورشید، روز
خَوَر	xōr	خورشید، روز
خَوُش	xōš	خوش
خَوُشِی	xōšī	خوشی
پَه خَوُش بَوَن	pēxōš-būn	خوش آیند
بَخْتِيار	baxtyâr	خوشبخت

بُونِ خُوش	bōn-xōš	خوش بو
خُوشرو	xōš-rū	خوشرو
جوان	jwān	خوشگل
هَشو	hēšū	خوشه
شَلومل	šilū-mil	خوش هیکل (برای زن)
خون	xwēn	خون
خُوناوی	xwēnâwī	خوتی
خُوناو	xwēnâw	خونابه
خزم	xizm	خویش، قوم
خزمایتی	xizmâyatī	خویشاوندی
خَیابان	xayâbân	خیابان
هاروهِ	hârwē	خیار
تِرزو	turēz ū	خیار چنبر
خَیاط	xayât	خیاط
خَیال	xayâl	خیال
خَیانت	xayânat	خیانت
پِستَه	pēsta	خیک
خِر	xēr	خیر، صدقه
زُور	zōr	خیلی
کَلِه	galē	خیلی
یَگجَار زُور	yagjâr-zōr	خیلی زیاد
کِرپَلَه	kurpala	خیلی کوچک
خَوَت	xēwat	خیمه
د		
هاوار	hâwâr	داد و فریاد
هَرا هَرا	harâ-harâ	داد و فریاد
هاتوهاوار	hâtū-hâwâr	داد و فریاد
گرم گرم	girma-girm	داد و فریاد
بِن بِن	bēna-bēn	داد و فریاد
سِدازه	sēdâra	دار (وسيلهٔ اعدام)
دارچین	dârcīn	دارچین

دَوا	dawâ	دارو، دوا
دَواخانَه	dawâ-xâna	داروخانه
داس	dâs	داس
داسولکَه	dâsûlka	داس کوچک
داخ	dâx	داغ، درد و غم
داغ	dâɣ	داغ، درد و غم
زیگ سوتاو	zīg-sûtâw	داغیده
دالان	dâlân	دالان
داو	dâw	دام
زاوا	zâwâ	داماد
داون	dâwên	دامن
آتَگ	?âtag	دامن
شاقل	šâqal	دامن
داونسی کوی	dâwēnī-kēwī	دامنه، کوه
زانا	zânâ	دانا
چازان	čâzân	دانا
دانَه	dâna	دانه
دَنک	dank	دانه
دَفَه	dafa	دایره رنگی، دف
دایمَه	dâyma	دایم
دایم	dâyim	دایم
دایان	dâyân	دایه
تایان	tâyân	دایه
خالو	xâlō	دائی
خالَه	xâl(a)	دائی
دَبَاغ	dabbâɣ	دبّاغ
توش	tūš	دچار
کچ	kič	دختر
کچ مام	kiča-mâm	دختر عمو
کچولَه	kičōla	دختر کوچک
لَه	la	دَر

در	dur	دُر
دَسْت کَوْت	dast-kawt	درآمد
دَی دَا	tēydâ	در آن
لَوِه دَا	lawē(dâ)	در آنجا
دِرِز	dirēz	دراز
دِرِزِی	dirēzī	درازا
دِرِزِی	dirēzâyī	درازایی
لِرِکَانَه	lêra (kâna)	در اینجا
لَوِی دَا	lawaydâ	در اینصورت
دَرکَه	dark(a)	درب
دَرکَوَان	darkawân	دربان
دَربَسْت	dar-bast	دربست
دَار	dâr	درخت ، دار
دَارچَقَانْدِن	dâr-čaqqândin	درختکاری
گَش	gaš	درخشان
رَوِنَاک	rūnâk	درخشنده
زَان	zân	درد
اِش	ʔēš	درد
هَش	hēš	درد
دَرْدِی سَر	dardī-sar	دردسر
هَنَاسَه سَارِد	hanâsa-sârd	دردمند
هَنَاسَه سَارْدِی	hanâsa-sârdī	دردمندی
دِرِز	dirz	درز
دِرِسْت	durust	درست
دِرِسْتکَار	durustkâr	درست کار
دِرِشْت	dirišt	درشت
دِرِوَش	dirawš	درفش
دَرگَا	dargâ	درگاه
دَرْمَان	darmân	درمان
دَامَاو	dâmâw	درمانده
قَرِیْنِگ	qurīng	دُرنا

قلینگ	qulīng	درنا
دروِنه	dirwēna	درو
دروازه	darwāza	دروازه
دروِش	darwēš	درویش
درو	dirō	دروغ
دروِزن	dirōzin	دروغگو
درون	darūn	درون
هناو	hanâw	درون سینه
دول	dōl	دره
لَو عَيْنِي دا	law?ayna(ydâ)	در همین لحظه
دريا	daryâ	دریا
بَحر	bahr	دریا
دَریجَه	darbīja	دریچه
دراو	dirâw	درم
دز	diz	دزد
دزی	dizî	دزدی
دزتی	dizētî	دزدی
دَست	dast	دست
دَسبَند	dasband	دست بند
لَه کور	lagōr	دسترس
دَسگور	dasgōr	دست فروش
دَسکِش	daskēš	دستکش
دَسعال	dasmâl	دستمال
دَسره	dasra	دستمال
حَق دَست	haq-dast	دستمزد
دَسته	dasta	دسته
دَسک	dask	دسته
کور	kōr	دسته ، گروه
پول	pōl	دسته ، گروه
چَپکَه	čapka	دسته گل
باقه	bâqa	دسته گندم و جز آن
دَشت	dašt	دشت

دژمن	dužmin	دشمن
جنو	jinēw	دشنام
دعا	du?â	دعا
حقه	huqqa	دغل ، حقه
حقه باز	huqqabâz	دغل باز
دفتر	daftar	دفتر
دقیق	daqīq	دقیق
دقیقه	daqīqa	دقیقه
دکان	dukân	دکان
دکاندار	dukândâr	دکاندار
دل	dil	دل
دل هشان	dil-hēsân	دل آزردهگی
دل هشاو	dil-hēsâw	دل آزرده
دلّاک	dallâk	دلّاک
دلّال	dallâl	دلّال
دلتنگ	dil-tang	دل تنگ
دل سارد	dil-sârd	دل سرد
دلّمه	dulma	دلّمه
سطل	satl	دلّو
کلک	kilk	دلّم
دلّم	dam	دلّم ، لبه
کورّه	kūra	دلّم ، کوره
وازواری	wâzwâzī	دلّمی مزاج
هلّاتن	halâtin	دلّمیدن خورشید ، دوییدن
دلّماندن	damândin	دلّمیدن کوره
لدوی	ladūy	دلنبال
گون	gūn	دلنبلان
دوگه	dūg(a)	دلنبه
ددان	didân	دلندان
ددانه	didâna	دلندانه
پراسو	parâsū	دلنده
دلنگ دلنگ	danga-dang	دلنگ دلنگ

دنیا	dinyâ	دنیا
دو	dū	دو
دوازده	dwâzda	دوازده
دیشان	dīsân	دوباره
دو پشتگی	dūpištakī	دو ترکه
دوکل	dūkāl	دود
دور	dūr	دور
دُور	dawr	دُور، اطراف
گُر	gar	دُور نشستن
دورو	dūrū	دورو
دُور و بَر	dawrū-bar	دُور و بَر
کُورَه	kōra	دُور هم
دُوست	dōst	دوست
یار	yâr	دوست
دُوستایَتی	dōstâyatī	دوستی
دُو	dō	دوغ
دُوغاو	dōwâw	دوغاب
دوَصت	dūsāt	دویست
دَوْلَت	dawlat	دولت
دِه	da	دِه
دِه	dē	دِه
گند	gund	دِه
زار	zâr	دهان
لادیبی	lâdēyī	دهاتی
دَهَل	dahul	دهل
باوشک	bâwišk	دهن دره
دیانت	dyânat	دیانت
دِرَنگ	dirang	دیر، درنگ
دوِنِکَه	dwēnē(ka)	دیروز
دوِه شو	dwē-šaw	دیشب
دوِنِه شوِه	dwēnē-šaw(ē)	دیشب

مَنجَل	manjal	دیگ
ایدی	(i)dī	دیگر
دیکه	dīka	دیگر
اَوایدی	?aw-?idī	دیگر
اَوان ایدی	?awân-?idī	دیگران
دِم	dēm	دیم
دین	dīn	دین
دین دار	dīndâr	دین دار
دو	dēw	دیو
دیوار	dīwâr	دیوار
دیوان	dīwân	دیوان
دِشِت	šēt	دیوانه
دِوانه	dēwâna	دیوانه
	ذ	
ذَره	zarra	ذره
ذکر	zīkr	ذکر
	ر	
راجع	râji?	راجع
سر	sir	راز، پیر
راست	râst	راست
راستگو	râstgō	راستگو
راضی	râzī	راضی
ران	rân	ران
ره‌گا	rē(gâ)	راه
ره‌گه	rēga	راه
ره‌چکه	rēcika	راه باریک
ره‌گیر	rēgīr	راهزن
رابر	râbar	راهنما
رب	rub	رُب
رَب	rab	رَب
هول پزه	hōla-paza	رتیل

نون	nwēn	رختخواب
شون	šwēn	رد پا، اثر
قطار	qatâr	ردیف
رز	rēz	ردیف
مو	mēw	رز، مو
هرشته	harišta	رشته (خوارکی)
هرشته پلاو	harišta-pilâw	رشته پلاو
شه	šē	رطوبت، نم
گره	girma	رعد
گرمی هوری	girmay-hawrî	رعد
رعت	ra?ēt	رعت
رعتی	ra?ētî	رعتی
آوال	?âwâl	رفیق
پتی	patî	رگ، صریح
رکف	rikēf	رکاب
آوزنگ	?âwzang	رکاب
رگ	rag	رگ
دسرز	dasrēz	رگبار
رنج	ranj	رنج، درد
ژان	žân	رنج، درد
گرم ژان	garma-žân	رنج شدید
رنگ	rang	رنگ
رنگاو رنگ	rangâw-rang	رنگارنگ
رنگرز	rangrēz	رنگرز
رنگری	rangrēzî	رنگری
رنگین	rangîn	رنگین
کلک زرین	kulka-zērîn	رنگین کمان
رواج	rawâj	رواج
طرز	tarz	روال، طرز
روان	rawân	روان
روانه	rawâna	روانه

روی	rēwī	روباه
رو	rū	رو، صورت
روح	rōh	روح
چوم	čom	رودخانه
چم	čam	رودخانه
روبار	rūbār	رودخانه
ریخوله	rīxōla	روده
روز	rōž	روز، خورشید
روزانه	rōžāna	روزانه
روزی قیامت	rōžī- <i>qyâmatē</i>	روز قیامت
کلانکه	kulânka	روزنه
روزو	rōžū	روزه
روناک	rūn(âk)	روشن
روناکایی	rūnâkâyī	روشنائی، روشنی
روناکی	rūnâkī	روشنائی، روشنی
رون	rōn	روغن
روناوی	rōnâwī	روغنی
بسر	(ba)sar	روی
لَسَرِیک	lasaryēk	رویهم
گوریس	gūrīs	ریسمان
کندر	kandir	ریسمان
بن	bañ	ریسمان پشمی، نخ پشمی
ریدن	rīdēn	ریش
ریش سی	rīš-sipī	ریش سفید
ریشو	rīšū	ریشه، پارچه
ریشه	rīša	ریشه، گیاه
ریشه دار	rīšadâr	ریشه دار
رلم	ralm	ریگ
	ز	
زاو	zâw	زائو
زیستان	zēystân	زائو

زاخ	zâx	زاج
جوتر	jūtir	زارع
جوتیار	jūtyâr	زارع
قَلْ صابونی	qala-sâbūnī	زاغ دو رنگ
قازو	qâzū	زاغ سیاه
هول	hōl	زاغه، گوسفند
زرو	zarū	زالو
گوز	gēwiž	زالزالک
آزنو	ʔaznō	زانو
زان	zân	زایمان، زائیدن
زمان	zimân	زبان
زمان چکوله	zimâna-čikōla	زبان کوچک
زور	zūr	زبر، خشن
برین	birīn	زخم
بریندار	birīndâr	زخمی
زر	zēr	زر
زراعت	zarâʔat	زراعت
دِم کار	dēma-kâr	زراعت دیم
زرد	zard	زرد
قیسی	qaysī	زردالو
زردچوه	zarda-čēwa	زردچوبه
زردنه	zardēna	زرده، تخم مرغ
زرشک	zirišk	زرشک
زرینگر	zērīngar	زرگر
زرنگ	ziring	زرنگ، زبرک، عاقل
زبر	žir	زرنگ، زبرک، عاقل
زرنگی	ziringī	زرنگی
زره	zirē	زره
ناحظ	nâhaz	زشت
زعفران	zaʔfarân	زعفران
رزی	razi	زغال

رَژِی دَان	ražīdān	زغال دان
هَلَامَت	halāmat	زگام
بَالُوکَه	bālōka	زگیل
رُون	rūn	زلال
بَوْمَ لَرَزَه	būma-larza	زلزله
زَلَف	zulf	زلف
زَمَان	zamān	زمان
زَمَانَه	zamāna	زمانه
زَمْرُوت	zimrūt	زمرّد
زَسْتَان	zistān	زمستان
أَرز	ʾarz	زمین
زَوِی	zawī	زمین
شُورَد	šeward	زمین شخم زده شده
جَار	jār	زمین آیش
زَن	zīn	زن
بِرِی	bērī	زن شیر دوش
زَن هِنَان	zīn-hēnān	زن ناشویی
بِرَاژَن	birā-zīn	زن برادر
زَرگَنَه	zargata	زنبور
مِش هَنگَوِین	mēš-hangwīn	زنبور عسل
شَاهَنگ	šā-hang	زنبور ملکه
قَرَتَالَه	qartāla	زنبیل
زَنجِیر	zanjīr	زنجیر
زندان	zindān	زندان
بَنَدِی خانَه	bandī-xāna	زندان
حَفَس خانَه	hafs-xāna	زندان
بَنَدِی	bandī	زندانی
خَالُو زَن	xālō-zīn	زن دایی
زَین	zīn	زندگی ، زندگانی
زَنَدگَانِی	zindagānī	زندگی ، زندگانی
زَندو	zindū	زنده

زَنگ	zang	زنگ اخبار
زَنگ	žang	زنگ فلز
زَنگاوی	žangâwî	زنگ زده
زَنگولَه	zangûla	زنگوله
زَو	zû	زود
زُور	zôr	زور، قوت
قوت	quwwat	زور، قوت
لورَه	lûra	زوزه
زِه	žē	زِه
زَهر	žahr	زهر
زُور	zôr	زیاد
زُوری	zôrî	زیادی
زیارت	zyârat	زیارت
سَنگ	šang	زیبا
جوان	jwân	زیبا
زِر	žēr	زیر
بِن	bin	زیر
لَبَر	labar	زیر
هَنگل	hangil	زیر بغل
دستو پیوند	dastû-pêwand	زیر دست
زیرَه	zîra	زیره
زین	zîn	زین
رخت	raxt	زیور نقره‌ای اسب
س		
قراغ	qarâʔ	ساحل
دست کرد	dast-kird	ساخت دست
خانوَ	xânû	ساختمان
خانوَ برَه	xânûbara	ساختمان
آرزکی	ʔarzakî	ساختمان یک طبقه
رک کُوتو	rêk-kawtû	سازگار
سازنده	sâzanda	سازنده

سَعَات	saʔât	ساعت
ساقی	sâqī	ساقی
نِیشتَ جِه	nīšta-jē	ساکن
سال	sâl	سال
وَرز	warz	سال بین برداشت دو محصول
سالی دوايَه	sâlī-dwâya	سال آینده
سالیکی تر	sâlēkī-tir	سال آینده
سالیکی دیکَه	sâlēkī-dīka	سال آینده
سالانَه	sâlâna	سالانه
ساق	sâq	سالم
سایَه	sâya	سایه
سِه بَر	sēbar	سایه
نِیسه	nīsē	سایه
کَپر	kapr	سایه بان
کَسک	kask	سبز
شین	šīn	سبز (در گیاه)
سَبزَه	sabza	سبزه
زَمَند	zamand	سبزه زار
شیناورد	šīnâward	سبزه زار
رَش اَسَمَر	raš-asmar	سبزه رو
شینایی	šīnâyi	سبزی
گیاخواردن	gyâ-xwârdin	سبزی خوردن
سوک	sūk	سبک، کم وزن
کَپک	kapak	سبوس
سِیل	simēl	سبیل
مَتال	matâl	سپر
دَه جا	dajâ	سپس
اَسْتِرَه	ʔastēra	ستاره
اَسْتِرَه دار	ʔastēradâr	ستاره دار
اَسْتور	ʔastūr	ستبر
ظلم	zulum	ستم

ظلم کَر	zulmkar	ستمگر
سزده	sužda	سجده
بیانی	bayânî	سَحر، پیش از طلوع آفتاب
سَخَلَتِی	saxlatî	سختی، پریشانی
قسه	qisa	سخن
سَر	sar	سَر
کَله	kalla	سَر
سر	sir	سِر
سَراو	sarâw	سراب
سَرُوژر	saraw-žer	سرازیر
سَر بَرُوخوار	sarbaraw-xwâr	سرازیر
آخر	?âxir	سرانجام
قَرَقُوشم	qorqōšm	سرب
سَرَباز	sarbâz	سرباز
سَرُو ژور	saraw-žūr	سربالایی
سنور	sinūr	سرحد
سور	sūr	سرخ
سارد	sârd	سرد
سَردار	sardâr	سردار
سَرُوک	sarōk	سردار
سَرِ شَه	sar-ēša	سردرد
کوستان	kwēstân	سردسیر
سَرزَنشت	sarzaništ	سرزنش
سَرِی شَوِه	sarî-šawē	سرسب
قَیماق	qaymâq	سرشیر
سَر تَوِه	sartwē	سرشیر
کُوخه	kōxa	سرفه
سَرکه	sirka	سرکه
عبدال	?abdâl	سرگردان
سَرما	sarmâ	سرما
سَرما بون	sarmâ-būn	سرماخوردگی

شَختَه	šaxta	سرمای شدید (خراب کننده محصول)
مَایَه	māya	سرمایه
کل	kil	سرمه
سَرمَه‌یِی	surmayī	سرمه‌ای
زَرنا	zurnâ	سُرنا
سَرنِزَه	sar-nēza	سرنیزه
سَرو	sarv	سرو
سَروَر	sarwar	سرور
چَرش	čirēs	سَریش
پوز	pūz	سُرین، کفل
کَفَل	kafal	سُرین، کفل
دُولکَه	dōlka	سطل
سَفارش	sifâriš	سفارش
سَوَالَت	swâlat	سفال
رَق	raq	سفت
سَفر	safar	سفر
سَفرَه	sifra	سفره، خوان
خَوان	xwân	سفره، خوان
سِی	sipī	سفید
سِپَتِی	sipētī	سفیدی
چَل	jēl	سفیه، خُل
مِندال لَبَر چون	mindâl-labar-čūn	سقط جنین
مَلاشو	malâšū	سقف دهان
نِزگَرَه	nizgara	سکسه
سَکَه	sika	سَکَه
سَکاو	sagâw	سگ آبی
دِل سَک	dēla-sag	سگ ماده
کُول سَک	gōla-sag	سگ نر
دَرَدَ باریکَه	darda-bârika	سل
سَلاو	silâw	سلام
ساقی	sâqī	سلامتی

سلامتی	silâmatî	سلامتی
سلسله	silsila	سلسله
سلطان	sultân	سلطان
سرتاش	sartâš	سلمانى
سلیقه	salîqa	سلیقه
مشور	mišûr	سلیقه
سم	sim	سُم
ترش	tirš	ساق
ساق	simâq	ساق
سماور	samâwar	سماور
سمنی	samanî	سمنو
سنبل	sumbul	سنبل
سنجو	sinjû	سنجد
سند	sanad	سند
دزگا	dazgâ	سندان
برد	bard	سنگ
برداش	bard-âš	سنگ آسیا
بردپه	barda-pê	سنگ پا
کیسل	kîsal	سنگ پشت
سنگر	sangar	سنگر
مترز	matarêz	سنگر
قرص	qurs	سنگین
گران	girân	سنگین
قرصایی	qursâyî	سنگینی
گرانی	girânî	سنگینی
لا	lâ	سو، طرف
سواد	sawâd	سواد
سوار	swâr	سوار
فیتو	fîtû	سوت
سوتمنی	sûtamanî	سوخت، سوختنی
کن‌کن	kunkun	سوراخ سوراخ
دَرزى	darzî	سوزن معمولی
تَه بَه	tabana	سوزن بزرگ

شوزن	šūžin	شوزن جوالدوز
دَرزى دان	darzīdān	شوزن دان
قالوچه	qâlōča	سوسک سیاه
دپاری	dyârī	سوغات
سوند	swēnd	سوگند
سه	sē	سه
بش	baš	سهم ، قسمت
بشدار	bašdâr	سهم دار ، شریک
سى	sī	سى
رَش	raš	سیاه
رَش اَسْمَر	raš-asmar	سیاه چرده
کَخ رَشَه	kuxa-raša	سیاه سرفه
بَلک	balak	سیاه و سفید
سو	sēw	سیب
یارل ماسی	yâral-mâsī	سهب زمینی
شیشه	šīša	سیخ
سید	sayd	سید
سید	sayyid	سید
تِر	tēr	سیر (در مقابل گرسنه)
سیر	sīr	سیر (گیاه)
سِزْدَه	sēzda	سیزده
سِه صَت	sēsāt	سیصد
سیفار	sīfâr	سیگار
سِلَاو	sēlâw	سیل
سیم	sīm	سیم برق
زَو	zēw	سیم ، نقره
سینگ	sīng	سینه
مَجُوعَمَه	majō?ma	سینی
	ش	
شاخ	šâx	شاخ
لک	lik	شاخه
لق	liq	شاخه
خوش	xōš	شاد

کَیفِ خُوش	kayf-xōš	شاد
شاگرد	šâgird	شاگرد
شال	šâl	شال
چارشوشان	čâršew-šân	شال زنانه
شام	šâm	شام شب
شازده	šâzda	شانزده
شانہ	šâna	شانہء سر
شان	šân	شانہ، کتف
شاه	šâh	شاه
جاترہ	jâtra	شاه تره
شاید	šâyid	شاهد
شارگی	šâ-rag	شاهرگ
شہن	šahên	شاهین
شو	šaw	شب
چک چکیلہ	čak-čakīla	شب پره
سورہ	sēwara	شدر
آونگ	ʔâwing	شبنم
سیخوار	sīxwâr	شبنم یخ زده
زقم	zuqm	شبنم یخ زده
خسار	xusâr	شبنم یخ زده
وشر	wištir	شتر
دیلاغ	daylâγ	شتر بچه
دیلاغی نر	daylâγī-nēr	شتر بچه نر
دیلاغی مہ	daylâγī-mē	شتر بچه ماده
لوک	lōk	شتر نر
آروانہ	ʔârwâna	شتر ماده
وشروان	wištirawân	شتربان
آزا	ʔâzâ	شجاع
آزایتی	ʔâzâyatī	شجاعت
شو	šew	شخم
کلان	kêlân	شخم زدن
شدت	šiddat	شدت
تند	tund	شدید

می	may	شراب
شَراب	šarâb	شراب
شَرافَت	šarâfat	شرافت
مَرَج	marj	شرط
رُوزِ هَلات	rōž-halât	شوق
شَرْمَنده	šarmanda	شرمنده
شَش	šaš	شش
سی پَلاک	sīpalâk	شش
شِصت	šest	شصت
شِصَت	šassat	ششصد
شَطرنج	šatranj	شطرنج
شَطرنجِن	šatranjēn	شطرنج بازی
تیشک	tīšk	شعاع نور
شِعر	šeʔr	شعر
بِلِسَه	bilēsa	شعله
چَعل	čaʔal	شغال
تِکا کار	tikâkâr	شفاعت کننده
شِک	šik	شک
راو	râw	شکار
شِکار	šikâr	شکار
شُوراو	šaw-râw	شکارشب
راو کَر	râwkar	شکارچی
راو چی	râwčī	شکارچی
قَلش	qals	شکاف ، تَرک
قَلشت	qališt	شکاف ، تَرک
شِکایت	sikâyat	شکایت
شِکر	šakr	شکر
شِکر	šukr	شکر
شِکرانَه	šukrâna	شکرانه
نَبز	nabaz	شکست ناپذیر
شِکان	šikân	شکستن
شِکاو	šikâw	شکسته
شِکستَه بَند	šikasta-band	شکسته بند

زگ	zig	شکم
زور خور	zōrxōr	شکمو
ورگ	wirg	شکنبه
شکوفه	šikōfa	شکوفه
شل	šil	شل
دربه	darpē	شلوار زنانه کردی
پانتول	pāntōl	شلوار مردانه کردی
شلوار	šalwār	شلوار مردانه معمولی
دو لینگه	dūlīnga	شلوار مردانه معمولی
شلوغ	šulūγ	شلوغ
انگو	?angō	شما
اوه	?ēwa	شما
شمال	šamâl	شمال ، باد ملایم خنک
شیر	šīr	شمشیر
شم	šam	شع
شله	mala	شفا
آسپینگ	?aspīng	شنگ
گوه گیر	gwēgīr	شونده
گوه دیر	gwēdayir	شونده
شوخ	šōx	شوخ
سور	swēr	شور
شورباو	šōrbâw	شوربا
شوره	šōra	شوره
شورکات	šōrakât	شوره زار
شو	šū	شوهر
مرد	mērd	شوهر
شایدی	šâyidī	شهادت
شار	šâr	شهر
شاهید	šâhīd	شهید
شیت	šēt	شیدا ، دیوانه
کرتا	kara-nâ	شهبور
شیره	šēra	شیر آب

شیر	šīr	شیر خوردنی
شیر	šēr	شیر جنگل
شیر برنج	šīr-birinj	شیر برنج
شیردان	šīrdân	شیردان (نوعی ظرف)
گواندن	gwândēn	شیردان (عضو بدن حیوان)
کرواق	rawâq	شیرهٔ عسل
شیرین	šīrīn	شیرین
شیرنی	šīrnī	شیرینی
شوشه	šūša	شیشه
شیطان	šaytân	شیطان
شین	šīn	شیون
حیلَه	hīla	شیهه (صدای اسب)
ص		
صابون	sâbūn	صابون
صاحب	sâhib	صاحب
خاَوَن	xâwan	صاحب
صاحب، مال	sâhib-mâl	صاحبخانه
خاَوَن مال	xâwan-mâl	صاحبخانه
تخت	taxt	صاف
بروسکه	birūska	صاعقه
صبحینه	sibhaynē	صبح
صبینه	sibaynē	صبح
برجایی	barcâyī	صبحانه
دشت	dašt	صحرا
صَحرا	sahrâ	صحرا
اصح	ʔasah	صحیح
راست	râst	صحیح
صت	sat	صد
بانگ	bâng	صدا
دنگ	dang	صدا
حیلَه	hīla	صدای اسب (شیهه)

زَره	zarra	صدای الاغ (عَرَعَر)
چَرِیکه	čirika	صدای باز
کاره	kâra	صدای بره
گَرمه	girma	صدای بلند
خَره	xirra	صدای خرخر
وَز و ز	wiza-wiz	صدای زنبور
حَبه	hapa	صدای سگ
قاسپه	qâspa	صدای کبک
قار قار	qâra-qâr	صدای کلاغ
نَقه	naqqa	صدای گاومیش
باره	bâra	صدای گوسفند (بَع بَع)
پاش کَوَت	pâša-kawt	صرفه حویلی
صَفیر	sa7ir	صغیر
صَف	saf	صف
صَفَت	sifat	صفت
صَنَدَلِی	sandalî	صندلی
صَوْرَتِی	sûratî	صورتی
بِسْتان	bêstân	صیفی کاری
ض		
ضایه	zâya	ضایع
ضد	zid	ضد
ضَرَبه	zarba	ضربه
زیان	zyân	ضرر، زیان
بِه طاقَتِی	bêtâqatî	ضعف
بِه طاقَت	bêtâqat	ضعیف
بِه قوَت	bêquwwat	ضعیف
ط		
بِه مو	bēmū	طاس، کچل
کَچَل	kačal	طاس، کچل
طاس	tâs	طاس، ظرف شیر
طاقَت	tâqat	طاقات

رفحه	rifha	طاقچه
گرکه	girka	طالبی ، گرمک
طاوس	tâwis	طاووس
طایفه	tâyfa	طایفه
مرتبه	martaba	طبقه ، ساختمان
کپل	tapl	طبل
دمانچه	damânca	طپانچه
لا	lâ	طرف
کشت	tašt	طشت
طام	tâm	طعم ، مزه
زر	zēr	طلا ، زر
صاحب قرض	sâhib-qarz	طلبکار
فقه	faqē	طلبه
مستعد	musta?id	طلبه ، پیشرفته
طلسم	talasm	طلسم
طما	tamâ	طعم
طماح	tamâh	طعم
طماکار	tamâkâr	طعم کار
طناف	tanâf	طناب
شریت	širīt	طناب پنبه ای
طوطی	tūtī	طوطی
طوفان	tōfân	طوفان
طویله	tawīla	طویله
میترخانه	maytar-xâna	طویله ، اسب
طارت	târat	طهارت
		ظ
ظالم	zâlim	ظالم
نیوه رؤ	nīwa-rō	ظہر
		ع
عادت	?âdat	عادت
عاشق	?âsiq	عاشق

عاشقانه	?âšqâna	عاشقانه
عاقبت	?âqibat	عاقبت
عاقل	?âqil	عاقل
زورزان	zōrzân	عاقل
عاقلانه	?âqlâna	عاقلانه
عالم	?âlam	عالم
عبا	?abâ	عبا
پله	pala	عجله
عدالت	?adâlat	عدالت
نیسک	nîsk	عدس
عذاب	?azâb	عذاب
عذاب	?âzâb	عذاب
عذر	?uzr	عذر
عارقه	?âraqa	عرق بدن
عارق	?âraq	عرق خوردنی
بوک	būk	عروس ، عروسک
داوت	dâwat	عروسی ، رقص عروسی
عزم	?azm	عزم
خوش و بیست	xōša-wîst	عزیز
هنگوین	hangwîn	عسل
عشق	?iŝq	عشق
اَوین	?awîn	عشق
گچان	gučcân	عصا
توره	tūra	عصبانی
اواره	?ewâra	عصر
ماییچه	mâyîča	عضله ، ماهیچه
عطار	?attâr	عطار
عطر	?atr	عطر
پشمین	pišmîn	عطسه
هلو	halō	عقاب
دوا	dwâ	عقب

ماره	māra	عقد ازدواج
دویشک	dūpišk	عقرب
عاقل	?âql	عقل
عفو	?afū	عفو
عکس	?aks	عکس
ونه	wēna	عکس
علاج	?ilâj	علاج
علاف	?allâf	علاف
خانوبره	xânūbara	عمارت
مندیل	mandīl	عمامه
عمر	?umr	عمر
عمر	?amir	عمر
فعله‌یی	fa?layī	عهلگی
فعله	fa?la	عمله
مام	mām	عمو
پور	pūr	عمه، خاله
حال جالوکه	jâl-jâlūka	عنکبوت
عنوان	?inwân	عنوان
عیب	?ayb	عیب
جزن	jēzn	عید، جشن
جزنی قربانه	jēznī-qurbânē	عید قربان
جزنامه	jēznâna	عیدی
عیش	?ays	عیش
غ		
اشکوت	?aškawt	غار
تالان	tâlân	غارت
قاز	qâz	غاز
سی	sī	غاز وحشی
خاص سی	xâsa-sī	غاز وحشی (نوع خاص)
خافل	xâfil	غافل
ون	wen	غایب، گم

رۆزآوا	rōzâwâ	غرب ، غروب
بژینگ	bēžīng	غربال
بۆله	bōl-a	غُرغُر
غَرغَره	ɣar-ɣara	غُرغُره
غَریب	ɣarīb	غریب
غَریبایتی	ɣarībâyatī	غریبی ، غربت
بگانه	bēgâna	غریبه
خَزَا	xazâ	غزا ، جنگ
خَزَال	xazâl	غزال
غسل	ɣusl	غسل
فِه	fē	عَش
کالان	kâlân	غلاف خنجر و شمشیر
غَلَط	ɣalat	غَلَط
قَدیلکە	qidîlka	غلافک
عَم	ɣam	غم ، غصه
خَم	xam	غم ، غصه
خَفَت	xafat	غم ، غصه
پِزَارە	pažâra	غم ، غصه
عَمین	ɣamīn	غمگین
خَمناک	xamnâk	غمناک
غَنچە	ɣunča	غنچه
خَنی	xanī	غنی
قاو قاو	qâwa-qâw	غوغا
غَیب	ɣayb	غیب
غَیر	ɣayr	غیر
جگە	jiga	غیر
غَیرت	ɣīrat	غیرت
ف		
مۆودا	mōwdâ	فاصله
فال	fâl	فال
فانوس	fânūs	فانوس

فَنَر	fanar	فانوس
فایده	fâyda	فایده
قازانج	qâzânj	فایده
پلیته	pilîta	فتیله
جنو	jinēw	فحش
فدا	fidâ	فدا
تانوت	tânūt	فداکاری
برین	barîn	فراخ
هلاتن	halâtin	فرار، فرارکردن
هلاتو	halâtū	فراری
قَلَو	qalaw	فربه
صبحینه	sib(h)aynē	فردا
صبحی	sib(h)ay	فردا
صبحی شوہ	sib(h)ay-šawē	فرداشب
فَرش	fars̄	فرش
ملائکہ	malâʔēka	فرشته
هَل	hal	فرصت
فرفرہ	firfira	فرفرہ
فرفروکہ	firfirōka	فرفرہ
فَرَق	farq	فرق
فَرمان	farmân	فرمان
بہ گویہ	bagwē	فرمانبر
فَرماندَر	farmândar	فرمانده
فَرُوش	firōš	فروش
فریو	firīw	فریب
فَساد	fasâd	فساد
پال	pâl	فشار، هُل
فیشک	fīšak	فشنگ
گو	gū	فضله
تَرَس	tars	فضله، اسب، الاغ، قاطر
تَبالہ	tapâla	فضله، گاو، گاومیش

کشپال	kišpâl	فصله، گوسفد، بر، شتر
جیقنه	jîqna	فصله - مرغ
گومشک	gūmišk	فصله - موش
فَقَط	faqat	فقط
هزار	hažâr	فقیر
هَناسَه سارد	hanâsa-sârd	فقیر
شویلکه	šawîlka	فک
شویلکی سَرِه	šawîlkay-sarē	فک بالا
شویلکی خوارِه	šawîlkay-xwârē	فک پائین
فکر	fikr	فکر
فوجقانی	qōčaqânî	فلاخن
فلان	filân	فلان
بی بار	bîbâr	فلفل سبز
ایسیوت	?isîwat	فلفل کوبیده
فنجان	finjân	فنجان
فندق	findiq	فندق
فواره	fawâra	فواره
فوت	fût	فوت
فوتبال	fitbâl	فوتبال
فوتبالین	fitbâlên	فوتبال بازی
دَس بَه جِه	dasba-jê	فوری، سریع
خِرا	xērâ	فوری، سریع
پولا	pōlâ	فولاد
پولایی	pōlâyî	فولادی
پیروزه	pîrōza	فیروزه
فیل	fîl	فیل
ق		
قابلمه	qâblama	قابلمه
قابلیت	qâbîlat	قابلیت
پیاوکوز	pyâwkūž	قاتل
قَل پوز	qal-pūz	قاج زین

کارگ	kārg	قارچ
کوچک	kawčik	قاشق
قاصد	qâsid	قاصد
قاضی	qâzī	قاضی
استر	ʔēstir	قاطر
مافورہ	mâfūra	قالی
تَوَن کردن	tawn-kirdin	قالی بافی
قالیچہ	qâlīča	قالیچہ
قافلہ	qâfla	قافله
لُتکَہ	lutka	قایق
کَوا	kawâ	قبا، نوعی کُت
قَبالَہ	qabâla	قبالہ
قَبْر	qabr	قبر، گور
گُور	gōr	قبر، گور
قَبْران	qabrân	قبرستان
قَبْرِستان	qabristân	قبرستان
پِش	pēs	قبل، پیش
سابق	sâbiq	قبل، پیش
لَہ پشدا	lapēšdâ	قبلا
قِبْلَہ	qibla	قبلہ
قَبُول	qabūl	قبول
قَبَّان	qapân	قبان
قَبَّان دار	qapândâr	قبان دار
قَبَّان داری	qapândârī	قبان داری
قَاطِی	qâtī	قحطی
گِرانی	girânī	قحطی
قَت	qat	قد، اندام
بَژن	bažn	قد، اندام
دَسَلات	dasalât	قدرت، اختیار
قِرَت قِرَت	qirta-qirt	قُدقُد
هَنگاو	hangâw	قدم

لَه مَز	lamēž	قدیم
قَدیم	qadīm	قدیم
کُون	kōn	قدیمی ، کهنه
لَه مَزینه	lamēžīna	قدیمی ، کهنه
قَرار	qarâr	قرار
قربان	qurbân	قربان
گاو وگردون	gâwû-gardûn	قربانی
قَرَض	qarz	قرض
وام	wâm	قرض
سور	sūr	قرمز
قَرَن	qarn	قرن
چَرخ	čarx	قرن
سَوید	swēnd	قَسَم ، سوگند
جوان	jwân	قشنگ
شوخ	šōx	قشنگ
رَنک	rinak	قشو ، خاراندن اسب
قَصابی	qasâbî	قصابی
حَکایت	hakâyat	قصه
حَکایتِ خوان	hakâyat-xwân	قصه گو
دِلوڤه	dilōpa	قطره ، چگه
دِلوڤ دِلوڤ	dilōp-dilōp	قطره قطره
پَریشکَه	pirîška	قطره ، آب پاشیده
قَفَز	qafaz	قفس
قَفَزَه	qafaza	قفسه
قَلاپ	qulâp	قَلاب
قَلات	qalâta	قَلادَه
کَلگا	kalagâ	قَلدر
قَلَم	qalam	قلم
قَلایی	qalâyî	قَلع
قَلَا	qalâ	قَلعه
گورچیلَه	gūrçîla	قَلوه

قمار	qumâr	قمار
قمارباز	qumârbâz	قمارباز
کَرزَه	karêza	قنات ، کاریز
قند	qand	قند
قندان	qandân	قند دان
چکوچی قندی	čakūčī-qandī	قند شکر
سَران	sarân	قله ، کوه
قو	qū	قو
قوت	quwwat	قوت
بَران	barân	فوج
بوق	bōq	قورباغه
کور	kūr	قوز
قولنج	qōlinj	قولنج
قوم	qawm	قوم
زیز	zīz	قهبر
قارمان	qâramân	قهرمان
قاوه	qâwa	قهوه
قاوه خانه	qâwa-xâna	قهوه خانه
قاوه بی	qâwayī	قهوه ای
قیامت	qyâmat	قیامت
مَقَسْت	maqast	قیچی
قیل	qīl	قیر
راحتی	râhatī	قیف
قیمت	qīmat	قیمت
مَزنده	mazinda	قیمت

ک

کار	kâr	کار
اَرک	ʔark	کار
کارخانه	kâr-xâna	کارخانه
کرد	kêrd	کارد
کارزان	kârzân	کاردان ، کارکشته

کره کار	kirēkâr	کارگر روزمزد
کاروان	kârwân	کاروان
خانه	xâna	کاروانسرا
خانچی	xâncî	کاروانسرادار
به کار	bakâr	کاری، جسور
کاسبی	kâsbî	کاسبی
کاسه	kâsa	کاسه
کاشکی	kâškî	کاش، کاشکی
دک	dak	کاش، کاشکی
هک	hak	کاش، کاشکی
بریا	biryâ	کاش، کاشکی
خوزگه	xōzga	کاش، کاشکی
کاغذ	kâḡaz	کاغذ
غاغذ	ḡâḡaz	کاغذ
کافور	kâfūr	کافور
کافی	kâfî	کافی
بس	bas	کافی
کاکل	kâkul	کاکل
کال	kâl	کال، نرسیده
کامروا	kâmrawâ	کامروا
کامل	kâmil	کامل
کا	kâ	کاه
سواغ	swâḡ	کاه گل
کاهو	kâhū	کاهو
کباب	kabâb	کباب
کو	kaw	کبک
خاص کو	xâsa-kaw	کبک (نوعی خاص)
کوتر	kōtr	کبوتر
کوتر شینکه	kōtra-šīnka	کبوتر چاهی
کت	kut	کت
کلجه	kulaja	کت زنانه، محلی

کتاب	kitēb	کتاب
کتاب فروشی	kitēb-firōšī	کتاب فروشی
کتان	katân	کتان
کته	kata	کته
کتیره	katīra	کتیرا
کثافت	kasâfat	کثافت
کنیس	pīs	کنیس.
خوار	xwâr	کج
کوه	kwē	کجا
کژاوه	kažâwa	کجاوه
که هه	kēha	کدام
کابان	kâbân	کدبانو، آشپز زن
کوه خا	kwēxâ	کد خدا
کی خدا	kayxudâ	کد خدا
لیل	lêl	کدر، تاریک
کولکا	kūlaka	کدو
کر	kar	کر
کره	kirē	کرایه
گرچک	garčak	گرچک
کرد	kurd	کرد
کردوه	kirdawa	کردار
کردستان	kurdistân	کردستان
کرسی	kursī	کرسی
کرؤز	karōwz	کرفس
کلک	kulk	کری
خرتال	xartal	کرکس
کرم	kirm	کرم
کرمی آوریشم	kirmī-?âwrīšim	کرم ابریشم
کرمین	kirmin	کرمو
کرنا	kara-nâ	کرنا
کره	kara	کره

رُونی کَره	rōnī-kara	کَره
جوانو	jwānū	کَره، اسب
جاشوله	jāšūla	کَره، خر کوچک
جاشک مه	jāška-mē	کَره، خر ماده
جاشک نِر	jāška-nēr	کَره، خر نر
کَس	kas	کَس
کِش	kēš	کِش
جوتر	jūtir	کشاورز، زارع
جوتری	jūtiri	کشاورزی
کشتوکال	kištū-kāl	کشاورزی
کشتار	kuštār	کُشتار
مَزا	mazrâ	کشتزار، مزرعه
کَله پَرِنی	kalla-parēnī	کُشت و کُشتار
زوروانی	zōrawānī	کُشتی
کُشتی	kaštī	کُشتی
کُشتیوان	kaštīwān	کُشتی بان
کَشک	kašk	کشک
سَبزه	sabza	کشمش سبز
کشمش	kišmiš	کشمش سرخ
کِشه	kēša	کشمکش
کوزَر	kūžar	کُشده
کِشک	kēšk	کشیک
کَف	kaf	کف صابون
بَری دَستی	barī-dastī	کف دست
کَمتیار	kamtiyâr	کفتار
کوش	kawš	کفش
کوش درو	kawšdirū	کفّاش
برش	birš	کَفک
کِچ	kēč	کَک
کوکیر	kawgīr	کفگیر
سَمت	simt	کَفَل

کلاس	kilâs	کلاس
قل	qal	کلاغ
کلاو	kilâw	کلاه
کلفت	kilfat	کلفت
کَلک	kalak	کَلک
کَلَم	kalam	کلم
پاچ	pâč	کلنگ
کلیچہ	kulīča	کلوچہ
کَلَمَت	gilmat	کلوخ
هاجر	hâcar	کلید
کَم	kam	کم
کوان	kawân	کمان
کمانچہ	kamânča	کمانچہ
قَت	qat	کمر
کَمَر	kamar	کمر
کَمَر	kamar	کمر بند
پیشند	pīštind	کمر بند پارچه‌ای
به رنگ	bērang	کمرنگ
کَمگ	kumag	کَمگ
یارمَتی	yârmatī	کَمگ
کَم کَم	kam-kam	کم کم
کَمَنَد	kamand	کمند
کَمَک	kamēk	کمی
بِرَک	birēk	کمی
کَمَتِی	kamētī	کَمی ، کسادی
کَمی	kamī	کَمی ، کسادی
کَمایَسِی	kamâyasī	کَمی ، کسادی
قَرَاغ	qarâḡ	کنار ، لبه ، نیش
بَر	bar	کناره ، پایین
قَلنچکَه	qulinčka	کُنچ
رَشکَه	raška	کنجد

صبر	sabr	کند
تَمبَل	tambal	کنددهن
کندو	kandū	کندو
هَل کَندِراو	hal·kandrāw	کنده شده
کوا	kwā	کو، کجا
کرت	kurt	کوتاه
کرتَ بالا	kurta-bālā	کوتاه قد
کرتی	kurtī	کوتاهی
کِرپه	kurpa	کوچک
چکوله	čikōla	کوچک
کوچ	kōč	کوچ
کوچه	kūča	کوچه
کولان	kōlān	کوچه
کوت	kūt	کود
کور	kwēr	کور
کوزه	kūra	کوره
کوزه ره	kwēra-rē	کوره راه
گوزه	gōza	کوزه
گوزه کر	gōzakar	کوزه‌گر
کوسه	kōsa	کوسه، بی ریش
هول	hawl	کوشش
کفته	kifta	کوفته
قرمیش	qurmīš	کوک ساعت
کوکِی	kūkī	کوکو (نوعی غذا)
کول	kōl	کول، پشت
کول بار	kōla-bār	کوله بسته
کوه	kēw	کوه
چیا	čyā	کوه
کل	kal	کوه و تپه
کوستان	kwēstān	کوهستان
کوستانی	kwēstānī	کوهستانی

کوی	kēwī	کوهی
کاربا	kārabā	کهربا، برق
کون	kōn	کهنه
لیر	līr	کهنیر
کنگه	kangē	کی، چه وقت
که	kē	کی، چه کسی
کیسی حمامه	kīsay-hamāmē	کیسه حمام
کش	kīš	کیش (راندن مرغ)
روشت	rawišt	کیش، آئین
کیف	kīf	کیف
کیف	kayf	کیف
ک		
داشقه	dāšqa	کاری
گاز	gāz	گاز، دندان گرفتن
قیال	qabāl	گاز (به میوه یا غذا)
گاز	gāz	گاز، بخار
هنگاو	hangāw	گام
گاس	gāsin	گاو آهن
گاکوی	gā-kēwī	گاو کوهی
مانگا	māngā	گاو ماده
پالاغ	pālāγ	گاو میش سال اول و دوم
هوره	hēwara	گاو میش سه ساله ماده
قاچاغ	qāčāγ	گاو میش سه ساله ماده
کلیچه	kalīča	گاو میش سه ساله نر
گامش	gāmēš	گاو میش ماده پس از سه سال
کل	kal	گاو میش نر پس از سه سال
یخته	yaxta	گاو میش اخته شده
گا	gā	گاو نر
جارکی	jārēkī	گاهی، دفعه‌ای
جارحاره	jār-jāra	گاهگاه
کچ	gēc	کچ

سوال کَر	swâlkar	کدا
بوار	bwâr	گذرگاه، راه عبور
رابردو	râbirdû	گذشته
بَرّاز	berâz	گراز
مالوس	mâlôs	گراز ماده
بِکانه	yêkâna	گراز نر
گران	girân	گران
گرانبا	girânbâ	گرانبها
پیشیلَه	pîšîla	گره
اگرچی	ʔagarçî	گرچه
خر	xir	گرد
توز	tōz	گرد
گِزاو	gēžâw	گرداب
گِزَلوکه	gēžalûka	گردباد
سیران	sayrân	گردش
گران	garân	گردش
بَه گران	bagarân	گردش کنان
مل	mil	گردن
گردن	gardin	گردن
مل باریک	mil-bârîk	گردن باریک
توق	tōq	گردن بند
ملوانکَه	milwânka	گردن بند
مل اَسْتور	mil-ʔastûr	گردن کلفت
زینوه	zînwē	گردنه
گوز	gwēz	گردو
توز و خَل	tōzû-xol	گرد و خاک
پشت	pišt	گرده، پشت
گوپال	gōpâl	گرز
برسی	birsî	گرسنه
برستی	birsētî	گرسنگی
گیراو	gîrâw	گرفته شده

گری	gurg	گری
گرم	garm	گرم
گرمین	garmēn	گرمسیر
گل	gal	گروه، دسته
گره	girē	گره، مهره، پشت
بروک	barōk	گریبان
فروان	firawân	گشاد
گزنیز	giznīž	گشنیز
وتووژ	wutū-wēž	گفتگو
گفتوگو	guftū-gū	گفتگو
وتار	wutâr	گفتار
وته	wuta	گفته
گل	gul	گل
قر	qur	گل
گلاو	gulâw	گلاب
هرمه	harmē	گلایی
هرمه گلاوی	harmē-gulâwī	گلایی (نوعی خاص)
برنگار	barangâr	گلاویز
قراوی	qurâwī	گل آلود
گلی هَنارِه	gulī-hanârē	گل انار
گلی بیدمشک	gulī-bīdmēšk	گل بیدمشک
گل هِرُو	gula-hērō	گل خطمی
گل داوودی	gula-dâwūdī	گل داودی
گلدان	gulḍân	گلدان
گل زَرَدَه	gula-zarda	گل زرد
گل باغ	gula-bâḡ	گل سرخ
گل گلاو	gula-gulâw	گل محمدی
گرو	garū	گلو، حلق
گروايشه	garū-īēša	گلو درد
گولَه	gūlla	گلوله
رَوَه	rawa	گله، اسب

برخ گل	barxa-gal	گله، بره
گاران	gârân	گله، گاو
مه گل	mē-gal	گله، گوسفند
قراوی	qurâwî	گلی
بره	bara	گلیم
ون	wen	گم، غایب
گناه	gunâh	گناه
تاوان	tâwân	گناه
گناهکار	gunâhkâr	گناهکار
تقصیربار	taqsîrbâr	گناهکار
گمبذ	gumbaz	گنبد
پاساری	pâsârî	گنجشک
چولکه	çolaka	گنجشک
گنم	ganim	گندم
زلام	zalâm	گنده
بوگینو	bō-ganîw	گندیده
دلی	dalēy	گوئی، مثل اینکه
هلوچه	halūca	گوچه سبز
باینجانی سور	bâyinjânî-sūr	گوچه فرنگی
قول	qūl	گود، عمیق
قولکه	qūlka	گودال
قولایی	qūlâyî	گودی
جیران	jayrân	گوزن
گولک	gwēlik	گوساله سال اول
گولپار	gwēlpâr	گوساله سال دوم
جوانه گا	jwâna-gâ	گوساله سال سوم نر
نینگون	nēngūn	گوساله سال سوم ماده
برخ	barx	گوسفند تاشش ماه
کاور	kâwr	گوسفند یکساله
شک	šak	گوسفند پس از یکسال ماده
مر	mar	گوسفند ماده پس از دو سال

بران	barân	گوسفند نر پس از دو سال
گوه	gwē	گوش، گوشه
گوشت	gōšt	گوشت
گوشتن	gōštin	گوشتالو
گوشا و گوش	gōšâw-gōš	گوش تا گوش
گواره	gwâra	گوشواره
سوج	sūč	گوشه
گوگرد	gōgird	گوگرد
گونی	gwēnī	گون (گیاهی است)
رنگا و رنگ	rangâw-rang	گوناگون
رومت	rūmat	گونه (عضو صورت)
کلمه	kulma	گونه (عضو صورت)
نوع	naw?	گونه، نوع
تلیس	talīs	گونی
گوهر	gawhar	گوهر
گوز	gawar	گوهر
گو	gō	گوی
گوین	gōyēn	گوی بازی
لهجه	lahja	گویش، لهجه
راوژ	rāwēž	گویش، لهجه
قسه کر	qisakar	گوینده
لانک	lânk	گهواره
گیا	gyâ	گیاه، علف
گیژ	gēž	گیج
گیره	gīra	گیره
قز	qiz	گیس، مو
گیلاس	gēlâs	گیلاس
گیوه	gīwa	گیوه

ل

لازم	lâzim	لازم
سی سارک	sisârk	لاشخور (نوعی خاص)

لاشه	lâşa	لاشه
کلاک	kalâk	لاشه
کر	lar	لاغر
کز	kiz	لاغر
لاواز	lâwâz	لاغر
رَقَه	raqqa	لاک پشت
لال	lâl	لال
لای لایه	lâylâya	لالایی
لاله عباسی	lâla-?abbâsî	لاله عباسی
گل مِلاقَه	gula-mêlâqa	لاله کوهی
لانه	lâna	لانه
هلانَه	hillâna	لانه
لان	lân	لانه حیوانات وحشی
کلانه	kulâna	لانه مرغ
لو	lêw	لب
شمک	šimak	لباس، رخت
جل	jil	لباس، رخت
بزه	biza	لبخند
دم	dam	لبه
لوار	lêwâr	لبه
پوک	pūk	لثه
زل	zal	لجن زار
سَرِپِچ	sarpěč	لچک
لِفَه	lêfa	لحاف
قلایی	qalâyî	لحیم
نرَمه	narma	لنعم
به اسک	bēʔēsk	لنعم
لذات	lazzat	لذات
خوش	xōš	لذیذ
لرز	larz	لرز
کر	lar	لرزش

لَشْكَر	laškir	لشکر
لَعْن	laʔl	لعل
نَفْرِيس	nifrīn	لعنت
نَحَلَّت	nahlat	لعنت
لَقْمَه	luqma	لقمه
بَابُولَه	bâbōla	لقمه
لَک لَک	laglag	لکلک
پِسْک	pisk	لکنت
پَلَه	pala	لکه
پَلَاوِی	palâwī	لکه‌دار
لِغَاو	liḡâw	لگام ، دهنه
بِه لَاقَه	pēlâqa	لگد
لَکَن	lagan	لگن (نوعی ظرف)
شَل	šal	لنگ ، شل
تَا	tâ	لینگه
لَاي دَرکَه	lây-darka	لینگه-در
لُوبِيَا	lōbiyâ	لوبیا
خِل	xēl	لوچ
لُوحَه	lawha	لوحه
أَلُو	ʔâlū	لوزه
لَاوَلَاوَه	lâw-lâwa	لولا
لُولِيَنَه	lūlēna	لولهنگ
لَهْجَه	lahja	لهجه ، گویش
رَاوِز	râwēž	لهجه ، گویش
لِفْکَه	lifka	لیف ، دنباله آستین
لِيْمُو	līmō	لیمو
شَرَبَه	šarba	لیوان
أَمَه	ʔama	ما
مَابِيْن	mābayn	مابین
دَايْک	dâyik	مادر ، ماما

نَنک	nank	مادر بزرگ
زردایک	zirdâyik	مادر خوانده
خَسو	xasû	مادرزن
مه‌بی	mēyī	مادگی
مه	mē	ماده
مایین	māyīn	مادیان
مار	mâr	مار
مارملکه	mârmilka	مارمولک
ماست	mâst	ماست
ماسوره	mâsûra	ماسوره
مال	mâl	مال
مالدار	mâldâr	مالدار
ماله	mâla	ماله
ماوه	mâwa	مانده
له‌گون	lagwēn	مانند
هَرۆک	(har)wak	مانند اینکه، مثل اینکه
ۆکو	wakû	مانند اینکه، مثل اینکه
مانگ	mâng	ماه
مانگ‌شو	mânga-šaw	مهتاب
ماسی	mâsī	ماهی
مانگانه	mângâna	ماهیانه
مایچه	mâyča	ماهیچه
ماسی‌گرتن	mâsī-girtin	ماهیگیری
شیلاوک	šīlâwk	مایهٔ پنیر
هَوَن	hawēn	مایهٔ پنیر
هَویرترش	hawīr-tirs	مایهٔ خمیر
هَوَن	hawēn	مایهٔ ماست
نَکی	nakay	مبادا
نۆک	nawak	مبادا
مَبَارک	mabârak	مبارک
صاحب‌زن	sâhib-žin	متاهل

گَز	gaz	متر
جاو	jâw	متقال
دَغَل	daʔal	متقلب
سَنیر	sanīr	متکا
قَوَز	qōz	متکبر
تَوَس	taws	متلک
لاناو	lâtâw	متلک
شارزا	šâra-zâ	متعدن
مته	mita	مته
مثال	misâl	مثال
مسلدان	musuldân	مشانه
مَثَل	masal	مَثَل
مَثَلًا	masalan	مثلا
وَكُو	wakū	مثل اینکه
وَكِي	wakī	مثل اینکه
خَوْرایی	xōrâyi	مجانی
مَجْبور	majbūr	مجبور
أَوْرُو	ʔâwarō	مجرای فاضلاب
مَجْسَمَه	mujassama	مجسمه
مَجْلِس	majlis	مجلس
مَجْرُوم	majrūm	مجنون
جُونْگَه	jūnga	مچ دست
جُونْگِیِی	jūngay-pēy	مچ پا
مِحاصِرَه	miḥāsara	محاصره
مِحِبَّت	muhibbat	محبت
مِحْتاج	muhtâj	محتاج
مِحْرَاب	mihrâb	محراب
مِحْصُول	ḥâsil	محصول
مِحْرَک	garak	محلّه
مِخْصُوصًا	maxsūsan	مخصوصاً
مِحْشَار	hâšâr	مخفی

تِه کَل	tēkal	مخلوط
مَخْمَر	maxmar	مخمل
مداد	midâd	مداد
مداد سیلان	midêd-sîlân	مداد پاک‌کن
مداد تراش	midâd-tirâš	مداد تراش
مَدَّت	muddat	مدت
مَدَّتْکِی	muddatēkî	مدتی
مَدْرَسَه	madrasa	مدرسه
مَدَب	mazzab	مذهب
مراوده	murâwada	مراوده، ارتباط
مَرَبَّا	mirabbâ	مربا
مَرَبَّع	murabba?	مربع
شیلان	šîlân	مرجان
پیاو	pyâw	مرد
کابرا	kâbrâ	مرد
مندار	mindâr	مردار
أَشْخَاص	?ašxâs	مردان حق
پیاوانه	pyâwâna	مردانه
شَخْص	šaxs	مرد حق
خَلْک	xalk	مردم
مردو	mirdû	مُرْدَه، میت
میت	mayt	مُرْدَه، میت
پیاوتی	pyâwatî	مَرْدِی
تانوت	tânût	مَرْدِی
سنور	sinūr	مرز
مَرَصَّع	murassa?	مرصع
آزار	?âzâr	مرض
نَه خَوْشِی	naxōšî	مرض
مرشک	mirišk	مرغ
مراوی	mirâwî	مرغابی
بُورَه	bōra	مرغابی ماده

سَوْنَه	swēna	مرغابی نر
مَرِگ	mērg	مرغزار
مردن	mirdin	مرگ
مَرَمَر	marmar	مَرَمَر
مرواری	mirwārī	مروارید
مِری	mirī	مِری
نَه خُوش	naxōš	مریض، ناخوش
نَه خُوش خانَه	naxōš-xâna	مریضخانه
خَسْتَه خانَه	xasta-xâna	مریضخانه
حَق	haq	مزد
کِرِه کار	kirēkâr	مزدکار، مزدبگیر
مِزگِنِی	mizgēnī	مزدگانی
بَشَارَت	bašârat	مژده
مِزُول	mizōl	مژه
مِس	mis	مس
مِساَفِر	musâfir	مسافر
مَسْت	mast	مست
مَسْتِی	mastī	مستی
کِرِه گِرْتَه	kirē-girta	مستاجر
مَسْتَحَق	mustahaq	مستحق
اَوَدَسْت	?âw-dast	مستراح
مِزگَوَت	mizgawt	مسجد
مِساَلَمَان	musulmân	مسلمان
قَیْرَه	qayra	مسن، جاافتاده
گِراوَه	garâwa	مسن، جاافتاده
مِسیَنَه	misīna	مسی
عیسایِی	?isâyī	مسیحی
مِست	mist	مشت
مِشَجَر	mušajjar	مشجر
خَرِیک	xarīk	مشغول
تَکْلِیف	taklīf	مشق

مَشْکَه	maška	مَشْک
پِرس	pirs	مَشورت
ناسراو	nâsrâw	مشهور
مُضِر	muzir	مَضَّر
زیاندار	zyândâr	مَضَّر
مَدْبِق	midbaq	مَطْبِخ
چاوش	čâwaš	مَطْرَب
مَطْمَان	matmân	مَطْمَش
مَعَامَلَه	ma?âmala	معامله
مُحْتَبَر	muhtabar	معتبر
مُعْجَزَه	mu?jiza	معجزه
مَعْدَن	ma?dan	معدن
مَعْدَه	ma?da	معدّه
مَحْتَل	mahtal	معتل
مامستا	mâmustâ	معلم ، استاد
مانا	mânâ	مهنی
مُفَازَه	mu?âza	مفازّه
لَه خُو راضی	laxō-râzî	مغرور
مِشْک	mēšk	مغز
خُورایی	xōrâyî	مفتی
مُفَصَّل	mufassal	مفصل
مُقَدَّر	muqaddar	مقدّر
مُقَبَّأ	miqabbâ	مقوّا
مَكْتَب	maktab	مکتب
مَکْر	maga(r)	مکر
مِش	mēš	مکس
مَلا	malâ	مَلا ، آخوند
مَلَوَان	malawân	مَلاح ، ملوان
مَلَاڤَه	malâfa	ملافه
زوان	žwân	ملاقات زن و مرد
کَلَه	kulla	ملخ

کَلْوُ	kullō	ملخ
ملکوماش	mulkū-mâš	ملک و مال
ممکن	mumkin	ممکن
مَمْلَکَت	mamlakat	مملکت
أَمِن	(ʔa)min	من
صَلَا	salâ	ساجات
منارَه	munâra	مناره
ممبر	mimbar	ممبر
مِنَّت	minat	مِنَّت
مَنْزِل	manzil	منزل
مال بَند	mâl-band	منطقه
ناوچَه	nâwča	منطقه
دِیْمَن	dīman	منظره
مَقَلِی	maqalī	منقل
مو	mū	مو
پِرچ	pirč	موی سر زن
کَزیَه	kaziya	موی سر زن
حقوق	huqūq	مواجب ، حقوق
مَعاش	maʔâš	مواجب ، حقوق
مواجب	mwâjib	مواجب ، حقوق
موازی	mwâzī	موازی
شِیُول	šapōl	موج
صاحب مال	sâḥab-mâl	موجر
توکن	tūkin	مودار
مِر	mēr	مور
مِرُو	mērū	مور
مِرولَه	mērūla	مورچه
مُورکَه	mōrka	موریانه
مُوز	mōz	موزه
موسلی	mūsli	موسیر
مشک	mišk	موش

مو	mew	موم
مئمن	muʔmin	مؤمن
مز	miz	مه
میتَر	maytar	مهتر، خدمتکاراسب
خوشه ویستن	xōša-wīstin	مهر، دوستی
مهربان	mihribân	مهربان
میوان	mîwân	مهمان
مهمان	mihmân	مهمان
گرینگ	girîng	مهم
مهمان خانَه	mihmân-xâna	مهمان خانه (هتل)
دیو خان	dîwaxân	مهمان خانه (در خانه)
نو	new	میان، وسط
نیوان	newân	میان، وسط
نیواراست	newarâst	میان، وسط
بزمار	bizmâr	میخ
میخکَه	mêxaka	میخچه
گل میخ	gul-mîx	میخ طویله
میخک	mêxak	میخک (نوعی گل)
میدان	maydân	میدان
گور	gôr	میدان
میرات	mîrât	میراث
میز	mîz	میز
میوان دار	mîwândâr	میزبان
بران	barân	میش
میلیون	mîlyōn	میلیون
سکسار	saksâr	میعون
میوه	mîwa	میوه
ن		
نابلد	nâbalad	ناآشنا
نا امنی	nâʔamnî	ناامنی
نا بالغ	nâbâliʔ	نابالغ

زربرا	zirbirâ	نا برادری
ناپاک	nâpâk	ناپاک
زرباب	zirbâb	نا پدری
زرکر	zirkur	ناپسری
زردایک	zirdâyik	نامادری
نیئوک	nînōk	ناخن
نَزان	nazân	نادان
نَزانی	nazânî	نادانی
زرکیچ	zirkič	نادختری
ناراحت	nârâhat	ناراحت
نارنج	nârinj	نارنج
بوز	būz	نارون
ناسک	nâsik	نازک ، لطیف
بَرچایی	barčâyî	ناشتایی
ناشی	nâšî	ناشی
نوک	nēwk	ناف
بِه گوه	bēgwē	نافرمان
ناقص	nâqis	ناقص
لَه پِرا	laparâ	ناگهان
لَه نَکاو	lanakâw	ناگهان
نالَه	nâla	نالَه
نِو	nēw	نام
نامَحَرَم	nâmahram	نامحرم
دَزگیران	daz-gîrân	نامزد
دَزگیرانی	daz-gîrânî	نامزدی
نامَه	nâma	نامَه
نامَه رَسان	nâma-rasân	نامَه رسان
نان	nân	نان
نان کَر	nânkar	نان پز، نانوا
نانی مالان	nânî-mâlân	نان خانگی
پلوسک	pilūsk	ناودان

نَبْض	nabz	نبض
نَکْلاو	nakulâw	نپخته
حاصل	hâsil	نتیجه
نَجَابَت	najâbat	نجابت
نَجَّارِی	najjârî	نجاری
گِلاو	gelâw	نجس
نَجِیب	najîb	نجیب
نَوک	nök	نخود
لَب لَبِی	lablabî	نخودچی
نَذر	nazr	نذر
نِیر	nēr	نر (انسان و حیوان)
گول	göl	نر (حیوانات کثیف)
نرخ	nirx	نرخ
نردیوان	nirdîwân	نردبان
مَحَجَّرِی	muhajjarî	نرده
کال	kâl	نرسیده، کال
نرگس	nirgis	نرگس
نرم	narm	نرم
نرمی	narmî	نرمی
کن	kin	نزد
أَقْرَبَا	?aqrabâ	نزدیکان
نَزَاد	nažâd	نژاد
نَسْل	nasl	نسل
نشان	nišân	نشان
نشانه	nišâna	نشانه
سِرّه	sêra	نشانه
آدرس	?âdris	نشانی
کاوژ	kâwêž	نشخوار
گووار	gōwâr	نشریه
نیوه شو	nîwa-šaw	نصف شب
نَصِيحَت	nasîhat	نصیحت

نظم	nazm	نظم
کَلَاک	kalâk	نعل
نال	nâl	نعل
نَالِبِکِی	nâlbakî	نعلبکی
پِیَالَه	pyâla	نعلبکی
نال بَندی	nâl-bandî	نعل بندی
نَعْمَت	ni?mat	نعمت
نَوْت	nawt	نفت
توک	tūk	نفرین
هَنَاسَه	hanâsa	نفس، آه
نَقْد	naqd	نقد
زَو	zēw	نقره
نَقْرَه	nuqra	نقره
نَخْش	naxš	نقش
نَخْتَه	nuxta	نقطه
نُغْل	nu7l	نُقل
نَکَبَت	nagbat	نکبت
زَیْن	zayn	نگاه
نِگْرَان	nigarân	نگران
نَقِیْمَه	naqīm(a)	نگین
شِه	šē	نم، رطوبت
نَوژ	nwēž	نماز
نَوژکَر	nwēžkar	نمازگزار
نَوژِی قَضا	nwēžī-qazâ	نماز قضا
رَوکَار	rūkâr	نمای ساختمان
لِبَاد	libâd	نمد
نِمْوَنَه	nimūna	نمونه
نُو	nō	نو
تَاژَه	tâza	نو
نَوَار	nawâr	نوار
نَوْبَه	nōba	نوبت

روناکایی	rūnākâyī	نور، روشنی
تاو	tāw	نور خورشید
نۆزده	nōzda	نوزده
نۆد	nawad	نود
نۆش	nōš	نوش
نۆع	naw?	نوع
چَشن	časn	نوع
چَشناوچَشن	časnāw-časn	نوع به نوع
نوک	nūk	نوک
دندوک	dindūk	نوک مرغ
نۆکر	nōkar	نوکر
نۆه	nawa	نوه
نۆسر	nūsar	نویسنده
نۆ	nō	نُه
ریشه	rīša	نِهال
خَلَف	xalf	نِهال
غَلَف	ɣalf	نِهال
نۆصَت	nōsat	نِهصد
نَهَنگ	nahang	نِهنگ
قامیش	qāmīš	نی (گیاه)
شمشال	šimsāl	نی (آلت موسیقی)
حاجَت	hâjat	نیاز
تاو	tāw	نیرو، توان
زَبر	zabr	نیرو، توان
قامیشلن	qāmīšalın	نیزار
رَمب	rumb	نیزه
چَزه	čuzza	نیش
نیو	nīw	نیم
نیم رو	nīm-rū	نیم رو
نیمکت	nīmkat	نیمکت
نیوه شو	nīwa-šaw	نیمه شب

وارث	wāris	وارث
میرات گیر	mīrâtgir	وارث
آوژو	ʔâwazū	وارونه
وشه	wuša	وازه
رون	rūn	واضح
حقه و ماشه	huqqaw-māša	وافور
قرض	qarz	وام
وی	way	وای
کارسات	kārasât	واقعه
بست	bist	وجب
بزار	bižâr	وجین
وحشی	wahšī	وحشی
نابوت	nâbūt	ورشکسته
بوق	bōq	وزغ ، قورباغه
وصیت	wasēt	وصیت
وصیت نامه	wasēt-nâma	وصیت نامه
دزنوز	daz-nwēž	وضو
نیشتمان	nīštimân	وطن
قول	qawl	وعده
وفا	wafâ	وفا
با وفا	bâwafâ	وفادار
وخت	waxt	وقت ، زمان
کات	kât	وقت ، زمان
وخت ناسین	waxt-nâsīn	وقت شناسی
وختکی	waxtēkī	وقتی
اگر هاتو	ʔagar-hâtū	وقتی که ، بمحض اینکه
وقف	waqf	وقف
دنا	danâ	وگره
والا	wa-ʔillâ	وگره
ولات	wilât	ولایت

برلا	barallâ	ولگرد
بلام / بلام	balâm/bilâm	ولی ، اما
صاحب	sâhib	ولی ، قیم
کس	kas	ولی ، قیم
ورانی	wērânî	ویرانی
ه		
هار	hâr	هار
هزده	hažda	هجده
هرش	hēriš	هجوم
نشانه	nišâna	هدف
پیش کیش	pēškēs	هدیه
هر	har	هر ، همیشه ، مثل اینکه
مخافت	muxâfat	هراس
هراسان	harâsân	هراسان
هر کوه	har-kwē	هرجا ، هرکجا
هر جور	har-jūr	هرجور
هر چند	har-čand	هرچند
هرچی	har-čî	هرچه
هموساله	hamû-sâlê	هرسال
هرچلون	har-čilōn	هرطور
هرکس	har-kas	هرکس
هیچ وخت	hič-waxt	هرگز
قت	qat	هرگز
هرجورک	har-jūrēk	هرگونه
هزار	hazâr	هزار
هزاره	hazâr-pē	هزارپا
دنک	dank	هسته
هشت	hašt	هشت
هشتا	haštâ	هشتاد
هشتصت	hašsat	هشتصد
حوت	haw(t)	هفت

حفتا	haftâ	هفتاد
حوصت	hawsat	هفتصد
هفتہ	hafta	هفته
خودہ	havda	مفدہ
پال	pâl	ہل
ہلو	hulū	ہلو
ہلا	hallâ	ہلہلہ
ہم	ham	ہم
ہاو	hâw	ہم
ایش	-îš	ہم
ہاملان	(h)âmilân	ہم آغوش
ہروا	har-wâ	ہمانطور
ہربو جوری	har-bawjūray	ہمانطور
ہمت	himmat	ہمت
ہم درد	hamdard	ہمدرد
ہاودم	hâwdam	ہمدم
یکتر	yaktir	ہمدیگر
ہاوراز	hâwrâz	ہمراز
ہاورہ	hâwrē	ہمراہ
دو	dō	ہمقص (مؤنث)
ہاورنگ	hâwrang	ہمرنگ
ہاوسال	hâwsâl	ہم سال
جیران	jîrân	ہمسایہ
خزان	xēzân	ہمسر، زن، عیال
سوند خور	swēndxōr	ہم قسم
ہمو	hamū	ہمہ
تگرا	tigrâ	ہمہ باہم
ہمو جورک	hamū-jūrēk	ہمہ جور
پاکیان	pâkyân	ہمہشان
ہمویان	hamūyân	ہمہشان
ہمیشہ	hamīša	ہمیشہ

هَر	har	همین
هَرَاوَه	har-?awa	همین
هَر آوَرُو	har-?âvrō	همین امروز
هَرَارَه	har-?ēra	همین جا
هَرَوَا	har-wâ	همین طور
هَرکَه	harka	همین که
هوتی	šūtī	هندوانه
هَنَر	hunar	هنر
هَنَرمَند	hunarmand	هنرمند
هَستا	?estâ	هتوز
هَوا	hawâ	هوا
هَواار	hâwâr	هوار
هَوس	hawas	هوس
هَوس‌بازی	hawas-bâzī	هوس بازی
هَوش	hōš	هوش
هَوشیار	wūšyâr	هوشیار
هَزر	gēzar	هویج
هَچَ چَق	čaqa-čaq	هیاهو
هَله هَله	halla-halla	هیاهو
هَیبت	haybat	هیبت
هَیج	hīč	هیج
هَیج شَتک	hīč-šitēk	هیج چیز
هَیج کَس	hīč-kas	هیج کس
هَلافت	qalâfat	هیکل
ی		
یانه	yân(a)	یا
یا	yâ	یا
بیر	bīr	یاد
یادگاری	yâdigârī	یادگاری
یار	yâr	یار
یارمَتی	yârmati	یاری، کمک

یازده	yâzda	یازده
یاغی	yâγī	یاغی
یاقوت	yâqūt	یاقوت
قبضی	qabzī	بیوست
هتیبو	hatīw	یتیم
سهول	sahōl	یخ
سهول بندان	sahōl-bandân	یخ بندان
تنگه	tanga	یراق
زردویی	zardūyī	یرقان
یعنی	ya?nī	یعنی
یخه	yaxa	یقه
سور	sūr	یقین ، اطمینان
یک	yak	یک
یک	yēk	یک
یک جه	yak-jē	یک پارچه ، یک جا
یک جور	yak-jūr	یک جور
یکتر	yaktir	یکدیگر
یک جاو	yak-čâw	یک چشم
یک سره	yak-sara	یک سره
لایک	lâ-yak	یک طرف
یک نواخت	yak-nawâxt	یک نواخت
وختک	waxtēk	یک وقت
یکک	yakēk	یکی
یک دواک	yak-dū?ēk	یکی دو تا
یک یک	yak-yak	یکی یکی
یکتی	yakētī	یگانگی
ینجه	yunja	ینجه
صبر	sabr	یواش
صبر صبر	sabr-sabr	یواش یواش
یرغه	yurγa	یورتمه
کوستان	kwēstân	بیلاق

هَوار	hawâr	بیلاق (محل برافراشتن چادر)
ج - نام روزهای هفته		
شَمو	šammō	شنبه
یک شَمو	yēk-šammō	یکشنبه
دو شَمو	dū-šammō	دوشنبه
سه شَمو	sē-šammō	سه شنبه
چوار شَمو	čwâr-šammō	چهارشنبه
پنج شَمو	pēnj-šammō	پنجشنبه
هَینی	haynī	جمعه
د - نام ماههای سال		
خاک لَوَه	xâka-lēwə	فروردین
بان مَر	bâna-mar	اردیبهشت
جو زردان	jō-zardân	خرداد
پوش پَر	pūš-par	تیر
گلاوژ	galâwēž	مرداد
خَرمانان	xarmânân	شهریور
خَزَلوَر	xazalwar	مهر
رَزبَر	razbar	آبان
سَرماوَز	sarmâwaz	آذر
بَفران بار	bafrânbâr	دی
رِه بَندان	rē-bandân	بهمن
رَش مَه	raše-ma	اسفند
ه - نام فصلهای سال		
بَهار	bahâr	بهار
هاوین	hâwîn	تابستان
پاییز	pâyîz	پاییز
زستان	zistân	زمستان

و - مقیاس های وزن

۲۰۳۶ گرم	=	سه	sē	سیه
۱۰۱۸ گرم	=	نیوسه	nīw-sē	نیم سیه
هفت سیه	=	یوط	pūt	یوط
۱۰ یوط	=	بار	bâr	بار
$\frac{۱}{۳۲}$ سیه	=	درم	diram	درم
$\frac{۴}{۵}$ گرم	=	منقال	misqâl	منقال
حجمی معادل یک یوط	=	کیله	kīla	کیله
حجمی معادل چهار یوط	=	تغار	taḡâr	تغار
حجمی معادل پنج یوط	=	کویژ	kawīž	کویژ

اصطلاحات زبانشناسی

phonetic	آوایی ، هُن واجی
phonetics	آواشناسی ، هُن واجشناسی
noun	اسم
diminutive noun	اسم تصغیر
concrete noun	اسم ذات
definite noun	اسم معرفه
indefinite noun	اسم نکره
abstract noun	اسم معنی
derivation	اشتقاق
plosive	انفجاری
open	باز
close	بسته
long	بلند
clause	بند
apodosis	بند جواب شرط
protasis	بند شرط
stop	بندشی
affricate	بندشی سایشی (مرکب)
devoiced	بی واک شده (واک رفته)
suffix	پسوند
back	پسین
post-alveolar	پشت لثوی
post-velar	پشت نرمکامی
ending	پی بند
personal ending	پی بند شخصی
prefix	پیشوند
preverb	پیشوند فعلی
front	پیشین
concord	تطابق
single flap	تک زنجی

morpheme	تک واژ، واژک
stress	تکیه، فشار
distribution	توزیع
Gender	جنس
Glottal	چاکنایی
case	حالت
particle	حرف
preposition	حرف اضافه
conjunction	حرف ربط
pharyngal	حلقی، خشکنایی
nasal	خیشومی، غنه
phonological system	دستگاه واجی
aspirated	دمیده
dental	دندانی
present indicative	زمان حال اخباری
present subjunctive	زمان حال التزامی
habitual present	زمان حال عادی
continuous present	زمان حال مداوم
perfect conditional	زمان شرطی کامل
past tense	زمان گذشته (ماضی)
imperfect past	زمان گذشته استمراری
perfect subjunctive	زمان گذشته التزامی
pluperfect	زمان گذشته دور (بعید)
past conditional	زمان گذشته شرطی
perfect indicative	زمان گذشته نقلی
compound tense	زمان مرکب
fricative	سایشی
stem	ساک
morphology	صرف
adjective	صفت
demonstrative adjective	صفت اشاره

comparative adjective	صفت برتر
superlative adjective	صفت برترین
interrogative adjective	صفت پرسشی
simple adjective	صفت ساده
indefinite adjective	صفت مبهم
pronoun	ضمیر
demonstrative pronoun	ضمیر اشاره
interrogative pronoun	ضمیر پرسشی
personal pronoun	ضمیر شخصی
reflexive pronoun	ضمیر مشترک
number	عدد
cardinal number	عدد اصلی
ordinal number	عدد ترتیبی
roll	غلطان
verb	فعل
simple verb	فعل ساده
causative verb	فعل سببی
compound verb	فعل مرکب
passive verb	فعل مجهول
derived verb	فعل مشتق
active verb	فعل معلوم
palatal	کامی
lateral	کناری
short	کوتاه
allophone	گونه، واج
labio-dental	لب و دندانی
bilabial	لپی
alveolar	لثوی
palato-alveolar	لثوی کامی
trill	لرزان
infinitive	مصدر

indirect object	مفعول با واسطه
direct object	مفعول بی واسطه
uvular	ملازی
vocative noun	منادئ
central	میانی
noise word	نام آوا
syntax	نحو (ساختمان جمله)
velar	ترمکامی
half-open	نیم باز
half-close	نیم بسته
semi-vowel	نیم واکه
phoneme	واج
phonemics	واجشناسی
phonology	واجشناسی
phonemic	واجی
morpheme	واژک ، تک واژ
word	واژه
vocabulary	واژگان
voice	واک
voiced	واکدار
vowel	واکه
diphthong	واکه دوگانه
affix	وند
negative affix	وند نفی
modal affix	وند وجه
syllable	هجا
unstressed syllable	هجای بدون تکیه
consonant	همخوان

منابع

- ۱- اورنگ ، م :
فرهنگ کردی ، تهران ، ۱۳۴۷-۱۳۴۸
- ۲- ایوبیان ، عبیدالله:
الف - چریکه‌ی مم و ذین (mam-u-zin) ، کوردی - فارسی ، تبریز ، ۱۹۲۳ م
ب - بحث در باب زبان کردی و چریکه‌های خج و سیامند (مقاله) ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، ۸ : ۵۶-۶۷
ج - ریشه‌شناسی واژه‌های کردی (مقاله) ، مادج ، اش ، ۲ : ۱۵۰۷
د - علامت مذکر و مونث در کردی (مقاله) ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، ۱۵ : ۴۳۸-۴۱۸
ه - چریکه کردی (مقاله) ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، ۱۳ : ۱۶۴-۲۴۰ ، ۳۵۱-۴۰۶ و ۵۲۷-۵۴۴ و ۱۴ : ۲۴۹-۲۸۴ و ۳۹۳-۴۳۶ و ۴۸۹-۵۲۴
ز - فرهنگ کردی (مقاله) ، تتبع در وجوه مشترک حماسه عامیانه لاس و کزال با یکی از حکایات مثنوی مولوی ، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان ، ج ۱ : ۲۰۰-۲۲۱
- ۳- بدلیسی ، امیر شرف :
تاریخ مفصل کردستان (شرفنامه) ، ۱۳۴۳
- ۴- تابانی ، حبیب الله :
بررسی اوضاع طبیعی ، اقتصادی و انسانی کردستان ، تبریز ، ۱۳۴۵
- ۵- جگر خوین :
آوا و دستورازمانی کوردی (آوا و دستور زبان کردی)
- ۶- حسینی ، عبدالحمید :
الف - پسوند در گویش مکریان (مقاله) ، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز ، ۲۳ (۱۳۵۰) : ۲۱۰-۲۲۹
ب - پیشوند افعال در گویش مکریان (مقاله) ، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز ، ۲۲ (۱۳۴۹) ، ۳۹۸-۴۱۹
۷- خرم دل ، مصطفی :
الف - صرف دستور زبان کردی سورانی ، مهاباد ، موفقی ، ۱۳۴۷
ب - مکالمه روزمره زبان کردی ، مهاباد ، موفقی ، ۱۳۴۷
- ۸- رودنکو ، م . ب :
افسانه‌های کردی ، ترجمه کریم کشاورز ، چاپ ۳ ، تهران ، آگاه ، فرانکلین ، ۱۳۳۶

۹- سجادی، علاء الدین:

الف - میژوی ته ده بی کوردی، (تاریخ ادبیات کرد)، ۱۳۷۱ هـ - ۱۹۵۲

ب - ده ستور وه فه رهه نگی زمانی کوردی، (دستور و فرهنگ زبان کردی)، عه ره

بی - فارسی، (عربی فارسی)

ه - سجادیه، محمد علی:

سخنی چند پیرامون کردها و لهجه کوردی (مقاله)، ارمغان، ۳۸ (۱۳۴۸)، ۳۳۱ -

۳۳۷

۱۱- سعید، امین علی:

پیشوند و پسوند در کردی و مقایسه با فارسی، رساله دکترا، سال ۴۸-۱۳۴۷

۱۲- شهریاری، اسدالله:

نغمه‌های صحرا، اشعار لهجه‌ای (تهرانی، مشهدی، کردی، کرمانشاهی)، تهران،

فریدون علمی، ۱۳۴۳

۱۳- شمیم، علی اصغر:

شرح جغرافیای طبیعی، سیاسی و اقتصادی کردستان و بیان نژاد و تاریخچه سیاسی و

زبان و مذهب و تقسیمات ایلات کرد، تبریز، کتابخانه سعادت حسینی و سروش، ۱۳۱۲

۱۴- فتاحی قاضی، قادر:

الف - منظومه کوردی سعید و میر سیف الدین بیگ، متن کردی و ترجمه فارسی،

تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۳۵

ب - منظومه کوردی شور محمود و مرزینگان، متن کردی و ترجمه فارسی، تبریز،

دانشکده ادبیات، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۸

ج - بهرام و گلندام، متن کردی و ترجمه فارسی، تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران،

۱۳۴۷

د - منظومه کوردی شیخ صنعان، تبریز، دانشکده ادبیات، انتشارات موسسه تاریخ و

فرهنگ ایران، ۱۳۴۶

ه - منظومه مهر و وفا، متن کردی و ترجمه فارسی، تبریز، انتشارات موسسه تاریخ

و فرهنگ ایران ۱۳۴۵

و - امثال و تعبیرات کردی و معادل برخی از آنها در زبان فارسی (مقاله)، نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۲۳ (۱۳۵۰): ۱۲۰-۱۴۴

ز - چند بیت کردی (لاس و خزال) (مقاله)، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۹

(۱۳۴۶): ۱۲۰-۱۳۲ و ۱۹۸-۲۱۵ و ۳۴۶-۳۶۱ و ۴۸۲-۴۹۷ و ۲۰ (۱۳۴۷/۸): ۹۸-۱۱۳ و

۲۸۴-۲۹۷ و ۴۸۴-۴۹۵ و ۲۱ (۱۳۴۸): ۵۸-۷۹ و ۲۲ (۱۳۴۹): ۸۸-۱۰۳

- ح - چند بیت کردی (مقاله) ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، ۱۶ : ۳۰۷-۳۲۰ و ۴۰۰-۴۲۲ و ۱۷ : ۹۱-۹۸ و ۱۹۹-۲۲۰ و ۲۳۱-۲۵۲ و ۵۲۱-۵۲۹ و ۱۸ : ۸۵-۹۶ و ۱۸۱-۱۹۶ و ۲۷۳-۲۸۶ و ۴۱۲-۴۲۹
- ۱۵- قاضی ، محمد و قاضی ، حسن :
سخنی چند درباره منظومه کردی لاس و خزال (مقاله) ، جهان نو ، ج ۲۴ (۱۳۴۸)
ش ۱ : ۲۶-۳۶
- ۱۶- کیوان ، مصطفی :
الف - پیوستگی زبان کردی با زبان های فارسی ، پهلوی و اوستایی ، یغما ۱۹ : ۲۳۶-۲۴۰ و ۴۶۵-۴۷۱
- ب - کردستان در تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران (مقاله) ، ۴۸۹ : ۲۰
ج - اعلام باستانی در زبان کردی ، مجموعه خطابه ها ، ۱ (۱۳۵) ، ۲۴۹-۲۶۰
د - شعر هجایی در زبان کردی ، یغما ، ۲۰ (۱۳۴۶) : ۳۱-۳۶
- ۱۷- کیوان پور ، محمد :
نامهای پرندگان در لهجه های کردی ، تهران ، انجمن ایرانشناسی ، ۱۳۲۶
- ۱۸- مردوخ کردستانی :
تاریخ کرد و کردستان و توابع (تاریخ مردوخ) ، چاپخانه ارتش
- ۱۹- مشیرالدوله ، جعفر :
تحقیقات سرحدیه ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۸
- ۲۰- مفتی زاده ، محمد صدیق :
حزوه های درس کردی ، در دانشگاه تهران ، سال تحصیلی ۵۰-۴۹ و ۵۱-۵۰
- ۲۱- مگری ، محمد :
الف - پند و امثال در لهجه کردی کرمانشاه ، دانش ، ۳ : ۱۵۷-۱۶۴
ب - ریشه شناسی واژه های کردی ، مادج ، اش ۲ : ۷-۱۵
- ۲۲- موکریانی ، گیو :
فه رهه نگی مه ها باد (فرهنگ مهاباد)
- ۲۳- وفایی مهابادی :
دیوانی وفایی مهابادی ، مهاباد ، سیدیان
- ۲۴- یاسمی ، رشید :
کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او ، انتشارات ابن سینا

-
- 25) Bedir Khan, Emir Djeladet: Et Lescot, Roger, *grammaire Kurde (dialect Kurmandji)*, 1970.
 - 26) Chaliand, G. *les Kurdes et le Kurdistan*, Paris, 1978.
 - 27) Kinnane, Derk, *the Kurds and Kurdistan*, Oxford University Press, 1964.
 - 28) Machenzie, D.N., *Kurdish dialect studies*, 1961.
 - 29) Soane, E.B., *grammar of the Kurmanji or Kurdish language*, 1973.